

حواریون حضرت بهاء اللہ





# حواریوں حضرت بہاء اللہ

تألیف

ہوشنگ گھرریز

مؤسسہ چاپ و انتشارات مرآت

این کتاب را  
به پاس قدردانی از همسر عزیزم فریده جان  
به او تقدیم می‌نمایم.

حواریون حضرت بهاء‌الله  
تألیف هوشنگ گهرریز  
چاپ نهم با تجدید نظر از روی نشر اول حروفچینی شده است  
سال انتشار ۱۵۸ بدیع ۲۰۰۱ میلادی  
حقّ طبع محفوظ است  
ناشر: مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت  
دهلی‌نو- هندوستان  
شماره بین‌المللی کتاب ۹-۰-۹۰۱۲۰۶-۸۱

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE  
BAHÁ'Í WORLD CENTRE

Department of the Secretariat

۱۹ شهرالجمال ۱۴۸

۱۶ می ۱۹۹۱

Mr. H. Goharriz  
83 Grasmere Road  
Kennington Ashford  
Kent TN24 9BJ  
England

برادر روحانی جناب موشنگ گهرریز علیه بهاءالله

مکتوب مورخ ۱۹۹۱/۵/۱ آن دوست گرامی بساحت معبد اعلیٰ حسب الامر مقام رفیع بهداشرفه  
مطالعه نموس و الواح برای اظهار نظر ارجاع شد چوап تقدیمی داشرفه بساحت اقدس برای اطلاع  
آن جناب بضمیمه است.

بیت العدل اعظم مقّرر فرمودد مراتب عنایت ساحت رفیع بهآن برادر روحانی ابلاغ  
گردد.

با تقدیم تحینات  
از طرف دارالانشاء بیت العدل اعظم

بیت شیرین

ضمیمه دارد

## ساحت رفیع بیت العدل اعظم شہداللہ ارکانہ

بکمال توقیر و ادب معروض میدارد. نتایج چناب ہوشنگ گہرریز کہ حاکی از دینت ایشان بتدوین کتابی دربارہ حواریوں حضرت بہاء اللہ بد حسب ارادہ ساحت جلیل مورد بررسی و ملاحظہ قرار گرفت.

اہبتہ اتمام دوستان بتدوین و تکمیل کتب امری موارہ مورد تقدیر و مایہ امیدواری است اما شایستہ چنان است کہ تألیفات امری از ہر جہت آراستہ و مکمل باشد و کہ تقفا در صحت مطالب آن سعی و مراقبت شود بلکہ در اشعار و بیان نکات و دقائق مندرجہ و روای و پلاغات کلیات و جملات نیز دقت فراوان شود تا مطبوع طبع مشکل پسندان گردد و شایستہ آثار و معارف امر الہی شود. رعایت اصول نگارش و روش عرشفہ مدارک و منابع از مسائل مہمہ است کہ در چلب نظر ارباب کمال حائز اہمیت فراوان است.

اما در خموس حواریوں جمال القس ایہی اگرچہ تاہحال کتابی تدوین شدہ اما شرح حیات بعضی از این نفوس در کتب تاریخ امر علی الخموس مسابیح ہدایت چناب سلیمانی و Eminent Bahá'ís in the Time of Bahá'u'lláh تألیف چناب ہالہوزی اہادی امراللہ آمندہ کہ یقیناً چناب گہرریز ملاحظہ و مطالعہ نمودہ اند.

در خموس تسمیہ نفوس مبارکہ مزبور بعنوان "حواریوں حضرت بہاء اللہ" تاکفون بیانی در آثار حضرت ولئی عزیز امراللہ زہارت شدہ ولی چون ذکر این نفوس در کتاب "عالم بہائیس" مذکور و این مجموعہ نفیس موارہ در کتب ہدایت میکمل اطہر فشر میشدہ باید مطمئن بود کہ این عنوان از لحاظ مبارک گذشتہ است.

## فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۹	مقدمه
۱۱	حواریون حضرت بهاء الله
۱۷	شرح حال جناب میرزا موسی کلیم ملقب به آقای کلیم برادر حضرت بهاء الله
۲۴	شرح حال جناب آقا بزرگ نیشابوری ملقب به بدیع، فخرالشهداء
۴۴	شرح حال جناب میرزا محمد حسن اصفهانی ملقب به سلطان الشهداء، ذبیح
۵۷	شرح حال جناب حاجی میرزا ابوالحسن اردکانی معروف به حاجی امین
۶۸	شرح حال جناب ابوالفضل محمد گلپایگانی ملقب به ابوالفضائل
۹۱	شرح حال جناب میرزا علی محمد ورقا ملقب به ورقای شهید شرح حال جناب محمود فروغی ملقب به قائد جیش عرمرم،
۱۰۴	سردار اعظم
۱۲۲	شرح حال جناب حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی معروف به حاجی آخوند
۱۳۶	شرح حال جناب آقا محمد قائنی ملقب به نبیل اکبر و معروف به فاضل قائنی
۱۴۷	شرح حال جناب حاجی میرزا محمد تقی افنان معروف به وکیل الدوله
	شرح حال جناب حاجی میرزا محمد تقی ابهری ملقب به

## فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱۶۰	ابن ابهر
۱۷۶	شرح حال جناب ملا محمّد زرندی ملقب به نبیل اعظم
۱۹۲	شرح حال جناب شیخ کاظم قزوینی ملقب به سمندر
۲۰۶	شرح حال جناب میرزا محمّد مصطفی بغدادی
۲۱۵	شرح حال جناب میرزا حسین اصفهانی ملقب به مشکین قلم
	شرح حال جناب حاجی میرزا حسن ادیب طالقانی معروف
۲۲۶	به ادیب العلماء
۲۳۵	شرح حال جناب آقا شیخ محمّد علی قائنی
۲۴۲	شرح حال جناب ملا زین العابدین ملقب به زین المقربین
	شرح حال جناب میرزا علی محمّد معروف به ابن اصدق و
۲۵۵	ملقب به شهید ابن شهید
۲۶۶	مشخصات کتب و مأخذ (کتاب شناسی)
۲۷۱	فهرست اعلام و اهمّ مطالب



## مقدمه

این مجموعه حاوی شرح مختصر احوال نوزده نفر از رجال مؤمنین و مخلصین جانفشان امرالله است که به واسطه قیام عاشقانه آنان در نشر نجات الله و خدمات ممتازشان به امر ابداع افخم اعلی و استقامت و فداکاری و تحمل هرگونه بلا و مشقت در طریق اشاعه امر نازنین جمال ابهی از طرف هیكل مبارك حضرت ولی بیهمتا و محبوب امرالله به لقب حواریون حضرت بهاءالله ملقب و به این افتخار متباهی و سرافراز گشتند که نام بزرگوارشان در کتاب عالم بهائی جلد سوم ثبت و برای ابد مخلد و جاودان گردد.

بیت العدل اعظم الهی در مرقومه عنایت آمیز مورخ ۱۶ می ۱۹۹۱ در جواب سؤال تهیه کننده این مجموعه می‌فرمایند "در خصوص حواریون جمال اقدس ابهی اگر چه تا به حال کتابی تدوین نشده اما شرح حیات بعضی از این نفوس در کتب تاریخ امر..." آمده است لذا برای تهیه شرح حیات پرثمر آن نفوس برجسته از بیش از ۷۵ کتاب امری استفاده شده و تعداد بیش از ۲۰۰ آثار و الواح و مطالب مختلف از کتب امری یادداشت گردیده از آن جمله کتاب تذکره الوفا، ظهور الحق، مصابیح هدایت، مشاهیر امر در دوران حضرت بهاءالله و بالاخره دهها کتاب دیگر که مشخصات هر یک از آنها در آخر مجموعه در قسمت منابع و مأخذ (کتاب شناسی) ذکر گردیده. باید اذعان نمود که هیچ یک از شرح احوال کامل نیست و آن طوری که باید و شاید حق مطلب گفته نشده است بلکه سعی گردیده تا آنجا که کتب در اختیار بوده و امکان مطالعه میسر شده مختصری از احوال آن ذوات ملکوتی در این مجموعه گردآوری گردد. کلیه نصوص و مطالب جمع آوری شده در این کتاب با ذکر

حواریون حضرت بهاء‌الله

مأخذ و شماره صفحه کتاب در زیر هر يك یادداشت گردیده با وجود این در آخر مجموعه نیز مشخصات کامل منابع آمده است تا لدی الاحتیاج بتوان به مأخذ مربوطه مراجعه نمود.

شکّی نیست که برای اطلاع بیشتر و آگاهی کاملتر از شرح احوال حیات حواریون حضرت بهاء‌الله باید به کتب و آثار متعدّد مراجعه نمود.

به این امید که همانطوری که بیت العدل اعظم الهی مرقوم فرموده‌اند مطبوع طبع مشکل پسندان گردد و شایسته آثار و معارف امرالهی شود.

هوشنگ گهرریز

شهرالقدرة ۱۴۹ بدیع - نوامبر ۱۹۹۲ سال مقدس

## حواریون حضرت بهاء الله

در آثار و نصوص مبارکه کلمه حواری به نفوس مقدسی اطلاق شده که "از خود و ماعندهم گذشتند و بما عندالله اقبال کردند و تمسک جستند. اراده و مشیت خود را در مشیةالله محو وفانی نمودند و به خدمت قیام کردند" (۱) آنان به اراده الهی "بر سریر سلطنت ابدی نشستند، حیات ابدی یافتند، از ملکوت الهی درخشیدند، فیوضات لایتناهی یافتند" (۲)

به فرموده مرکز میثاق، حواریون از عنایات ربانیّه و کمالات رحمانیّه نصیب وافر یافتند "فیالحقیقه نفوس مبارکی بودند، نورانی شدند، آسمانی گشتند و سبب روشنائی جهان و جهانیان گردیدند" (۲)

به علت همین محویّت در خدمت ملاحظه می‌کنیم که آن منجذبان به نفاتح رحمانی و مقربان درگاه کبریائی "چگونه از افق عزت ابدیّه میدرخشند. هنوز آثارشان سبب الفت و محبت قلوب است و انوارشان در نهایت سطوع، ذکر عظمتشان در هر کوری تجدید می‌شود و در هر عالمی سبب انبساط اهل توحید" (۴)

حضرت عبدالبهاء وقتی که در سفر غرب به کلیسای بزرگ نوتردام برای تماشا تشریف بردند خطاب به ملتزمین رکاب اقدس فرمودند "ببینید یازده نفر حواری چه کردند چگونه جانفشانی نمودند، به شما می‌گویم که بر اثر قدم آنها مشی کنید چون انسان منقطع باشد عالمی را منقلب می‌نماید" (۵)

حواریون چون به کلی از عالم ناسوت گذشتند و قلوب مبارکشان را محلّ تجلی انوار شمس حقیقت نمودند و عاشقانه به خدمت من علی الارض پرداختند و به نشر نفاتح الله قیام فرمودند

عزت ابدی یافتند، و صیت مقدّسشان الی الابد باقیست "حیات آنها ابدی است، نام آنها ابدی است، ذکر آنها ابدی است، آثار آنها ابدی است" (۶) کلمه حواریون به معنی انصار است که در کتب مقدّسه قرآن و انجیل و در اصطلاح عام به اصحاب اولیّه حضرت مسیح اطلاق شده و دوازده نفر مؤمنین اولیّه آن حضرت که به یاری و نصرت امر اقدسش پرداختند و به نشر نفحات قدسیه‌اش قیام فرمودند به لقب حواری ملقّب گشتند.

در این دور اعظم که فخر قرون و اعصار است نفوس مبارکی به این منقبت عظمی و شرف علیا مفتخر گشتند و نام مقدّسشان جزء حواریون اختصاص یافت.

حضرت ولی عزیز امرالله تعداد ۱۹ نفر از مشاهیر رجال دور جمال اقدس ابهی را به نام حواریون حضرت بهاء‌الله و ۱۹ نفر از اعظام و معاریف مؤمنین از رجال و نساء غرب را به عنوان حواریون حضرت عبدالبهاء تسمیه و به این عنایت لانهایه مخصص فرمودند که اسامی آنان در کتاب عالم بهائی جلد سوم صفحه ۸۵-۸۰ به چاپ رسیده است.

بیت العدل اعظم الهی در دست خطّ مورّخ ۱۶ می ۱۹۹۱ در جواب سؤال نگارنده این سطور درباره تسمیه نفوس مبارکه مذکور به عنوان حواریون می‌فرمایند:

"در خصوص تسمیه نفوس مبارکه مزبور به عنوان حواریون حضرت بهاء‌الله تاکنون بیانی در آثار حضرت ولی امرالله زیارت نشده ولی چون ذکر این نفوس در کتاب عالم بهائی مذکور و این مجموعه نفیس همواره در ظلّ هدایت هیکل اطهر نشر می‌شده باید مطمئن بود که این عنوان از لحاظ مبارک گذشته است" (۷) حضرت مولی‌الوری مرکز عهد میثاق جمال قدم پس از مراجعت از سفر اروپا

و آمریکا در بحبوحه جنگ جهانی اول الواح عمومی و فرامین تبلیغی خطاب به جمهور مؤمنین و مؤمنات در ایالات متحده و کانادا نازل فرمودند و در یکی از آن الواح که در دوره اول به سال ۱۹۱۶ عَزَّ نَزول یافته احباء و اماء رحمن آن ممالک را به خطاب حواریون حضرت بهاء‌الله مخاطب فرموده به این کلمات دریات ناطق: "ای حواریون بهاء‌الله روحی لکم الفداء نفس مبارک موعود در کتاب مقدس به ربّ الجنود تعبیر گشته. یعنی جنود آسمانی و مقصود از جنود آسمانی نفوسی هستند که به کلی از عالم بشریت منسلخ و منقلب به نفوس ملکوتی و ملائکه آسمانی گشته‌اند این نفوس اشعه شمس حقیقتند که آفاق را روشن می‌نمایند و هر يك صوری در دست و نفخه حیات بر آفاق می‌دمند. از صفات بشریت و عالم طبیعت نجات یافته متخلق به اخلاق الهی گردند و منجذب به نفحات رحمانی شوند مانند حواریون مسیح که مملو از مسیح شدند این نفوس نیز مملو از حضرت بهاء‌الله گردند یعنی محبت بهاء‌الله چنان مستولی بر اعضا و اجزاء و ارکان آنها کرده که عالم بشریت را حکمی نماند... هر نفسی از احبای بهاء‌الله به این مقام رسد حکم حواری بهاء‌الله یابد. پس به جان و دل بکوشید تا به این مقام بلند اعلی رسید بر سریر سلطنت ابدیه جلوس یابید و اکلیل جلیل ملکوتی بر سر نهید که دُرهای دُراریش بر قرون و اعصار بتابد" (۸)

حضرت ولی محبوب و مقدس امرالله در توثیح مورخ نوامبر ۱۹۲۷ خطاب به اعضا محفل روحانی مرکزی ایران آنان را حواریون حضرت بهاء‌الله مخاطب می‌فرماید: قوله الاحلی "ای حواریون حضرت بهاء‌الله ما که به این اسم جلیل موصوف و معروفیم و به همچه مولای توانائی منسوب حیف است در موارد بلا مو به مو تأسی و اقتدا به آن مظلوم بی‌همتا ننمائیم. فرخنده نفسی که تا نفس اخیر زهر جفا

از هر بی‌وفائی بچشد و خجسته قلبی که در سبیل اشتها و نصرت امرش آنی آسودگی نیافت. این است شیوهٔ مخلصین. این است سمة مقربین. این است طریقت مجاهدین. این است سزاوار چند مهتدین. این است یگانه وسیلهٔ فوز و فتح مبین" (۹)

اسامی نوزده نفر از مؤمنین برجسته و ممتاز امرالهی که از طرف حضرت ولی‌بی‌همتا امرالله به لقب حواریون حضرت بهاء‌الله مفتخر و متباهی گردیده‌اند به شرح زیر می‌باشند:

- ۱ - جناب میرزا موسی ملقب به آقای کلیم برادر حضرت بهاء‌الله
  - ۲ - آقا بزرگ نیشابوری ملقب به بدیع. فخرالشهداء
  - ۲ - میرزا محمد حسن اصفهانی ملقب به سلطان الشهداء. ذبیح
  - ۴ - حاجی میرزا ابوالحسن اردکانی معروف به حاجی امین.
- ایادی امرالله

- ۵ - میرزا ابوالفضل محمد گلپایگانی ملقب به ابوالفضائل
- ۶ - میرزا علی محمد ورقا ملقب به ورقای شهید. ایادی امرالله
- ۷ - میرزا محمود فروغی ملقب به قائد جیش عرمرم. سردار

اعظم

- ۸ - حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی ملقب به علی قبل اکبر معروف به حاجی آخوند ایادی امرالله
- ۹ - آقا محمد قائنی ملقب به نبیل اکبر و معروف به فاضل قائنی. ایادی امرالله
- ۱۰ - حاجی میرزا محمد تقی افنان معروف به وکیل الدوله و ملقب به وکیل الحق
- ۱۱ - حاجی میرزا محمد تقی ابهری ملقب به ابن ابهر. ایادی امرالله

- ۱۲ - ملا محمد زرنندی ملقب به نبیل اعظم

- ۱۲ - شیخ کاظم قزوینی ملقب به سمندر  
 ۱۴ - میرزا محمد مصطفی بغدادی  
 ۱۵ - میرزا حسین اصفهانی ملقب به مشکین قلم  
 ۱۶ - حاجی میرزا حسن ادیب طالقانی معروف به ادیب العلماء،  
 ایادی امرالله

- ۱۷ - شیخ محمد علی قائنی  
 ۱۸ - ملا زین العابدین ملقب به زین المقربین  
 ۱۹ - میرزا علی محمد معروف به ابن اصدق و ملقب به شهید  
 ابن شهید، ایادی امرالله

در مجله پیام بهائی شماره ۱۵۵ اکتبر ۱۹۹۲ شرح مختصری  
 درباره کلمه حواری نوشته شده که عیناً نقل می‌گردد.  
 "کلمه حواری ترجمه کلمه یونانی «Apostolos» به معنی  
 فرستاده است و چون مسیح شاگردان خود را به مأموریت ابلاغ کلمه  
 از جلیل به فلسطین فرستاد آن شاگردان دوازده گانه «Apostels» یا  
 فرستادگان نامیده شدند.

اسامی حواریون حضرت مسیح در انجیل مرقس فصل ۳ آیات  
 ۱۹، ۱۴، یا متی فصل ۱۰ آیات ۴، ۱، یا لوقا فصل ۶ آیات ۱۶، ۱۲  
 داده شده است" (۱۰)

### منابع و مأخذ

- ۱ - اشراقات صفحه ۲۷۲  
 ۲ - مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء صفحه ۵۵  
 ۳ - سفر نامه مبارک (بدایع الآثار) جلد اول صفحه ۲۷۷  
 ۴ - سفرنامه مبارک (بدایع الآثار) جلد دوم صفحه ۲۹  
 ۵ - سفر نامه مبارک (بدایع الآثار) جلد اول صفحه ۲۱۱

- ٦- مجموعة خطابات حضرت عبدالبهاء صفحة ٥٠٩
- ٧- دستخط مورخ ١٦ مى بيت العدل اعظم سال ١٩٩١
- ٨- مكاتيب حضرت عبدالبهاء جلد سوم صفحة ٢٧
- ٩- توقيعات مبارکه حضرت ولى عزيز امرالله جلد دوم صفحة ٦٦
- ١٠ - مجلة پیام بهائى شماره ١٥٥ صفحة ١٤



## جناب میرزا موسی کلیم برادر جمال قدم

میرزا موسی کلیم برادر اُمی و اَبی حضرت بهاء اللّٰه ایمانی راسخ و ارادتی خاص به جمال اقدس ابھی داشت. او ابتداء به حضرت ربّ اعلیٰ و سپس به جمال مبارک مؤمن و موقن گشت و در تمام بلایای وارده به حضرتش شریک و سهمیم بود. فی الواقع برادر حقیقی بود و همیشه مورد عنایت و مظهر الطاف حضرت احدیت.

میرزا موسی پس از فوت پدر در ظلّ مرحمت و راهنمایی آن حضرت بود تا به سن بلوغ رسید. در زمان سرگونی حضرت بهاء اللّٰه به بغداد و اسلامبول و ادرنه و عکا همواره در رکاب مبارک و مونس و انیس حضرتش بود و در سجن اعظم شب و روز به شرف لقای محبوب مشرف و در کمال عبودیت به خدمت عائله مبارکه و یاران الهی مشغول. آن نفس نفیس پیوسته سعی و کوشش داشت تا از هر جهت راحتی مبارک و اهل بیت را فراهم نموده احبائی که از نقاط مختلف به زیارت طلعت محبوب می‌شتافتند از نعمت محبت و راهنمایی ایشان برخوردار گشته با دلی شاد و مسرور به دیدار مظلوم آفاق فائز گردند. آن جان پاک فکر و ذکر جز خدمت به عتبه مبارکه و وفاداری به ساحت اقدس نداشت و مادام العمر به همین نهج باقیماند تا روح پاکش به ملکوت ابھی صعود فرمود و از این جهان رو به عالم پاک نهاد رحمة اللّٰه علیه.

جناب کلیم در طول زندگانی دو عیال اختیار کرد که جمعاً دارای ۸ اولاد به شرح زیر گردید: ۱ - میرزا کمال الدین ۲ - میرزا علی رضا ۳ - میرزا جمال الدین ۴ - میرزا فواد ۵ - میرزا جمیل ۶ - میرزا مجدالدین ۷ - میرزا جلال ۸ - لقائیه خانم که به همسری میرزا محمد علی ناقض اکبر درآمد.

در بین اولادان ایشان از همه مشهورتر میرزا مجدالدین است که در ایام هجرت حضرت بهاء‌الله به کوههای سلیمانیه در بغداد متولّد شد. او مرد خبیث و شیطان صفت بود که محرک اصلی ناقضین عهد و میثاق به شمار می‌رفت و شرح مخالفتهای او نسبت به حضرت عبدالبهاء مشهور و معروف است.

این نکته قابل تذکر است که در الواح نازله از کلک جمال قدم جلّ جلاله لقب کلیم به دو نفر داده شده است. یکی جناب آقا موسی کلیم برادرشان و دیگری حاجی میرزا موسی پسر حاجی محمد حسین امین الرعیای تبریزی است که علاوه بر لقب کلیم در لوحی او را ضیاء مخاطب می‌فرمایند.

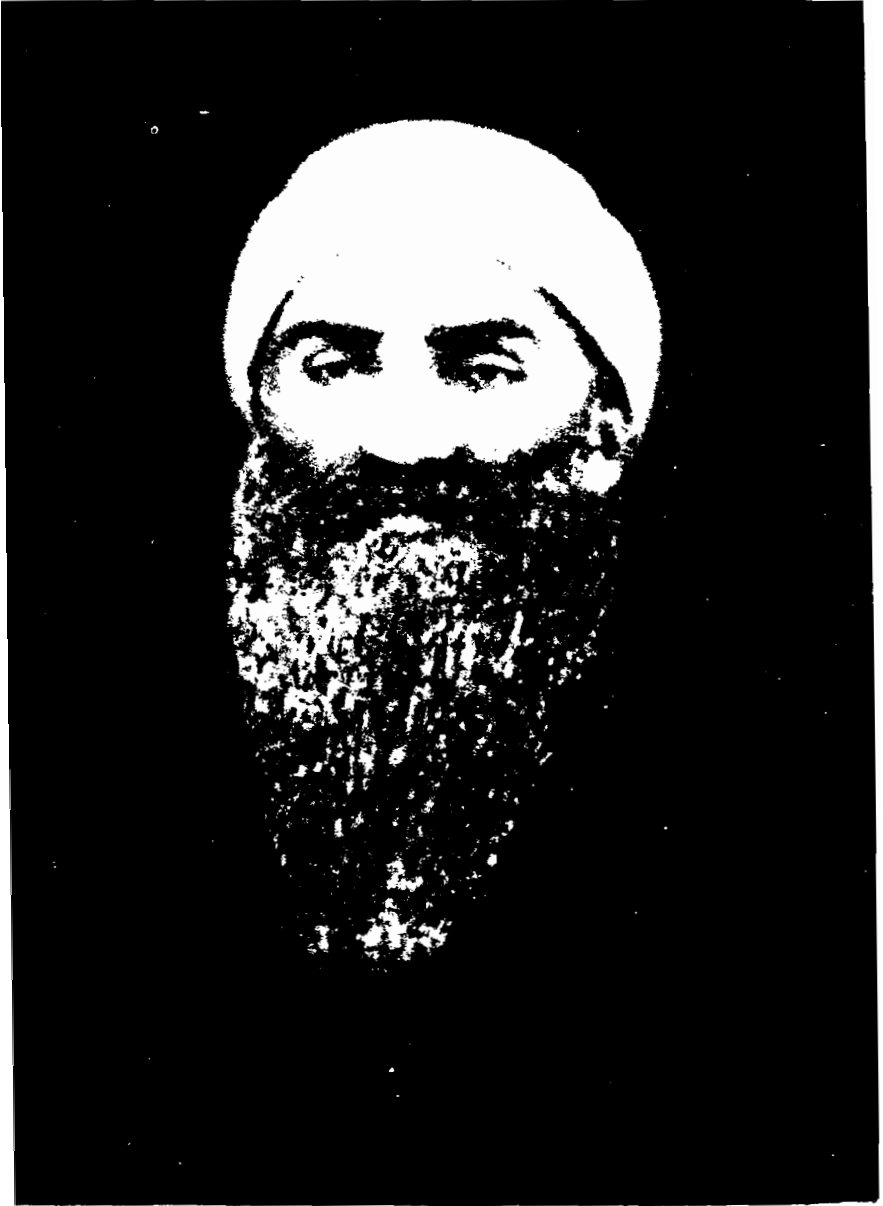
حضرت ولی مقدّس امرالله در لوح قرن راجع به جناب کلیم می‌فرمایند قوله الاحلی:

”از برادران حضرت بهاء‌الله که در سفر بغداد افتخار التزام موکب مبارک را داشتند اول جناب میرزا موسی ملقب به کلیم است که از مؤمنین غیور و مدافعین پرشور و معزز امر جمال اقدس ابهی محسوب و در بین اخوان و اخوات مبارک از همه ممتازتر و قابل تر بوده و یکی از دو نفس مبارکی به شمار می‌رود که قلم اعلی در حق آنها شهادت داده که «این امر از ابصر کل مستور و احدی به تفصیل آن مطلع نه الا نفسان» (قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۹۱)

شرح حال جناب کلیم به قلم توانای حضرت عبدالبهاء به رشته تحریر درآمده و در کتاب تذکرةالوفا ثبت شده است. در این مقام به مناسبت شخصیت ممتاز و بی‌نظیر آن بزرگوار عیناً نقل می‌گردد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند قوله الاحلی:

”حضرت کلیم یعنی جناب آقا میرزا موسی علیه بهاء‌الله برادر حقیقی جمال مبارک بود لهذا از سن طفولیت در آغوش تربیت



جناب میرزا موسیٰ ملقب بہ آقای کلیم  
برادر حضرت بہاء اللہ

جمال قدم اسم اعظم نشو و نما نمود و محبت الهیه با شیر ممتاز شد. یعنی در شیرخوارگی تعلق غریبی به جمال مبارک داشت. همیشه مورد عنایت بود و مظهر الطاف حضرت احدیت. بعد از وفات حضرت والدشان در پناه مبارک تربیت شد و در ظلّ عنایت نشو و نما نمود تا به درجه بلوغ رسید. روز به روز بر عبودیت افزود و در جمیع موارد امتثال اوامر می‌نمود از فکر دنیا بکلی فارغ بود و مانند سراج بازغ در آن خاندان می‌افروخت.

ابتدا در فکر مناصب نیفتاد و دلبستگی به مقاصد نداشت. نهایت آمال و آرزویش خدمت جمال مبارک بود. این بود که به هیچ وجه از حضور انفکاک نیافت هر قدر که سایرین جفا نمودند او وفا کرد و از باده صفا سرمست بود تا آن که ندا از شیراز بلند شد به بیانی از فم مطهر قلبش منور گردید و به نفحهای از گلشن هدایت شامش معطر شد و به خدمت یاران و عبودیت دوستان پرداخت.

تعلق غریبی به من داشت و آنی از عبدالبهاء فراق نداشت. در طهران شب و روز به ترویج مشغول بود و به تدریج معروف کل گردید و دائماً با نفوس مبارکه مألوف بود تا آن که جمال مبارک از طهران رو به عراق حرکت فرمودند. از میان اخوان در رکاب مبارک او و آقا میرزا محمد قلی حرکت کردند.

از ایران و ایرانیان گذشتند و از راحت و آسایش خویش چشم پوشیدند و هر بلائی را به جان و دل در ره جانان پسندیدند تا آن که به عراق رسیدند.

در ایام غیوبت مبارک یعنی سفر به کردستان حضرت کلیم در ورطه خوف و بیم بود یعنی همواره جاننش در خطر و هر روز از روز دیگر بتر بود ولی صبر و تحمل می‌نمود خوف و هراسی نداشت تا آن که جمال مبارک از کردستان مراجعت فرمودند بر منوال سابق

همیشه در آستان حاضر بود و به قدر وسع در خدمت می‌کوشید. چنانچه شهره آفاق گشت و در وقت حرکت موکب مبارک از دارالسلام به اسلامبول در معیت مبارک حرکت نمود و خدمت می‌فرمود و همچنین از اسلامبول به ادرنه و در زمان سکون در ادرنه رائجه خلاف از میرزا یحیی استشمام کرد.

شب و روز نصیحت می‌نمود و دلالت می‌فرمود ولی تأثیری نداشت بلکه وسوس سید محمد مانند سم مهلك تأثیری عجیب داشت. عاقبت کلیم مأیوس شد و با وجود این آرام نداشت که شاید این غبار را بنشانند و شخص معهود را از این ورطه مهلك برهاند و از شدت غموم و هموم در آتش تأسف می‌گذاخت و به هر آهنگی می‌نواخت عاقبت ملاحظه کرد که:

نکته رمز سنائی پیش نادانان چنان

پیش کر بربط سر او پیش کور آئینه دار

چون نومید شد کناره گرفت.

گفت ای برادر اگر دیگران پی به حقایق نبرند امر در پیش من و تو مشتبه نیست آن الطاف جمال مبارک را فراموش نمودی که من و تو هر دو را تربیت می‌نمودند.

چقدر مواظب درس و مشق تو بودند، شب و روز املاء و انشاء تعلیم می‌دادند و هر دم به خطوط متعدده تشویق می‌فرمودند، حتی به انامل مبارکه تعلیم مشق می‌دادند جمیع خلق می‌دانند که به چه درجه مورد الطاف بودی و چگونه تو را در آغوش عنایت تربیت فرمودند، این شکرانه آن الطاف است که با سید محمد هم داستان شوی و از ظلّ مبارک خارج گردی این است شرط وفا؟ این است پاس نعمت بی‌منتها؟ ابدأ تأثیری نداشت بلکه روز به روز شخص معهود ضمیر خویش را آشکار می‌نمود تا آن که جدائی حاصل گشت.

باری حضرت کلیم از ارض سرّ در رکاب مبارک به قلعه عگا شتافت و در فرمان سلطانی نام او نیز به نفی ابدی منصوص بود و در سجن اعظم ایّام خویش را به خدمات جمال مبارک محصور می‌نمود و شب و روز به شرف لقاء فائز و به الفت با یاران مألوف تا آن که از این جهان خاک به عالم پاک شتافت و در نهایت تبّتل و تضرّع و ابتهال صعود فرمود.

در ایّام عراق ایلخانی مشهور پسر موسی‌خان قزوینی به واسطه جناب حاجی سید جواد طباطبائی به حضور مبارک رسید جناب آقا سید جواد در حقّ او شفاعت نمود که ایلخانی علیقلی خان هر چند گنجهکار است و در مدّت حیات اسیر شهوات ولی پشیمان شده است و به حضور مبارک آمده است از شهوات نفسانیه توبه می‌نماید و منبعده مخالف رضای مبارک نفسی نخواهد کشید استدعای آن دارم که توبه‌اش قبول شود و مظهر الطاف جمال مبارک گردد فرمودند چون شما را شفیع نمود لهذا خطای او را میپوشم و در راحت و آسایش او می‌کوشم.

ایلخانی معهود دولت بی‌پایان داشت لکن جمیع را در هوی و هوس بر باد داد احتیاج به درجه‌ای رسید که جرأت خروج از خانه نمی‌نمود زیرا طلبکاران هجوم می‌کردند.

جمال مبارک او را امر فرمودند که نزد والی شام عمر پاشا رود و از او سفارش نامه به اسلامبول گیرد.

ایلخانی امتثال امر نمود و نهایت رعایت از والی بغداد دید. بعد از نومیدی امیدوار گشت و حرکت به اسلامبول نمود چون به دیار بکر رسید در حقّ دو نفر تاجر ارمنی عریضه‌ای سفارش نامه نوشت که این دو نفر عازم بغدادند و در حقّ من نهایت رعایت را مجری داشتند و از من سفارش نامه خواستند.

من جز الطاف مبارك ملجاء و پناهی نداشتم لهذا استدعای آن دارم که عنایتی در حق آنها بفرمائید.

عنوان مکتوب یعنی روی پاکت را نوشته بود حضرت بهاء الله مقتدای بابیان این عریضه را در سر جسر به حضور مبارك تقدیم نمودند و از آنان استفسار خاطر فرمودند.

گفتند که ایلخانی در دیار بکر تفصیل این امر را برای ما حکایت کرد و در معیت مبارك به خانه آمدند. جمال مبارك چون اندرون تشریف آوردند در مقابل جناب کلیم بود فرمودند کلیم. کلیم صیت امرالله به دیار بکر رسید به نهایت بشاشت اظهار نمودند.

باری فی الحقیقه جمال مبارك را برادر حقیقی بود، این بود که در جمیع موارد استقامت نمود. علیه التحية والثناء و علیه الروح و البهاء و علیه الرحمة و الالطاف

(تذكرة الوفا صفحات ۱۴۱-۱۳۵)

### منابع و مأخذ

- ۱- اقلیم نور صفحه ۱۷۴
- ۲- بهاء الله شمس حقیقت صفحات متعدّد
- ۲- تاریخ نبیل صفحات متعدّد
- ۹- تذكرة الوفا صفحات ۱۴۱-۱۳۵
- ۴- شجره نامه خاندان مبارك
- ۷- ظهور الحق جلد ۲ صفحه ۲۲۱
- ۸- قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۹۱
- ۵- کتاب حضرت بهاء الله صفحات متعدّد
- ۶- محاضرات صفحات ۹۹۲، ۹۰۰، ۲۴۱

## جناب بدیع فخرالشهداء

جمال اقدس ابھی دربارہ بدیع می فرمایند قوله جلّ جلاله:  
”در بدیع تفکر نما با يك پیراهن حامل لوح حضرت سلطان  
شد و به قوت و قدرتی ظاهر که قلم از وصفش عاجز است“  
(داستان دوستان صفحه ۴۷)

آقامیرزا بزرگ نیشابوری ملقب به بدیع در شهر نیشابور از  
توابع خراسان در خانواده مؤمن و مخلص دیده به جهان گشود. پدر  
والا مقامش جناب حاجی عبدالمجید نیشابوری یکی از تجّار مهمّ و  
سرشناس و قابل احترام آن شهر بود که در اوایل امر به حضرت نقطه  
اولی ایمان آورده همراه جناب باب الباب روانه مازندران گردید. با  
وجودی که از خانواده اعیان و دارای ثروت و مکنت و صاحب بهترین  
معدن فیروزه بود ولی از همه آن جاه و جلال چشم پوشید و در رکاب  
جناب ملاحسین حرکت نمود در بین راه در بابل چون بیم حمله به  
اصحاب و غارت اموالشان میرفت جناب باب الباب امر فرمود که هر  
کس هر چه از مال دنیا دارد در میان بیابان بریزد حاجی عبدالمجید  
پدر جناب بدیع که مقداری فیروزه از معدن پدر خود آورده بود اوّل  
کسی بود که اطاعت دستور کرد و همه آنها را به دور انداخت.

آن منقطع الی اللّٰه در جمع اصحاب از خود رشادت و شہامت  
بینظیری نشان داد تا آخر الامر پس از خاتمه مخاصمات و شہید شدن  
اکثر اصحاب به فرمان شاهزاده مهدی قلی میرزا مقداری پول از  
ایشان گرفته آزاد شد و به جانب خراسان رهسپار گردید. او که از  
بقیة السیف قلعه بود بعد از شہادت پسرش جناب بدیع به حضور  
جمال مبارک مشرف شد و از لسان اطهر به ابابدیع مفتخر گشت.

حاجی عبدالمجید در سال ۱۲۹۴ هجری قمری در مشهد به دست





آقا بزرگ نیشابوری ملقب به

بدیع، فخرالشهداء

عوانان گرفتار گشت ابتداء گلو تا سینه‌اش را شکافته بعد سرش را بریده روی سنگ مرمری گذاشتند تا مردم به تماشا و سب و لعن مشغول گردند. آنگاه بدنش را در میان بازار کشانیده در محلی که اموات ناشناس را می‌گذارند گذاشته و رفتند.

خویشان حاجی پس از مدتی به آنجا رفته جسد مطهر آن شهید مجید را برداشتند میرغضبی که او را شهید کرد استاد مولی نام داشت. مقتلش در میدان مشجر مقابل باغ ملی و مرقدش در بابا قدرت واقع و در نزد احباب معروف و مشخص است.

حضرت ولی مقدّس امرالله درباره شهادت ابابدیع می‌فرمایند

قوله العزیز:

” جناب حاجی عبدالمجید والد ۸۵ ساله جناب بدیع را که از بقایای سیف قلعه طبرسی محسوب و پس از شهادت فرزند والا گهرش به محضر اقدس حضرت بهاء‌الله مشرف و به نهایت انبساط و اشتعال به وطن مألوف معاودت نموده بود دستگیر کردند سپس صدر منیرش را به خنجر ظلم شکافتند و رأس مطهرش را برقطعه سنگی مقابل انظار ناس گذاشتند و مورد سب و دشنام قرار دادند و پس از آن که آن جسد نازنین را در کوی و برزن گردانیدند در غسالخانه شهر نهادند تا بستگان و اقارب آن شهید مجید مراجعه نموده در مقام تکفین و تدفین برآیند“ (قرن بدیع جلد دوم صفحه ۲۶۷)

آقامیرزا بزرگ با داشتن چنین پدری در اوایل جوانی اعتنائی به امر مبارک نداشت و در پی تحقیق و تفحص برنیامد و از این راه باعث رنجش و دلشکستگی پدر نیک گوهر را فراهم کرده بود تا اینکه ملا محمد زرنندی ملقب به نبیل اعظم در طی سفرها گذارش به نیشابور افتاد و چون سابقه دوستی دیرین با پدر بدیع داشت یکسر به منزل ایشان رفت، با کمال تعجب مشاهده نمود که حاجی

عبدالمجید با آن که جوانی را پشت سر گذاشته همه کارهای میهمانان را خود انجام می‌دهد از ایشان می‌پرسد که آیا پسری نداری که در این سن و سال به تو کمک کند؟

حاجی جواب مثبت می‌دهد و اضافه می‌کند که پسر من حرف شنوی ندارد حقیقتاً جوانی است بی‌بند و بار که به حال پدرش اعتنائی ندارد و مایه یأس و نومیدی مرا فراهم کرده است. نبیل زرنندی خواهش می‌کند که دنبال پسرش بفرستد تا با ایشان صحبت نماید.

آن شب تا صبح نبیل با آن پسر مذاکره نمود و ابیاتی از قصیده عزّ و ورقائیه و الواح و آثار مبارکه برایش قرائت کرد، جناب بدیع بر اثر شنیدن آیات و الواح حالش تغییر نمود و اشکش جاری گشت و با صدای بلند شروع به گریه و زاری نمود منقلب شد و احوالش دگرگون گردید چون پدر چنین دید از نبیل پرسید تو چه کردی که اینطور باعث تغییر حالش شد و عشق الهی در قلبش اثر گذاشت این باعث افتخار من است که او در امر مبارک ثابت و راسخ گردد. در آن ایام شیخ فانی وارد نیشابور شده خاطر نشان می‌سازد که عازم بغداد است و اجازه دارد يك نفر را همراه ببرد جناب بدیع با اجازه پدر همراه شیخ<sup>۱</sup> تا یزد می‌رود ولی از آنجا از او جدا شده آن چه در اختیار داشت رها نمود و یکه و تنها با پای پیاده عازم بغداد گشت. به بغداد که رسید آقا رسول که سقائی اصحاب بغداد را به عهده داشت شهید شده بود لذا جناب بدیع شغل سقائی را پیشه گرفت و کمر خدمت احباب بست.

هنگامی که احباب بغداد را به موصل اعزام داشتند بدیع اوّل راهی موصل شد و سپس راه ارض اقدس را پیش گرفت. در اوایل سال ۱۸۶۹ به عگا رسید و چون با لباس محقر سقائی بود بدون

جلب توجه مأمورین قلعه از دروازه عبور کرده وارد شهر گردید و چون کسی از احباب را نمی‌شناخت برای ادای نماز وارد مسجد گشت در آن مسجد حضرت عبدالبهاء را در جمع عده‌ای ایرانی شناخت، فوراً چند کلمه روی کاغذ نوشت و به حضرت عبدالبهاء تقدیم داشت. در همان شب ترتیبی داده شد که وی بتواند به حضور حضرت بهاء‌الله در سجن اعظم نائل گردد.

حضرت ولی مقدّس امرالله درباره آن ملاقات چنین می‌فرمایند

قوله الاحلی:

”به همت و توجه آن مظهر عنایات رحمانیه جناب بدیع در سجن عگا به محضر اقدس طلعت منیر ابھی شرف مثول یافت و به زیارت تاریخی مالک ملکوت بقا مفتخر و موفق گردید“

(قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۱۷)

جناب بدیع دو بار افتخار تشریف به محضر جمال اقدس ابھی یافت و خلق جدید گشت و روح شهامت و شجاعت در او دمیده شد تا آن که حامل لوح سلطان گردید. جمال مبارک لوح سلطان ایران را که مدتها قبل نازل فرموده بودند به دستش سپردند تا آن را به ناصرالدین شاه تسلیم نماید. این مأموریت در سال دوم مسجونى هیکل مبارک در سجن اعظم بود. نبیل زرندی در تاریخ خویش مینویسد که حضرت بهاء‌الله فرمودند که ”بدیع در مقابل جمعی از مردان لوح را به شاه تسلیم نمود و توجه او را به تفکر در اطراف مندرجات آن جلب کرد“

(تاریخ نبیل صفحه ۶۲۲)

حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی داستانی از حاجی شاه محمد امین اینطور شنیده که ایشان نقل فرمودند که:

”حضرت بدیع آقا بزرگ اسمش بود و مشرف شد و ابدأ تصور این حال و تخطر این وجدان را از ایشان نمی‌نمود و یک مرتبه یا

بیشتر وحده به مثل مشرف شد و مرخص شد و به حیفا رفت و جعبه كوچك يك شبر و نیم طول و شبر کمتر عرض و قطر چهار يك شبر عنایت شد که در حیفا با چند لیره به او برسانم و نمی‌دانم در جعبه چیست ایشان را در حیفا ملاقات نمودم و بشارت دادم که امانتی دارید و عنایتی در حقتان شده است و رفتیم خارج شهر در کرمل جعبه را تسلیم نمود و به دو دست گرفت و بوسید و سجده نمود پاکتی هم مختوم از او آن را هم گرفت و بیست سی قدم دور از من رو به ساحت اقدس نشست و زیارت نمود و سجده کرد و انوار بشاشت و نضرت و آثار بشارت و مسرت از چهره‌اش باهر.

ذکر شد ممکن است لوح مبارک منیع را زیارت نمود؟ فرمود وقت نیست دانستم مطلبی است که باید ستر کند چیست ابدأ این حال را گمان نمی‌کرد و این مأموریت را تصور و تخطر نمی‌نمود. ذکر شد برویم در حیفا که فرموده‌اند وجهی به شما تقدیم نمایم فرمود به بلد نمی‌آیم شما بروید و بیاورید رفتم و برگشتم و ایشان را آن چه تفحص کردم نیافتم و رفته بودند به بیروت نوشتم بدهند ندیده بودند از ایشان خبر نداشتم تا شهادتشان را از طهران شنیدیم دانستیم در آن جعبه لوح مبارک حضرت سلطان بوده و آن پاکت لوح مبارک مقدس بشارت شهادت آن جوهر ثبات و استقامت و جناب حاجی علی مرحوم اخوی حضرت آقا احمد پرت سعید روحی فداها می‌فرمود از طرابزان تا تبریز بعضی منازل خدمت می‌رسیدیم و همراه می‌شدیم بسیار بشاش و خندان و صابر و شکور و حلیم و خدوم بودند و جز این نمی‌دانستیم که مشرف شده است و مرخص شده به خراسان و وطنش مراجعت می‌نماید و به مرات و کرات دیده شده صد قدم زیادتر یا کمتر راه می‌رود و از راه خارج می‌شود و رو به ساحت اقدس افتاده سجده می‌نماید و شنیده شد که عرض می‌کرده است خدایا آن

چه به فضل بخشیدی به عدل مگیر و قوه حفظش را عطا فرما”  
(بهجت الصدور صفحات ۵-۲۴۴)

جناب بدیع به مدت چهار ماه یکه و تنها بدون همراه و هدم از صحرا و کوهها گذشت و خود را به طهران رسانید حتی پدرش از ورود او آگاه نگشت در طهران طبق دستور جمال مبارک با احدی تماس نگرفت و از مأموریت خویش با کسی حرفی نزد تا این که در حال روزه به مدت سه روز دنبال قصر شاه گشت تا آن را یافت و بر تپه ای که مشرف بر قصر بود نشست تا شاه او را دیده احضارش نماید پس از سه روز وقتی که شاه به قصد شکار از قصر خارج میشد خود را به او رسانیده و با صدای آرام و مؤدبی گفت ”یا سلطان قد جئتک من سباء بنباء عظیم“ ناصرالدین شاه از این جمله متحیر شد و دانست که این جوان پیامی از حضرت بهاء‌الله دارد فوراً دستور داد او را گرفته جستجو کنند تا رفقاییش را معرفی نماید.

عظمت و شأن جناب بدیع و مقام والای آن جوهر استقامت و شهامت از بیانات اعزّ جمال اقدس ابهی به خوبی واضح و روشن است  
قوله جلّ کبریائه:

”و اعلم انا لما اردنا خلق البدیع احضرناه وحده و تکلمنا  
بکلمة اذا اضطربت ارکانه امام الوجه بحیث کاد ان ینصعق عصمناه  
بسلطان من لدنا ثم شرعنا فی خلقه الی ان خلقناه و نفخنا فیهِ  
روح القدرة والاقْتدار...“  
(محاضرات صفحه ۵۴۷)

و نیز فرموده قوله العزیز:

”و اعلم قد اخذنا قبضة من التراب و عجناه بمیاه القدرة و  
الاقْتدار و نفخنا فیهِ روح الاطمینان و لما کبر اشدّه ارسلناه الی  
رئیس القوم بکتاب مبین و فیهِ بلغنا الملکین ما اراد ربک العزیز  
الحکیم...“  
(محاضرات صفحه ۵۴۷)

و نیز فرموده قوله الجمیل:

”قد خلقنا البديع بروح القوة و الاقتدار و ارسلناه بلوح ربك المختار الذى من افقه لاحت شمس الاسماء بقوة و سلطان“ (کتاب مبین) (محاضرات صفحه ۵۴۸)

و نیز فرموده قوله الاحلی:

”قل انا تبضنا قبضة من التراب و عجناه بمياه القدرة و الاطمینان و نفخنا فيه روحا من لدنا ثم زيناه بطراز الاسماء فى ملكوت الانشاء و ارسلناه الى السلطان بكتاب ربك الرحمن تعالى هذا الامر الذى كان على العالمين محيطا“ (کتاب مبین)

(محاضرات صفحه ۵۴۸)

جناب ابوالقاسم فیضی ایادی معزز امرالله دربارہ بدیع جنین

نوشته اند:

یکی از شاطرهای قدیم حکایت می کرد که شاه را عادت بر آن بود که اکثر شبهای جمعه عزم تفرج به خارج شهر می نمود نزدیک دروازه گدایان شهر مجتمع شده تا از کیسه فتوت خاقانی به آب و نانی برسند و وی برای این که سلامت به مقصد برسد دست در کیسه نموده سکه های پول را از دریچه کالسکه سلطنتی به خارج میریخت و آنان که به دریوزگی ایستاده بودند جار و جنجالی راه انداخته و خود را بر پولها می انداختند، چون شاه جنگ جنگ پول بیرون ریخت و به اطراف نگرست مشاهده نمود که جوانی با جامه ژنده و موی سترده و دل به محبت یزدان زنده چون خدنگی راست ایستاده ابداً توجهی به آن مراسم ننموده بلکه با چشمان خیره و حاد خود در فکری عمیق و به چهره شاه نگران است.

ملك را چندان خوش نیامد و با چشمهای درشت غضبناك خود مدتی به سر و پای او نگرست و از دروازه عبور نموده به مقرّ

تابستانی خود روانه شد. به همین جهت بود که چون بعد از چند روز با دوربین خود اطراف را تماشا می‌کرد تیر خدنگی را بر سنگی نشسته دید و کسان خویش را فرستاد تا وی را به حضور سلطان آوردند که اگر شکوه و شکایتی دارد ابراز نماید... یکی از احبای قدیم طهران می‌گفت همسایه جدیدی برای ما رسیده بود. شب اول پیغام داد آیا شما می‌آئید اطاق ما یا ما بیائیم برای دیدن شما.

وی را به اطاق خود خواستیم معلوم شد قدیمها از میرغضبان دربار ناصرالدین شاه بوده با بطری عرق خود آمده بود ولی پشمهایش ریخته و دندانهایش آویخته اما چشمها همچنان مهیب و سبیلها پرپشت و مرعوب بود. چون به اطراف اطاق نگریست و تصاویر مبارکه مرکز عهد و میثاق را زیارت نمود فی‌الحین دامن قبا را روی بطری عرق کشیده سر به زیر انداخت و پس از مدتی زبان گشوده گفت ما خیلی آدم به امر شاه کشتیم ولی هرگز آن جوانی را که کاغذی برای شاه آورده بود از خاطر نمی‌رود.

نمیدانم او را از چه ساخته بودند از آهن بود از فولاد بود از چه بود نمیدانم سیخها را در آتش گذارده خوب که سرخ میشد یکی پس از دیگری بر بدن او می‌گذاریم که اسم يك نفر بایی را بگویند. لب از لب باز نکرد چند نفر سر او کار می‌کردیم فایده نبخشید و مَقَرّ نیامد بالاخره کاری که هرگز نکرده بودیم کردیم. آجری را در آتش گذاریم سرخ سرخ که شد بر سینه اش چسباندیم ولی چشمهای او به جاهای دیگر بود مثل این که بدن را تخلیه کرده و رفته بود و ما بی‌جهت از آن لب و دهان توقع کلمه‌ای داشتیم آخرش هم سرش را با تخماق خرد کردیم و جسد او را با لباس زیر سنگی در گلندوک انداختیم”

(داستان دوستان صفحات ۵۴، ۵۲)

حضرت بهاء‌الله درباره رسالت تاریخی جناب بدیع می‌فرمایند



قوله تعالى:

”و اذکر البدیع اذ خلقناه بدعا و ارسلناه الی رئیس الظالمین لعمری نفخنا فیہ روحا من لدنا و اظهرناه بالقدرة و الاقتدار و ارسلناه کجبل النار بحیث ما منعتہ الجنود و لا سطوة الذین کفروا برب العالمین لو امرناه انه بنفسه لیقابل من فی السموات و الارضین“  
(مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۵۴)

و نیز می‌فرمایند قوله تبارک و تعالی:

”قد ارسلنا البدیع به فضل من عندنا و معه کتاب کریم و ما قصدنا منه الاتقرب العباد الی المقر الاقصى و انتم ارتکبتم ما نوح به سکان الفردوس ثم اهل ملاء الاعلی و الذین یطوفن حول عرش الله المقتدر العظیم الحکیم انا ارسلناه لیبشر العباد ببشارات الله و هم قابلوه بعذاب ما ظهر شبیهه فی الابداع الی ان قتلوه بظلم مبین...“  
(مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۲)

شرح کامل زجر و شکنجه‌ای که بر بدیع وارد شد و شهادت جانگداز آن آیت استقامت و شجاعت به طرز عجیبی فاش و آن راز از پرده بیرون افتاد و ایمان خلل ناپذیر آن جان باخته راه جمال ابهی در عنفوان جوانی در سن ۱۷ سالگی و پایداری و صبرش در بلایای وارده توسط محمد ولی خان تنکابنی ملقب به سپهسالار اعظم اولین صدر اعظم در قانون مشروطه ایران به این شرح در حاشیه کتاب مستطاب مفاوضات یادداشت نمود او در سال ۱۹۱۲ برای معالجه عازم فرانسه شد و اتفاقاً در ماه مارچ همان سال که حضرت عبدالبهاء در پایتخت فرانسه تشریف داشتند او نیز در پاریس بسر می‌برد. شاید در آن هنگام و یا مدتی قبل از آن تاریخ بود که مادام لورا دریفوس بارنی نسخه‌ای از کتاب مستطاب مفاوضات اثر حضرت عبدالبهاء را به او هدیه نمود.

روزی سپهدار اعظم مشغول خواندن کتاب بود به شرح حال جناب بدیع که رسید یکی از خاطرات جوانی خود را به یاد آورد و این خاطره خود را در حاشیه کتاب چنین نگاشت. ۶ ربیع الاول ۱۲۳۱، ۲۶ فوریه سال ۱۹۱۲ میلادی در پاریس در هتل آلب خیابان شانزله‌لیزه در آن سال که این نامه (لوح سلطان) را فرستادند در لار آن شخص قاصد نزد شاه آمد و تفصیل از این قرار است.

ناصرالدین شاه مرحوم به ییلاقات لار و نور و کجور خیلی مایل بود به پدرم ساعدالدوله سردار و به من که آن وقت سرهنگ و جوان بودم امر کرد که باید بروند کجور و سور و سات آذوقه اردو را تهیه کنند که می‌آیم به ییلاق لار و از آنجا به ییلاق بلده و نور و از آنجا به کجور و این ییلاقات بهم وصل هستند و هم خاک هستند. من و پدرم در حومه منجیل کجور بودیم که خبر رسید شاه وارد لار شده و در آنجا يك نفر را به مرگ محکوم نموده و خفه کرده اند. بعد خبر رسید که این شخص که محکوم به مرگ شده يك قاصد بابی بوده است. در آن روزها نام بهائی مشهور نبود و ما چنین نامی نشنیده بودیم. همه مردم به واسطه کشتن آن قاصد خوشحالی می‌کردند بعداً شاه وارد شهر نور شد و من و پدرم برای گفتن خیر مقدم رفتیم. چادر شاه را کنار رودخانه بزرگی به پا کردند ولی او هنوز وارد نشده بود.

کاظم خان ترك فراشباهی شاه لوازم و مقدمات را حاضر کرده بود. ما می‌خواستیم از آنجا برویم پدرم که در آن موقع میرپنج بود و هنوز لقب ساعدالدوله را نداشت با کاظم خان آشنا بود و به من گفت برویم به ملاقات فراشباهی، ما به سوی چادر شاه رفتیم و از اسبهایمان پیاده شدیم، کاظم خان با شکوه و جلال در چادر خود نشسته بود ما وارد شدیم او به پدرم احترام نمود و به من بسیار محبت

کرد نشستیم و جای تعارف کرد درباره مسافرت صحبت شد پدرم پرسید جناب فراشبازی این بابی کی بود و چطور شد که به مرگ محکوم شد؟ فراشبازی جواب داد ای میرپنج بگذار داستانی را برایت بگویم این شخص مخلوق عجیبی بود، در سفیدآب لار شاه سوار شد که برای شکار برود اتفاقاً من همراهشان نرفته بودم ناگهان دو نفر سوار را دیدم که به طرف من می‌آیند، شاه مرا خواسته بود فوری سوار شده دنبالشان رفتم وقتی رسیدم شاه به من گفت يك نفر بابی نامه‌ای آورده است و گفت دستور دادم که او را دستگیر کنند و الان در اختیار کشیک چی باشی است برو و او را به فراشخانه ببر اول با او به ملایمت رفتار کن ولی اگر فایده نکرد به شدت رفتار کن که نام دوستانش را و محل آنها را بگوید تا من از شکار برگردم. من رفتم و او را دست بسته از کشیک چی باشی تحویل گرفته آوردم، ولی بگذار از عقل و هوشیاری شاه برایت تعریف کنم. این مرد پیاده بود و به محض این که در صحرا کاغذش را بلند کرد که بگوید نامه‌ای دارد شاه فهمید که او باید بابی باشد و دستور داد که فوراً دستگیرش کنند و هر نوشته که نزدش هست از او بگیرند.

او را توقیف کردند ولی نامه‌اش را به هیچکس نداد و در جیبش گذارده بود من این قاصد را به منزل بردم و اول با ملایمت به او گفتم همه چیز را برای من بگو این نامه را چه کسی به تو داد؟ آن را از کجا آورده‌ای؟ چند وقت است که آن را همراه داری؟ دوستانت چه کسانی هستند؟ جواب داد این نامه را حضرت بهاء‌الله در عکا به من دادند و فرمودند که باید به تنهایی به ایران بروی و این نامه را به دست شاه ایران برسانی ولی زندگی تو در خطر خواهد بود اگر قبول می‌کنی تو برو وگرنه قاصد دیگری خواهم فرستاد، من قبول کردم و اکنون سه ماه از آن موقع می‌گذرد و من منتظر

فرصتی بودم که این نامه را به دست شاه بدهم و به نظر او برسانم خدا را شکر که امروز وظیفه‌ام را انجام دادم اگر سراغ بهائیه‌ها را می‌گیری آنها در ایران فراوان هستند و اگر نام دوستانم را می‌پرسی من تنها هستم و همراهی ندارم.

به او فشار آوردم که نام دوستانش و نام بهائی‌های ایران و مخصوصاً آنهائی را که در طهران بسر می‌برند به من بگوید، ولی او در امتناعش پا برجا بود، برای او قسم یاد کردم که اگر اسم آنان را به من بگویی فرمان استخلاص تو را از شاه خواهم گرفت و تو را از مرگ نجات خواهم داد ولی او جواب داد که من آرزوی مرگ را دارم تو خیال میکنی که مرا می‌ترسانی.

فرستادم چوب و فلک آوردند فراشها ۶ نفر در هر نوبت او را به زیر فلک گرفتند ولی او در زیر ضربات چوب نه فریادی کرد و نه التماس وقتی اوضاع را چنین دیدم او را از زیر فلک خارج کردم و پهلوی خود نشانیده دوباره گفتم نام دوستانت را به من بگو، او بجای جواب خندید و هیچ جوابی به من نداد مثل این که آن همه چوبکاری در وی تأثیر نکرده بود. این خنده مرا غضبناکتر کرد دستور دادم که منقل و میله داغ بیاورند، در حالی که منقل را آماده می‌کردند به او گفتم "بیا و راستش را بگو وگرنه دستور می‌دهم داغت کنند" در این موقع دیدم خنده اش بیشتر شد دستور دادم دوباره او را به فلک ببندند آنقدر او را زدند که دیگر در فراشها توانائی نماند خودم نیز خسته شده بودم بعد دستور دادم که دستانش را باز کنند و او را به پشت چادر دیگری ببرند و به فراشها دستور دادم که با داغ کردن از او اعتراف بگیرند. سینه و پشت او را با میله‌های گداخته چندین بار داغ کردند صدای سوختن پوست او را می‌شنیدم و بوی گوشت سوخته به مشام می‌خورد ولی هیچ کدام از این

کارها تأثیری نداشت و نتوانستیم از او اعتراف بگیریم.

نزدیک غروب شاه از شکار برگشت و مرا احضار کرد به حضورش رفتم و تمام جریان را عرض کردم شاه دوباره خواست که از او اعتراف بگیرم و سپس به قتلش برسانم نزد او برگشتم و دستور دادم که دوباره داغش کنند ولی او در زیر میله گذاخته می‌خندید و به هیچوجه عجز و التماس نمی‌کرد من حتی راضی شدم که او به جای لوح بگوید عریضه‌ای آورده است ولی او حتی آن را هم قبول نکرد بالاخره حوصله‌ام بسر آمد و دستور دادم که تخته‌ای بیاورند و به فراشی که در میخ زدن مهارت داشت دستور دادم که سر او را بر روی آن تخته بگذارد و با پتکی در دست بالای سرش بایستد و به او گفتم که اگر نام دوستانت را بگویی آزاد خواهی شد وگرنه دستور می‌دهم که این پتک را بر فرقت فرود آورند او دوباره خندید و از اینکه به هدفش رسیده است شکرگذاری کرد از او خواستم اقلأً نامه‌ای را که آورده است عریضه بخواند ولی او این را هم رد کرد میله‌های داغی که گوشتش را سوخته بود هیچ گونه تأثیری در او نداشت بالاخره به فراش اشاره کردم و او پتک را بر فرق آن جوان فرود آورد کاسه سر او خرد شد و مغزش از بینی‌اش خارج گردید، بعد خودم به نزد شاه رفته جریان را گزارش دادم.

کاظم خان فراش باشی از رفتار و تحمل آن مرد در شگفت بود از این تعجب می‌کرد که می‌دید چگونه آن همه چوب و فلکها در او اثری نبخشید و به هیچوجه زجر و آزاری به او نداده است بعد گفتم وقتی به نزد شاه رفتم و جریان را تعریف کردم شاه يك سرداری متعلق به خودش را به من پاداش داد.

ما جسد را همانجا در سفیدآب دفن کردیم و هیچکس از جای آن اطلاعی ندارد (ولی اکنون بهائیان آن محل را پیدا کرده‌اند و آن را

زیارتگاه خود قرار داده‌اند) این سخنان کاظم خان فراشباشی را من به گوش خود شنیدم او همه جریان را برای ما تعریف کرد من بسیار جوان بودم و از این تعریفها در حیرت شدم. آن نامه (لوح) را شاه به طهران برای حاجی ملا علی کنی و سایر آخوندها فرستاد که بخوانند و جواب بدهند ولی آنها گفتند مطلبی برای جواب دادن نیست و حاجی ملا علی کنی به مستوفی الممالک (که در آن موقع صدراعظم بود) نوشت که به عرض شاه برساند که "اگر خدای نکرده شما شگئی درباره اسلام دارید و عقیده شما به انداره کافی محکم نیست من باید اقدامی به عمل آورم تا شبهه شما زائل شود وگرنه اینگونه نامه‌ها جواب ندارد و جواب درست همان چیزی است که شما درباره قاصد مجری داشتید حال شما باید به سلطان عثمانی بنویسید که نسبت به او خیلی شدید رفتار کنند و راه هر گونه مراوده او را با خارج قطع نمایند.

در آن موقع سلطان عبدالعزیز زنده بود و سلطنت می‌کرد" (۲۷ ربیع الاول ۱۲۲۱، ۲ مارچ ۱۹۱۲ میلادی) در هتل آلب پاریس نگاشته شد. دیشب من نتوانستم بخوابم کتابی را که خانم مسیو دریفوس برایم فرستاده نخوانده بودم امروز صبح زود باز کردم و خواندم تا به این منتخب نامه‌های سلاطین و ناصرالدین شاه رسیدم چون در آن سفر همراه بودم و این تفصیل را از کاظم خان فراشباشی شنیدم نوشتم این کاظم خان بعد از یکسال و نیم دیوانه شد. در سفر کربلای شاه او را زنجیر کردند و به انواع مذلت مُرد و آن سال که من به تبریز آمدم و والی آذربایجان شدم یک نفر نوه او را دیدم در آنجا گدائی می‌کرد فاعتبروا یا اولی‌الابصار"

محمد ولی سپهدار اعظم

حضرت بهاء الله در این باره چنین می‌فرمایند قوله الاحلی:

”ای آقایان قصه بدیع را بشنوید فی‌الحقیقه از هر حرکتی از حرکاتش آثار قدرت الهی و شوکت صمدانی ظاهر و باهر. در اول ایام سجن اعظم وارد شد هنگامی که مقرّ عرش قشله عسکریه واقع. دو یوم او را در بیت مخصوص طلب فرمودند باب مسدود و احدی تلقاء وجه غیر او موجود نه و احدی هم مطلع نبود که مقصود چیست؟ تا آن که فرمودند حقّ اراده خلق جدید نموده و خود بدیع هم آگاه نه.

در مقامی این کلمه علیا از قلم اعلی در لوحی از الواح نازل قوله عزّ بیانه انا شرعنا فی خلق البدیع فلما تمّ خلقه و طاب خلقه ارسلناه ککرة النار الی آخر قوله تعالی و بعد مرخص شد. جناب امین علیه بهاء الله با لوح حضرت سلطان حسب الامر به وطن توجه در اسکله بحر حضرت بدیع از لوح اطلاع یافته استدعا نمود او حامل شود و بعد کل استماع نمودند که چه واقع شد، شخصی من غیر سلاح و من دون آلات جز قمیصی از کرباس در بر نداشت به قدرت و قوت الهی در مقابل سلطان لوح را بلند نمود و قال قد جئتک من السباء الاعظم بکتاب عظیم یا کلمه اخری انصاف می‌طلبیم این یک نفس مقابل عالم ایستاد، باری از قدرت الهی عجیب نه که عالم قدرت را در آدمی مبعوث فرماید هو المقتدر علی ما یشاء و هو المهیمن علی ما یرید بگوئید ای بی‌انصافان شما شهادت سیدالشهداء را حجت و دلیل بر اعظم حقیقت رسول مختار روح ماسواه فداه می‌دانستید و همچنین ذبح اسماعیل را از علوّ مقام آن حضرت و خلیل می‌شمردید حال در این فدائیهها تفکر نمائید لعمر محبوبی و محبوب العالم و مقصودی و مقصود الامم. جناب بدیع به قدرت و اطمینانی ظاهر که تزلزل و اضطراب در ارکان کل ظاهر شد البته کل شنیده اند و منصفین انکار نمی‌نمایند و بعد چند یوم به کمال عذاب و شکنجه

آن هیکل مقدّس معذب و به کمال استقامت به ذکر دوست ناگر و ناطق و این فقره سبب حیرت کل شد به شأنی در حینی که بین ایادی میرغضبها با سلاسل و اغلال مبتلا عکس او را اخذ نمودند و یکی از آن را بعضی به ساحت اقدس ارسال داشتند و حال موجود است.

باری در این امورات که شبیه و مثل نداشته تفکر نمائید این فانی نمی‌داند کدام ذبیح را ذکر نماید آب جناب بدیع علیه بهاء‌الله را در ارض خاء اخذ نمودند آن چه نواب شاهزاده و سایر ناس خواستند ستر نمایند تا او را از ضوواء علماء حفظ کنند قبول نفرمودند و فرمودند آخر ایّام من است و شهادت از هر شهدی خوشتر و شیرین تر و به آن فائز شد“ (مائده آسمانی جلد ۷ صفحات ۸-۲۱۷) حضرت عبدالبهاء در نطق مبارک مورّخ ۷ نوامبر ۱۹۱۱ در پاریس فرمودند:

”بعد از ورود به حبس عکّا به جمیع سلاطین الواح نازل شد و به واسطه پست فرستادند مگر لوح ناصرالدین شاه که آن را میرزا بدیع خراسانی برد و به او فرمودند اگر شهادت را قبول میکنی ببر؟ او قبول شهادت کرده لوح را گرفت و عازم ایران شد تا به طهران رسید و در بین راه در جائی با احباب ملاقات ننمود، در آن وقت ناصرالدین شاه در نیاوران شمیران بود که محل صیغیه است میرزا بدیع رفت و سر تپه‌ای که مقابل عمارت شاهی است منزل نمود. روزی ناصرالدین شاه در قصر با دوربین تماشای اطراف بیابان می‌نمود دید شخصی با لباس سفید در سر تپه‌ای نشسته روز دگر باز با دوربین تماشا می‌نمود دید همان شخص در تپه نشسته روز سوم نیز به همین نحو آن شخص را دید دانست که او را حاجتی است فرستاد او را بیاورند پرسیدند از او تو کیستی چرا در اینجا نشسته‌ای



گفت من نامه‌ای از شخص بزرگی به جهت سلطان آورده‌ام خواستند نامه را از او بگیرند گفت باید خودم به دست شاه دهم او را بردند حضور شاه، شاه از او پرسید تو کیستی و چه در دست داری گفت این نامه‌ایست از بهاء الله به جهت شاه آوردم شاه نامه را گرفت و گفت او را نگاه دارند او را بردند حبس کردند گفت از او بپرسید رفقای تو کیانند پرسیدند در جواب گفت من کسی را نمی‌شناسم و رفیقی ندارم سه روز او را به انواع عذاب داغ و زجر کردند ابداً اسم نفسی را نگفت در حالتی که او را داغ می‌کردند عکس او را گرفته روز سوم شهیدش کردند.

(مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۲۲)

پس از شهادت جناب بدیع قلم اعلی تا مدت سه سال شجاعت و دلیری ایشان را می‌ستودند و ذکر شهادت کبرای وی را به عنوان ملح الواح یاد می‌فرمودند.

حضرت ولی مقدّس امرالله در لوح قرن می‌فرمایند قوله العزیز: "از جمله شهدای نامدار آن زمان جناب آقا بزرگ خراسانی است که از قلم اعلی به القاب منیعه «بدیع» و «فخرالشهداء» ملقب گردیده، این جوان نورانی که به وسیله نبیل به امر الهی اقبال نموده بود در سال دوّم سجن در سن ۱۷ سالگی در قشله عسکریه به محضر مبارک جمال اقدس ابهی مشرف گردید و چنانکه از لسان قدم در الواح مقدّسه نازل شده در آن جوهر وفا روح قدرت و اقتدار دمیده شد خلق بدیع یافت و خلق عظیم حاصل نمود این بود که منقطعاً الی الله و متهیناً لمشهد الفداء بر ایصال لوح مبارک سلطان که از قلم حضرت رحمن خطاب به ناصرالدین شاه صادر شده بود قیام نمود و فرداً واحداً در حالی که حامل آن لوح کریم بود پیاده به مقرّ سلطنت بشتافت و چون باد بادیه پیمان شد تا پس از چهار ماه به طهران

ورود نمود مدّت سه روز در حال صیام و قیام گذرانید تا عاقبت شاه را که به عزم شکار به جانب شمیران در حرکت بود از دور مشاهده کرد و به نهایت سکون و وقار و خضوع و احترام به سلطان نزدیک شد و به این خطاب عظیم ناطق گردید 'یا سلطان قد جئتک من سباء به نباء عظیم' فی‌الفور امر همایونی صادر شد که لوح را اخذ و به علمای دارالخلافة تسلیم نمایند و مقرر داشت جوابی بر آن تویع منیع بنویسند ولی علماء در صدور جواب راه ماطله پیمودند و اجرای سیاست و عقوبت را در حقّ آن بشیر الهی و حامل لوح یزدانی لازم و متحتم شمردند این بود که مأمورین سلطان حضرت بدیع را مدّت سه روز به انواع عذاب معذب و داغ و شکنجه کردند و بالمآل رأس منیرش را به قنداقه تفنگ خرد و آن مظهر توکل و انقطاع را شهید کردند و بدن مطهرش را در چاهی افکندند و به خاک و سنگ بیانباشتند بعدها سلطان آن لوح را به سفیر خویش در اسلامبول ارسال داشت تا اطلاع وزرای دولت عثمانی بر مضامین لوح موجب تشدید آتش بغض و عداوت آنان گردد.

پس از شهادت بدیع مدّت سه سال جمال اقدس ابهی در الواح و تویعات نازله مراتب جانبازی و فداکاری آن فارس مضمار استقامت را ستودند و آنچه را که از قلم اعلی در شأن این شهادت عظمی نازل گشته به «ملح الواح» موسوم و موصوف فرمودند<sup>۱</sup>

(قرن بدیع جلد ۲ صفحات ۵-۲۶۴)

### منابع و مأخذ

آثار قلم اعلی جلد ۱ (کتاب مبین) صفحه ۲۰۰

بهاء‌الله شمس حقیقت صفحات ۲۹۶، ۲۷۶

بهجت الصدور صفحه ۲۴۴

تاریخ نبیل صفحات ۶۲۲، ۴۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹

داستان دوستان صفحات ۵۴، ۵۲، ۴۶

ظہور الحق جلد ۲ صفحات ۳-۱۶۲

نفاہ ظہور حضرت بهاء اللہ جلد ۲ صفحات ۱۷۶، ۱۷۴

قرن بدیع جلد ۲ صفحات ۲۶۷، ۵-۲۶۴

قرن بدیع جلد ۲ صفحہ ۱۷

محاضرات صفحات ۵۵۵، ۵۴۷، ۵۴۵

مائدہ آسمانی جلد ۷ صفحات ۸-۲۱۷

مائدہ آسمانی جلد ۸ صفحات ۵۴، ۲

مجموعہ خطابات صفحہ ۱۲۲

## جناب سلطان الشهداء

جمال اقدس ابھی درلوح کتاب الصدق می فرمایند قوله جلّ جلاله:  
" الحمد لله تا بودند از عنایت حقّ به کمال عزت مابین عباد  
ظاهر و به تسمی القای حبّ ایشان در قلوب شد که احصای آن را جز  
حقّ قادر نبوده و نیست و در آخر عمر به شهادت کبری که خود  
خواسته بودند فائز گشتند"

(رحیق مختوم جلد ۱ صفحه ۶۱۷ چاپ جدید)

جناب میرزا سید محمد حسن اصفهانی که از قلم اعلیٰ به  
سلطان الشهداء و ذبیح ملقب گشت از سادات احمدی و از سلاله  
ظاهره محمدی در شرافت و عزت و مکنّت و حسن اخلاق در شهر اصفهان  
مشاربالبنان بود آن ذات مکرم همراه برادر والاگهرش میرزا محمد  
حسین ملقب به محبوب الشهداء به کار تجارت مشغول و مورد احترام  
و ثقہ اهالی آن دیار بودند. وقتی که حضرت نقطه اولی اظهار امر  
فرمودند خاندان شریف و بزرگوار آن جان پاک تصدیق امر مبارک  
نموده جزء مؤمنین حضرتش محسوب شدند تا آن که حضرت اعلیٰ در  
سال ۱۸۴۶ به علت ضوضاء و غوغای علماء و مخالفت حاکم شیراز  
از آن مدینه طیبه اخراج و در منزل امام جمعه اصفهان اقامت گزیدند  
در آن احیان شبی میرزا ابراهیم نهری پدر سلطان الشهداء میهمانی  
در منزل خویش ترتیب داد و حضرت باب را پذیرائی نمود.

در همان شب هیکل مبارک از اولاد آقا میرزا محمد علی  
برادرشان سؤال فرمودند و چون به عرض رسید که اولادی ندارند  
حضرتش عنایت فرموده دختری به ایشان عطا شد که نام عزیزش از  
طرف جمال مبارک منیره خانم نامیده و به همسری حضرت عبدالبهاء  
برگزیده گردیدند. از آن شب به بعد امطار مکرمت و فضل و احسان



میرزا محمد حسن اصفهانی ملقب  
به سلطان الشهداء، ذبیح

حضرت احدیت شامل حال آن عائله شریف و جلیل گشت و باعث شهرت و اعتبار امر مبارک شدند قلم اعلی در لوح جناب سمندر درباره آن بزرگوار می‌فرمایند:

”در نورین یعنی شهیدین و کاظم تفکر کن و لعمرالله احدی قادر بر احصای ریح تجارت ایشان فی سبیل الله نبوده و نیست  
 يشهد بذلك عباد مكرمون الذين اوتوا بصائر من الله ربّ ما كان و  
 ما يكون“ (مجموعه الواح «عندلیب» صفحه ۲۱۴)

دو عموی حضرت سلطان الشهداء یعنی میرزا محمد علی و میرزا هادی که توسط جناب باب‌الباب مؤمن گردیده بودند در زمانی که سید کاظم رشتی در کربلا تدریس می‌فرمود در کلاس درس آن عالم ربّانی حضور داشتند و از همان ایّام مهر و محبت حضرت نقطه اولی را که چند جلسه در کلاس حضور یافته بودند به دل گرفته و چون آوازه اظهار امر مبارک منتشر گردید مؤمن گشته در واقعه بدشت شرکت نمودند و پس از پایان اجتماع بدشت هنگامی که در نیالا مورد هجوم قرار گرفتند و به کاروان سرائی پناهنده شدند میرزا هادی به علّت ضعف و خستگی زیاد همان شب در آنجا که کاروانسرای مخروبه بود صعود فرمود.

اما میرزا ابراهیم برادر دیگر آنان (پدر سلطان الشهداء) به راه آنها نرفت بلکه تمام همّ و کوشش خود را به عمل آورد تا دو برادر را از میراث هنگفت پدری محروم کند جناب سلطان الشهداء که مؤمن به حضرت اعلی شده بود زمانی که حضرت بهاء‌الله در بغداد تشریف داشتند به اتفاق برادر به حضور مبارک مشرف گشت و مدّتی در بغداد در جوار رحمت الهی زیست و به آن چه آرزوی دل و جانش بود نائل گشت در همانجا آن دو برادر از جمال مبارک درخواست فضل و احسان و ثروت و غنا نمودند که این مسئول مورد

اجابت واقع شد و مظلوم آفاق امید مال و مکنّت و جاه و جلال به ایشان عطا فرمودند از آن پس بازار کسب و تجارتشان رونق گرفت و کارشان ترقی کرد تا آن که شهره شهر گردیدند و در رفاه کامل بسر بردند.

آنان که چنین مورد عنایت و مرحمت قرار گرفته بودند ملجاء و پناه ضعفاء و فقرا و مساکین شدند و هر بیچاره‌ای را کمک و مساعدت می‌نمودند. هر کس احتیاج پیدا می‌کرد به آنان رجوع می‌نمود و هر شخصی که درمانده و مضطرب می‌گشت به سراغ آنها می‌شتافت. آن دو برادر مهرپرور که در تجارت سرآمد اقران شده بودند بیدریغ رفع هر مشکل می‌کردند و از عطایایی که حقّ بدانان ارزانی داشته بود دیگران را فیض و کرم می‌بخشیدند و چون منتسب به آئین حضرت بهاء‌الله بودند باعث عزت و مایه افتخار جامعه بهائی بودند و در نزد یار و اغیار محترم و معزّز.

در آن ایّام که جامعه یاران در دست عوانان و گرگان خونخوار و علماء جاهل و نادان گرفتار و از ظلم و جور حاکمان معذب و هراسان بود این دو برادر بزرگوار در رفع ظلم و ستمی که بر آنان وارد می‌گردید نهایت کوشش و همت مبذول می‌فرمودند. تا آن که باعث رشک و حسد دشمنان امر قرار گرفتند و علت تحریک علماء و مجتهدین نادان گردیدند. در آن زمان در اصفهان حاکمی مستبدالرأی و خونخوار و ظالم و بی‌باک بنام سلطان مسعود میرزا ظلّ السلطان حاکم بر جان و مال و ناموس مردم بسر میبرد که از هیچ شقاوت و دنائتی فروگذار نمی‌کرد. او از جور و ستم و قتل و غارت اموال مردم بخصوص یاران الهی ابائی نداشت و همچنین در رأس قانون شرع اسلام مجتهدی لثیم و سفاک و امام جمعه‌ای درنده و دیو سیرت به نام میرمحمد حسن که از جانب حضرت بهاء‌الله به لقب "رقشاء" یعنی

افعی ملقب شده بود و همدست با آخوند نادان دیگری بنام شیخ محمد باقر که از قلم اعلیٰ به "ذئب" نامیده گردیده بود هم داستان شده بنای کشتن احباء و غارت اموالشان نهاده و به اطفال آنان رحم نکرده از هیچ ستم و جورى کوتاهی ننمودند.

در همان ایام جناب سلطان الشهداء مبلغی قریب ۲۰ هزار تومان از امام جمعه میر محمد حسن طلبکار بود و چون درخواست طلب کرد امام جمعه که به خیانت و رذالت فطرت معروف و مشهور بود از پرداخت بدهی خویش سر باز زد و به بهانه های مختلف متشبث گردید و با مشورت با شیخ محمد باقر و تطمیع ظلّ السلطان حاکم اصفهان قرار گذاشتند که جناب سلطان الشهداء و برادر نازنینش محبوب الشهداء را که در آثار مبارکه به نورین نیرین تسمیه گردیده‌اند شهید نمایند برای همین منظور روزمولود حضرت محمد را قرار دادند تا وقتی که در آن روز علماء و تجّار و بزرگان شهر به دیدارشان می‌روند ترتیب کار را بدهند.

چون محبوب الشهداء و برادر دیگرش میرزا اسمعیل در مجلس امام جمعه حاضر شدند او بنای رذالت و بدگوئی نهاد و مسئله دین و آئین را پیش کشید و امر به تبری داد سلطان الشهداء که در همان موقع به دیدار مجتهد دیگری رفته بود با فرستادگان ظلّ السلطان مواجه گشت، او را نیز به دارالحکومه بردند در واقع هر سه برادر را در یکجا به حضور ظلّ السلطان حاضر نمودند.

نواب ظلّ السلطان هر چه کرد نتوانست در عقیده آنان رخنه کند ولی برادر کرچکتر میرزا اسماعیل به واسطه حوادث سن و جوانی از دیانت خود تبری کرد و آزاد گردید اما سلطان الشهداء و محبوب الشهداء به دستور ظلّ السلطان به حبس افتادند امام جمعه از ترس استخلاص آن دو تلگرافی به ناصرالدین شاه نمود آن شاه



ظالم خونخوار دستور داد که آنها را مغلولاً روانه طهران نمایند. امام جمعه و شیخ باقر می‌دانستند که اگر آن دو مظلوم به طهران بروند احباء وسیله استخلاص آنان را فراهم خواهند کرد این بود که عدّه‌ای از مردم رجاله را جمع کرده به طرف دارالحکومه روان شدند و با فریاد و فغان کشتن آن دو را طالب گشتند. اما بی‌خبر از آن که آن دو فدائی جمال ابهی از پیش طّی مکتوبی از ساحت جمال مبارک درخواست شهادت نموده و حضرتش این مسئول را اجابت فرموده بشارت قبولی مبارک را طّی لوحی اطلاع داده بودند و این لوح مبارک را به افتخارشان نازل فرموده بودند قوله جلّ کبریائه:

”بنام مبین دانا بحر معانی از مطلع قم مشیّت رحمانی به صورت این کلمات تجلی فرمود غیوم اوهام جهل افق منیر علم را تیره نموده و سطوت امراء صافی کأس اطمینان را مکدر کرده و لکن زود است که امر مبرم الهی این حجاب را خرق نماید و اسباب مانعه حائله را زایل فرماید. بگو ای دوستان اضطراب از برای چیست؟ و خوف از برای چه؟ شگّی نبوده و نیست که هر ذیروحو را موت ادراک نماید و اخذ کند در این صورت اگر این موت به شهادت تبدیل شود و در سبیل الله واقع گردد البته محبوب تر است و هر ذی درایت و فکری شهادت می‌دهد براین که این مقام اعلی‌المقام بوده و خواهد بود. جمیع عباد به حکمت مأمورند و از فساد و نزاع و جدال ممنوع و لکن اگر امری واقع شود در آن حین باید به کلمه رضا به مشهد فدا بر سبیل دوست یکتا توجه نمایند. قسم به آفتاب افق تقدیس اگر نفسی از کأس عرفان زلال محبت رحمن بیاشامد ابدأً از ظلم ظالمان و سطوت طاغیان محزون نشود تا چه رسد به خوف و اضطراب انشاءالله باید آن جناب جمیع سالکان صراط مستقیم را به آن چه در این لوح بدیع از قلم رحمانی نازل شده متذکر نمایند تا به فرح

و سرور تمام به ذکر مالک انام مشغول باشند بگو قلم اعلى می‌فرماید موت هر نفسی در کتاب الهی مقدر است و آنی مقدّم و آنی مؤخر نخواهد شد آیا سزاوار است آن که حبیب از لقای محبوب احتراز نماید و از ایثار جان در سبیل جانان محزون گردد.

لا و نفسی الحق ولكن الناس اكثرهم لا يعرفون، بگو قلوب را مقدّس و مطهر نمائید تا روزنه ای به بحر اعظم بیابد...

(رحیق مختوم جلد ۱ صفحه ۵۰۲، ۶۱۸ چاپ جدید)

باری خلق رجاله که به سرای حکومتی رسیدند بنای داد و فریاد گذاشتند و چون ظلّ السلطان در امر کشتن آنها مسامحه می‌کرد امام جمعه فریاد برآورد که ما به دست خود آنان را شهید کرده جواب سلطان را خواهیم داد، بالاخره اینقدر اصرار و ابرام نمودند تا این که ظلّ السلطان از ترس بازخواست ناصرالدین شاه گفت علماء نامه ای نوشته امضاء کنند و مسئولیت قتل را به عهده بگیرند. علماء آن نامه را نوشته تسلیم او کردند در این وقت ظلّ السلطان امر به حبس آن دو برادر مظلوم نمود.

پس از این که مدتی در زندان بسر بردند ظلّ السلطان شخصاً چند بار به زندان رفت و آن دو نفر را ملاقات کرده قسم یاد نمود که اگر لعن کنند و تبری جویند کلیه طلب او را از امام جمعه اخذ خواهد نمود ولی سلطان الشهداء جوابی به او نداد و این امر خود باعث خشم و غضب حاکم گردید و با چوب دستی که در دست داشت آنقدر بر سر و صورت آن کوه استقامت زد که صورت مبارکش مجروح و پر خون شد.

در مرتبه ثانی در یوم ۲۲ ربیع الاول ۱۲۹۶ هجری قمری کلیه اصناف و کسبه بازار دکانهای خود را بسته همراه علماء که امام جمعه و شیخ باقر در رأس آنان قرار گرفته بودند به اضافه

جمع غفیری از مردم شهر به ارك حكومتی رفته با شورش و بلوا درخواست كشتن آن مظلومان را كردند. در حلهٔ نخست ظلّ السلطان راضی به كشتن آنها نمی‌شد ولی پس از اصرار علماء حكم قتل نورین نیرین را صادر كرد و در آن روز دژخیمان پست فطرت آنها را به جنب عمارت طالار طویله كه از بناهای شاهان صفویه است برده شهید نمودند و پس از شهادت ریسمانی به پای آنها بسته ابدان مطهرشان را به پای دار كشیدند.

نواب والا ظلّ السلطان امر نمود كه عده‌ای از فراشان حول نعش ایشان كشيك بدهند اجساد مطهر آن مظلومان تا عصر آن روز در پای دار بود تا آن كه شیخ باقر امر نمود تا نعش‌ها را در زیر طاقی كه نزدیک نهر آب بود برده طاق را بر روی آن خراب نمایند. سپس ظلّ السلطان میرزا اسماعیل برادر كوچكترشان را كه تبری كرده بود بخواست و دستور داد بدن مطهرشان را دفن كنند لذا ابدانشان در مقبره تخت فولاد به خاك سپرده شد.

جمال مبارك در لوح جناب ورقا درباره آن مظلومان می‌فرمایند

قوله العزيز:

”ثروت ایشان را از تقرب منع نمود و شوكت ایشان را از انفاق مال و جان باز نداشت حسن آسمانی در ارض جان فدا نمود و حسین دیار معانی در ظاهر ظاهر جان در باخت آیا آن چه نوشیده بود و این چه آشامید سبحان الله عقول آدمیان متحیر و مبهوت چه خوب گفت آن صحرائی بیابان نشین «يك جو نَمَدَم به كل عالم نَمَدَم» مقصود از نَمَد اظهار حبّ و خلوصش بوده سبحان الله نفوس مذكوره مع آن كه صاحب ثروت و جاه ظاهر و عزت و رفعت مابین بریه بودند ما عندهم ایشان را از ما عندالله منع نمود“

(مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۱۱۴)

و نیز در لوح کتاب الصدق می‌فرمایند قوله الاحلی:

”مقدمه ارض صاد سبب شعله اکباد و نوحه و صیحه عباد شد  
ولکن انسان بصیر که درست تفکر نماید و منقطعاً عن الامکان نظر  
کند مشاهده می‌نماید امری اعز از آن چه واقع شده نبوده و نیست  
چه که این عبد از اوّل تا حال از تفصیل امور نورین نیرین مطلع  
است ایشان در عراق به ساحت اقدس فائز شدند و کمال عنایت درباره  
ایشان ظاهر و این فقره در اوّل منافی خیالات بعضی واقع شد و لکن  
ید قدرت الهیه ایشان را بلند نمود به طراز عزت مزین فرمود و از  
سما مکرمت برکت بر ایشان مبذول داشت تا آن که به مقامی رسیدند  
که آن حضرت دیده و شنیده‌اند و بعد از مراجعت از ساحت اقدس  
به ارض صاد دو عریضه معروض داشتند و همین امری که واقع شد  
به کمال عجز و ابتهال آن را از غنی متعال مسئلت نمودند.

حال ملاحظه نمائید... که از قلم اعلی درباره ایشان چه نازل  
شده لعمر الله بما نزل لهم تنوح الاشياء و تصیح الصخره و یبکی  
اهل الفردوس اگر نفسی مالک جمیع دنیا باشد و انفاق نماید به  
این مقام فائز نخواهد شد و این مقامیست که جمیع مرسلین و مقربین  
آن را آمل بوده و هستند تا حال قریب صد لوح در این مصیبت  
کبری نازل شده، بل ازید چه که در این ایام هم مشاهده می‌شود در  
بعضی الواح ذکر شهداء مذکور است”

(مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۱۱۴)

پس از شهادت آن دو جان پاک جمال اقدس ابهی دچار حزن و  
اندوه فراوان گردیدند و خطابات شدیدی از فم اطهر خطاب به مسببین  
آن واقعه نازل شد و تا چند سال بعد از شهادتشان در الواح ذکر  
استقامت و شجاعت آنان را می‌فرمودند. پس از این که آن مظلومان  
شهید شدند اطفال و نساء ایشان را در زیرزمین منزلشان بدون

اثاثیه و فرش محبوس ساخته مشغول غارت و چپاول اموال و اسباب خانه شدند و آن چه بود به یغما بردند.

حضرت بهاء‌الله در لوح علی درباره جناب سلطان الشهداء می‌فرمایند قوله جلّ عظمة:

”یا علی تفکر در نور مشرق از افق صاد نما اکثری از عباد تا حین به رشحی از بحر معرفت او اطلاع نیافتند، او به شهادت حقیقی فائز شده بود مضت علیه سنین معدودات و کان فانیا فی مشیة ربه و ارادة مولاه به هیچوجه از خود خیالی و اراده و مشیة نداشتند و در کل حین مترصد امرالله بودند بی‌اذن و اجازه حق در هیچ امری اقدام نمی‌نمودند سالها بود که در ره دوست فدا شده بودند و لکن در ظاهر می‌گفتند و می‌شنیدند و مشی می‌نمودند، این است شهادت کبری و مقام اعلی و رتبه علیا و این مقام بلند ابهی به شهادت ظاهره مزین شد، لئالی دریای زندگانی را اخذ کرد و در قدم دوست نثار نمود این است که به ذکر اعظم فائز شد و قلم اعلی مدتی به ذکرش مشغول اظهاراً لعلمه و مقامه و شانه و خلوصه یا علی او به دو شهادت فائز شد و اگر تفصیل مقام اول ذکر شود البته اکثر ناس متحیر شوند“ (رحیق مختوم جلد ۱ صفحه ۶۲۹)

حرم سلطان الشهداء فاطمه بیگم که مدتی زندگی راحت و آرامی داشت و در کنار همسر و فرزندان در ناز و نعمت بسر می‌برد یکباره زندگیش عوض شد شوهر را از دست داد و اطفال معصوم را در زیر فشار و شرایط سختی مشاهده می‌کرد و آن چه از نقد و اشیاء قیمتی داشت به باد فنا رفت و تهیدست گردید.

حضرت عبدالبهاء درباره این مخدره کبری در تذکرةالوفا می‌فرمایند:

”این ورقه مقدسه شجره الهیه از بدایت جوانی در سبیل الهی

به بلایای نامتناهی گرفتار گشت. اول مصیبت پدر پاک گهرش در اطراف بدشت بعد از مشقتهای عظیمه در بیابان در کاروانسرائی به زحمت بی‌پایانی در غربت و کربت و ناتوانی وفات نمود... تا آن که بدرقه عنایت رسید و در ظلّ عفت و عصمت حضرت سلطان الشهداء درآمد و چون سلطان الشهداء به بهائی شهیر آفاق و دل‌داده دلبر رحمانی و سرگشته و سودائی بود و ناصرالدین شاه در نهایت خونخواری و اعداء در کمین بودند هر روز سعایتی می‌نمودند و فتنه و آشوبی می‌انداختند لهذا خاندان سلطان الشهداء روزی در حق او امین نبودند و همیشه مترصد شهادت او بودند و در نهایت اضطراب ایام بسر می‌بردند. خاندان مشهور به بهائی، اعداء در نهایت ظلم و بیدادی حکومت در تعرض نامتناهی، پادشاه اقلیم در غایت خونخواری، دیگر معلوم است که این خانواده ایام را چگونه بسر می‌بردند. هر روز صدائی بود، هر دم ضوضائی، در هر نفس غوغائی، تا آن که شهادت حضرت سلطان الشهداء به میان آمد، حکومت چنان درندگی ظاهر نمود که عالم انسانی به جزع و فزع آمد و جمیع اموال به تالان و تاراج رفت و آن خانواده به قوت ضروری محتاج شد... چون تضییق بر خاندان سلطان الشهداء شدید بود لهذا جمال مبارک امر به حضور آنان نمودند تا در سجن اعظم در جوار موهبت کبری تلافی مافات گردد.

چندی در نهایت شکر و شادمانی در جوار رحمانی زندگانی نمود و هر دم حمد و ستایش ربّانی بر زبان میراند با وجود آن که سلیل سلطان الشهداء آقا میرزا عبدالحسین در سجن اعظم وفات نمود والدهاش فاطمه بیگم در نهایت تسلیم و رضا بود و ابدآ آه و فغان ننمود و ماتم نگرفت و کلمه‌ای متأثرانه و متحسرانه بر زبان نراند

(تذکره الوفا صفحات ۲۶۶، ۲۶۴)

جناب میرزا محمد حسن که پسر عموی حرم حضرت عبدالبهاء هستند پس از شهادت از قلم اعلیٰ به سلطان الشهداء ملقب گشت و در لوح دیگری به لقب ذبیح نیز مفتخر گردید. لقب ذبیح در الواح مبارکه به نفوس متعدده داده شده از آن جمله جناب آقاسید اسماعیل زواره ای است که به ذبیح کعبه وفا ملقب گشته.

جناب سلطان الشهداء از كلك مقدس حضرت ولی محبوب امرالله جزء حواریون حضرت بهاء الله محسوب گردیده در لوح قرن درباره او و برادرش می‌فرمایند:

”دو برادر (نورین نیرین) میرزا محمد حسن و میرزا محمد حسین که از لسان قدم به ترتیب به لقب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء ملقب و در بین ناس به بزرگواری و امانت و زهد و محبت و ورع و تقوی مشهور و معروف بودند به شهادت رسیدند. این عمل به تحریک و اغوای میر محمد حسین امام جمعه اصفهان واقع گردید، آن شخص خبیث و خائن که در الواح الهیه از قلم اعلیٰ به «رقشاء» موسوم و موصوف گردیده با آن دو برادر معامله تجاری داشت و چون مبالغ کثیره‌ای به ایشان مدیون بود برای استخلاص از پرداخت دیون خویش بهتر آن دانست که مسئله دیانت را پیش کشد و آنان را تکفیر و موجبات قتلشان را فراهم نماید این بود که به فتنه و فساد پرداخت و به تحریک عوام مشغول گردید تا آن که غفلتاً توده ناس به خانه آن مظلومان ریختند و منازل مجلل و مزین ایشان را تالان و تاراج نمودند حتی اشجار و ازهار را از ریشه برکنند سپس اموال و دارائی آن دو نفس مقدس را اخذ و ضبط کردند شیخ محمد باقر که از لسان قدم به «ذئب» موسوم فتوای قتل آن دو برادر مهرپرور را صادر نمود و ظلّ السلطان تصویب و به تنفیذ آن مبادرت کرد، سپس آن دو روح مصور را اسیر غل و زنجیر نموده سر بریدند

و اجساد مطهرشان را به میدان شاه کشیدند و به دست مردم خونخوار سپردند و مورد هر گونه اهانت و تحقیر قرار دادند، حضرت عبدالبهاء در مورد مظلومیت آن دو نجم بازغ سماء عرفان و جوهر خلوص و ایمان می‌فرماید 'فی الحقیقه به حالتی خون این دو برادر ریخته شد که حتی کشیش مسیحی جلفا در آن روز به نعره و فریاد گریه می‌کرد' قلم اعلی تا سنین چند در الواح نازله به ذکر مصیبت وارده بر آن دو طیر دوحه بقا و دو مظهر رقیقت و فنا درعتبه مقدسه علیا پرداخته و به اظهار غم و اندوه بی‌پایان و ذکر سجایا و نعوت آن دو نفس بزرگوار مشغول و مألوف بود<sup>۲</sup>

(قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۶۸)

### منابع و مأخذ

- اختران تابان جلد ۱ صفحه ۱۲۸  
 بهاء‌الله شمس حقیقت صفحات متعدّد  
 تذکرة الوفا صفحه ۲۶۴  
 رحیق مختوم جلد ۱ صفحه ۵۲۱، ۴۹۵  
 نفعات ظهور حضرت بهاء‌الله جلد ۴ صفحه ۷۲  
 قرن بدیع جلد ۲ صفحات ۲۶۸، ۱۳۲  
 مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۱۱۳  
 مجموعه الواح (عندلیب) صفحه ۲۱۴  
 محاضرات صفحات متعدّد  
 مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله صفحه ۲۳  
 نجم باختر جلد ۸ صفحه ۲۵۶



## جناب حاجی امین

جمال اقدس ابھی در لوحی به اعزاز جناب ابوالحسن اردکانی می‌فرمایند:

”یا ابوالحسن به تجارت مشغول باش علی شأن لایسرك ربجها و لا تحزنك خسارتها كن فی كل الاحوال راضياً بما قدر لك من قلم اللّٰه المهيمن القيوم. یا ابوالحسن جميع دوستان را از قبل حق تكبير برسان و بگو جهد نمائيد تا عملی که لایق این ایام است از شما ظاهر شود قل ان افرحوا بعناية اللّٰه و فضله و تمسكوا بما امرتم فی الكتاب یا ابوالحسن تجارت را به مثابه آسمان ملاحظه كن آفتاب او امانت است و قمر او راستی التجارة سماء الامانة شمسها والصدق قمرها امانت اعزّ اشياء لدى الحقّ مذکور و در كتاب الهی مسطور از حقّ به طلب كل را به این مقام اعزّ اعلى فائز نماید انه لهو المقتدر القدير“  
(محاضرات صفحه ۱۵۹)

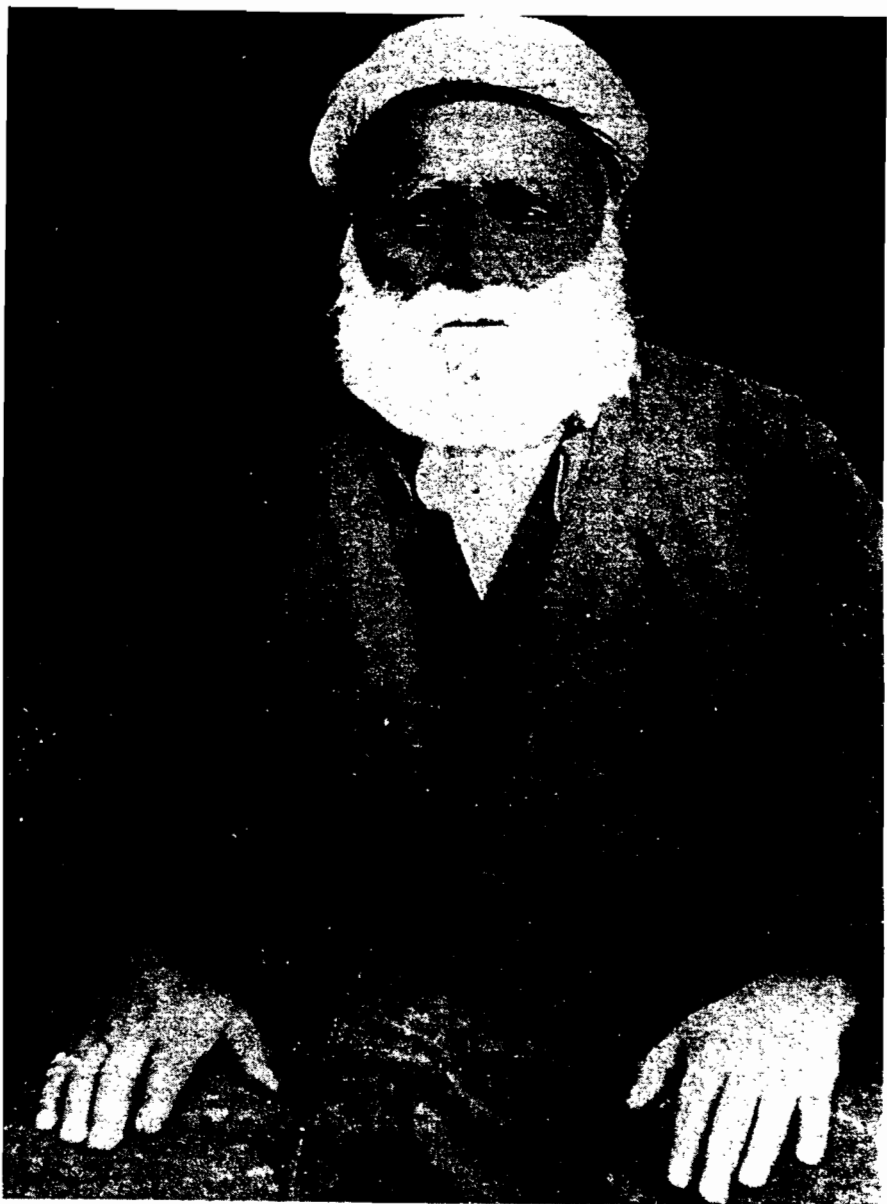
ملا ابوالحسن اردکانی که به حاجی امین یا امین الهی معروف و مشهور است در سال ۱۲۲۲ هجری قمری در قریه اردکان که یکی از قراء بزرگ یزد است در خانواده‌ای از اهل تشیع متولد گردید. در جوانی در سن ۱۷ سالگی والدین ایشان ترتیب ازدواج او را با دختر یکی از تجّار اردکان دادند. پدر دختر که دارای ۶ فرزند پسر نیز بود با این شرط موافقت با ازدواج دخترش نمود که داماد به منزل آنان برود چون معتقد بود که دخترش بدون او نمی‌تواند زندگی کند. والدین حاجی ابوالحسن با این درخواست موافقت نمودند و او به منزل پدر زن نقل مکان نمود اما پس از مدّتی دریافت که تمام ۶ برادران زنش بابی هستند و زنش چون مسلمان معتقدی بود از

معاشرت با برادران خود احتراز می‌جست پس از اندک زمان که حاجی در این امر تفحص و تجسس کرد کمی بعد از شهادت حضرت اعلی مؤمن و موقن گشت و باعث تصدیق خانمش نیز گردید.

وقتی که خبر مظهریت ظهور بهاء‌الله را شنید فوراً تصدیق نموده به شهرها و روستاها جهت تبلیغ امرالله و نشر نفعات الله سفر کرد تا پیام جانبخش حضرت بهاء‌الله را به سمع همگان برساند. حاجی امین در سال ۱۲۸۶ هجری تصمیم به زیارت جمال مبارک گرفت و همراه حاجی شاه محمد منشادی امین حقوق الله ملقب به امین البیان عازم کوی مقصود گشت و چون جمال قدم در آن موقع در سجن اعظم در قلعه عگا مسجون بودند و درب سجن به روی احباب بسته بود نتوانستند به زیارت محبوب نائل شوند ولی اراده الهی نخواست که آن دو مؤمن منقطع از زیارت مظلوم آفاق محروم شوند لهذا قرار گذاشته شد که در حمام به شرف حضور مفتخر گردند تا روی محبوب را زیارت نمایند. حضرت عبدالبهاء درباره این تشرف می‌فرمایند قوله العزیز:

”جناب میرزا ابوالحسن امین ثانی علیه بهاء‌الله الابهی در سجن اعظم وارد و در این سفر به تعب و مشقت بسیار گرفتار زیرا دخول در سجن بسیار دشوار حتی در حمام به شرف لقاء فائز گشت و حضرت امین ثانی میرزا ابوالحسن چنان مشاهده کبریا بر او تأثیر کرد که لرزید و پای لغزید و بیافتاد و رأس مجروح شد و دم جاری گشت“  
(تذکره الوفا صفحه ۷۷)

و نیز حضرت ولی مقدس و محبوب امرالله می‌فرمایند:  
”از بین زائرین اولین نفسی که در عگا به فیض لقاء فائز گردید حاجی ابوالحسن اردکانی ملقب به امین الهی بود آن فانی آستان رحمانی و منجذب طلعت سبحانی به نحوی که مقرر شده بود



حاجی میرزا ابوالحسن اردکانی معروف  
به حاجی امین، ایادی امرالله

در حمام به زیارت هیکل انور مفتخر گردید بدون آن که خود را به وجود اقدس نزدیک و یا اظهار آشنائی و عبودیت نماید"

(قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۴۱)

به شهادت حضرت ولی مقدّس امرالله اولین نفر از زائرین که در عگا مشرف گردید حاجی امین بود آن نفس نفیس که از تجار اردکان و صاحب نام و نشان بود تمام دارائی خویش را در راه امر مبارک صرف کرد و به خدمات فائقه نائل و همه عمر را در ترویج امر الهی و تشویق احباء به ادای حقوق الله مشغول و در این راه موفق و مؤید گشت و نیز مأمور ارسال و ایصال مراسلات به ارض اقدس شد لذا آن جان پاک به اطراف سفر می‌نمود و حقوق الله جمع می‌کرد و عرایض احباء را به ساحت اقدس می‌برد به راستی می‌توان گفت که پس از ایمانش تمام عمر را صرف خدمت نمود و اکثر ایام این سفرها را پیاده طی مینمود.

انتخابش به سمت امین حقوق الله پس از ضعف و ناتوانی جناب حاجی شاه محمد منشادی اولین امین حقوق به این ترتیب بود که حاجی شاه محمد از طرف حضرت بهاء‌الله مأمور گشت تا یک نفر را به عنوان امین حقوق الله معرفی نماید و چون حاجی ابوالحسن به این منظور به حضور جمال اقدس ابهی معرفی گردید حضرت بهاء‌الله او را مأمور کمک به حاجی شاه محمد فرمودند و پس از آن در بین احباب به حاجی امین و امین الهی معروف و مشهور شد.

حاجی امین در سال ۱۸۸۰ به اتفاق حاجی شاه محمد در آذربایجان بودند که شورش شیخ عبیدالله در میان دو آب واقع گشت و آن دو مظلوم گرفتار اشرار و اکراد شدند حاجی شاه محمد تصادفاً در آن واقعه شهید شد و حاجی امین نیز از ناحیه پا مجروح گردید پس از چندی که بهبودی یافت از جانب حضرت بهاء‌الله به سمت

امین حقوق الله منصوب گردید.

آن آیت استقامت و شجاعت در سال ۱۲۰۸ هجری همراه آخوند ملا علی اکبر شه میرزادی گرفتار و مدت دو سال در قزوین محبوس و در زیر غل و زنجیر و کند با نهایت خلوص و صبر و سکون بسر برد تا آن که آنان را به طهران منتقل نموده و مدت یک سال دیگر در طهران به زیر کند و زنجیر محبوس بود.

حضرت عبدالبهاء در مورد آن حبس و زنجیر می‌فرمایند:

”شمایل آن وجود مبارک (حاجی آخوند) با شمایل حضرت امین جلیل در زیر زنجیر سبب عبرت هر سمیع و بصیر است که این دو وجود مبارک چگونه در حالت تسلیم و رضا در تحت سلاسل و اغلال نشسته‌اند و به نهایت سکون و قرار هستند“

(تذکرة الوفا صفحه ۲۲)

وقتی که آن دو در شهر قزوین با هم محبوس و هم زنجیر بودند حضرت بهاء الله لوح دنیا را خطاب به آقامیرزا نورالله نازل فرموده و در آن لوح اشاره به حبس آن دو وجود عزیز می‌فرماید قوله جلّ کبریائه:

”بسمی الناطق فی ملکوت البیان. حمد و ثنا سلطان مبین را لایق و سزااست که سجن متین را به حضور حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود و به انوار ایقان و استقامت و اطمینان مزین داشت علیهما بهاء الله و بهاء من فی السموات و الارضین“

(لوح دنیا صفحه ۴۶ مجموعه الواح)

حاجی امین در دوره میثاق در سفر مبارک حضرت عبدالبهاء

جلّ ثنائیه به اروپا احضار شد و چندی ملتزم حضور هیکل مبارک بود و ۴۷ روز قبل از صعود مبارک تاریخ ۱۰ صفر ۱۲۴۰ مطابق ۱۲ اکتبر ۱۹۲۱ برای توجه دوستان به مقام حضرت شوقی ربّانی

حواریون حضرت بهاء الله

در حاشیه لوحی چنین مرقوم فرمودند قوله الاحلی:

”جناب امین مکتوب جوف از بنده خاضع خاشع صادق جمال مبارک شوقی افندی است که به کمال تعجیل مرقوم نموده است چون خواندش سبب سرور ثابتین است ارسال می‌گردد ع ع“  
(به یاد محبوب صفحه ۱۴۴)

این لوح مبارک همراه مکتوب حضرت شوقی ربّانی حاوی بشارات شور و اشتعال احبای منچستر و تقدیم گیسوان آن خانم به مشرق الانکار آمریکا و بشارات سایره بود که اندکی قبل از صعود مبارک حضرت مولی الوری در بین احباب منتشر گردید و سبب اشتها نام مقدّس حضرت شوقی ربّانی شد.

در کتاب محاضرات داستانی از قول حاجی امین نقل گردیده به این شرح ”دو نفر احباء که با هم می‌رفتند پس از ذکر اسرار و رموز مزبوره رشته سخن را تغییر داده یکی به دیگری گفت امروز یادداشتهای مرحوم حاجی ابوالحسن اردکانی را که تازه به دست آورده‌ام می‌خواندم در یکجا بیانی به این مضمون نوشته بودند که برادر جواد قزوینی ناقض که حاجی محمد باقر نام دارد در ابتداء فقیر و تنگدست بود و کراراً از ساحت اقدس جمال مبارک جلّ جلاله طلب ثروت کرد و پس از اصرار بسیار به او عطا فرمودند و ثروت زیادی بهم زد و عاقبت مغرور شد من در اسلامبول به دیدن او رفتم و او را غرق در مادّیات و از روحانیات غافل و بی‌خبر دیدم و کلمه‌ای هم از او شنیدم که از تذکارش خجلت می‌کشم چون به حضور جمال مبارک جلّ جلاله رسیدم و داستان غفلت او را عرض کردم جمال مبارک جلّ جلاله همانطور که مشی می‌فرمودند یمین قدرت را از جیب عظمت بیرون آورده دست دراز کردند و انگشتان دست را هم باز کرده فرمودند با این دست به او ثروت عطا کردیم و با همین دست هم از او اخذ

نمودیم و در حین بیان جمله اخیر دست را به عقب کشیده و انگشتان مبارک را بستند آنگاه این چند بیت از لسان مبارک با قدرت و عظمتی محیرالعقول جاری شد قوله تعالی:

بنام برآورنده کامها                      ز آغاز دانای انجامها  
هر آن بنده سرکش بی‌ادب                      که از وی بود مستحق غضب...  
الی آخر.

طولی نکشید که حاجی محمد باقر قزوینی ورشکست شد ولی متنبه و تائب گردید و امروز با فقر و فاقه به خدمت امرالله مشغول است“ (محاضرات صفحه ۴۱۷)

حضرت عبدالبهاء به پاس خدمات ارزنده جناب امین یکی از ابواب مقام مقدس اعلی را به نام باب امین تسمیه فرموده و در لوحی می‌فرمایند:

”... در حظيرة القدس نفوسی به خدمت قیام نمودند و زحمت کشیدند و در کمال روح و ریحان کوشیدند و نفوسی نیز تعلق روحانی داشتند و به جان و دل آرزوی خاک و گل در آن مقام مقدس داشتند لهذا آب انبار و ابواب حظيرة القدس را به نام مبارک ایشان تسمیه نمودم آب انبار به اسم حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقا میرزا باقر باب اول در طرف شرقی باب بالا، باب ثانی در طرف شرقی باب کریم یعنی به اسم جناب استاد عبدالکریم، باب شمالی باب اشرف و باب اول غربی باب فضل و باب ثانی غربی باب امین و مقصود از این اسماء آقا علی اشرف و آقا استاد عبدالکریم و آقا بالا و حضرت ابی‌الفضائل و جناب امین است.

این اسماء باید تا ابدالآباد یاد گردد و ذلك ما الهمنی به تراب مطاف ملاء اعلی“ (داستان دوستان صفحه ۷۱)

جناب حاجی ابوالحسن اردکانی دومین امین حقوق الله

هستند که حضرت عبدالبهاء او را امین ثانی مخاطب فرموده اند همانطوری که قبلاً ذکر شد اولین امین حقوق الله جناب حاجی شاه محمد منشادی ملقب به امین البیان بودند که هر دو نفر از جانب حضرت بهاء‌الله به این سمت تعیین و مفتخر شده بودند.

حاجی امین در زمان حضرت عبدالبهاء نیز در این سمت خدمت نمود و چون به سن کهولت رسید جناب حاجی غلامرضا را سهیم و شریک خود قرار داد و به حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشت که مورد تصویب هیکل مبارک واقع گردید و به عنوان سومین امین حقوق الله انتخاب شد.

حضرت عبدالبهاء در لوح نازله ایشان را امین امین نامیدند، حاجی غلامرضا امین امین هم مورد عنایت حضرت عبدالبهاء و هم مورد الطاف حضرت ولی مقدس امرالله بود و پس از صعودش حسب الامر حضرت شوقی ربّانی جناب ولی الله ورقا فرزند ارجمند حضرت شهید جناب علی محمد ورقا به امانت حقوق تعیین شدند که ایشان چهارمین امین حقوق الله بودند. پس از صعودشان فرزند ارجمندشان جناب دکتر علی محمد ورقا پنجمین امین حقوق الله معین گردیدند که حالیه نیز به همین خدمت مشغول و مألوفند.

جناب دکتر حبیب مؤید داستانی از جناب ابوالحسن امین به این شرح نقل فرموده "وقتی که حاجی امین پیاده از شهری به شهری میرفت پدرم در قصبه صحنه بود چون دید جناب حاجی امین روزی چند فرسخ پیاده میرود يك رأس الاغ سفید برایش خرید به مبلغ ۹ تومان و گفت جناب حاجی شما مریض می‌شوید اقتضای سن شما این فشار را ندارد که روزی اینقدر پیاده بروید منبعد از این سوار الاغ بشوید و طی مسافت نمائید، روزی که جناب امین قصد سفر نمود روز بارانی بود جناب امین کفشها را از پا کنده به کمر الاغ



زد و الاغ را جلو انداخته و خود به دنبال الاغ میرفت و چون به کنگاور رسیده بود الاغ را فروخته پولش را به مصرف امرالله رساند و راضی نشد خر خدا لاغر بشود و خود پیاده روی را ادامه داد

(خاطرات حبیب جلد ۲ صفحه ۲۲۵)

حاجی امین که خود منقطع از شئونات دنیوی بود پیوسته احباب را تشویق به اعتدال در مصارف یومیه می‌نمود تا هرچه بیشتر بتوانند به پرداخت تبرعات قادر شوند و چون اغلب به منزل احباب دعوت می‌شد دوست نداشت که برایش غذای مفصل و رنگین تهیه نمایند و اگر در منزلی چند نوع غذا در سر سفره بود ضمن اعتراض فقط از یک نوع غذا میل می‌فرمود و آن هم ساده‌ترین نوع را انتخاب می‌کرد و چون غذای معمول آن زمان آش و آبگوشت بود حاجی امین از صاحبخانه تقاضا می‌کرد که سهم او را با اضافه کردن آب در دیگ تهیه ببینند از این رو در بین احباء آش و آبگوشت حاجی امینی معروف و مشهور گشت.

او مثل اعلای قناعت و از خود گذشتگی بشمار میرفت و با وجودی که صاحب مال و منال بود خود در نهایت سادگی زندگی می‌نمود و همه را خرج امر می‌کرد به همین سبب نزد دوستان و احباب عزیز و محترم بود حاجی امین پس از سالها خدمت و عبودیت در نتیجه کسالت طولانی در طهران در شب هفتم خرداد سال ۱۲۰۷ شمسی مطابق سال ۱۹۲۸ میلادی به ملکوت ابهی صعود فرمود و در ورقائیه مدفون گشت.

این آیت وفا از طرف جمال قدم به امانت حقوق الله انتخاب و از طرف حضرت عبدالبهاء شرح احوالش در تذکرةالوفا به رشته تحریر کشیده شد و عکس مبارکش که در زندان قزوین گرفته شده بود در سالن بیت مبارک نصب گردید و یکی از ابواب مقام مقدس اعلی

را به نامش تسمیه فرموده‌اند و نیز از جانب حضرت ولی مقدّس امر الله پس از صعودش به سمت ایادی امرالله انتخاب و جزء حواریون حضرت بهاء‌الله مفتخر و متباهی شد.

حضرت بهاء‌الله در لوح جناب سمندر درباره اش می‌فرمایند:  
 "ذکر توجه جناب امین علیه بهائی و عنایتی را نمودید که پیاده از ارض رشت به ارض قاف توجه نموده، یا سمندر ما شهادت می‌دهیم بر بهترین اسب عالم سوار و بر اعلی کالسکه ام جالس چه که این پیادگی دفتریست از خضوع و خشوع و تسلیم و رضا و قناعت و انقطاع ان ربك هو المبين العليم و هو الذاکر الحکیم"  
 (مجموعه الواح «عندلیب» صفحه ۵۹)

و نیز در لوحی می‌فرمایند قوله الجمیل:  
 "یا اباالحسن علیک بهائی به عزت امر ناظر باش و بما تنجذب به الافئدة و العقول تکلم نما، مطالبه حقوق ابدأ جائز نبوده و نیست این حکم در کتاب الهی نازل لاجل بعضی امور لازمه که من لدى الحق به اسباب مقدر شده اگر نفسی به کمال رضا و خوشوقتی بلکه به اصرار بخواهد به این فیض فائز شودقبول نمایند والا فلا"  
 (جزوه حقوق الله صفحه ۴)

### منابع و مأخذ

بهاء‌الله شمس حقیقت صفحات ۵۷۹، ۵۰۸

به یاد محبوب صفحه ۱۴۴

تذکرة الوفا صفحات ۲۲، ۷۷

جزوه حقوق الله صفحه ۴

خاطرات حبیب جلد ۲ صفحه ۲۲۵

داستان دوستان صفحه ۷۱

- نفحات ظہور حضرت بهاء اللہ صفحہ ۷۶  
قرن بدیع جلد ۲ صفحہ ۲۴۱  
گنجینہ حدود و احکام صفحہ ۱۰۹  
لوح دنیا از مجموعہ الواح صفحہ ۴۶  
مجلہ عندلیب شماره ۲۰ صفحہ ۶۱  
مجموعہ الواح (عندلیب) صفحہ ۵۹  
محاضرات صفحات ۴۲۹ ، ۱۵۹  
مشاہیر امر در دوران حضرت بهاء اللہ صفحہ ۲۶۲

## جناب ابوالفضائل گلپایگانی

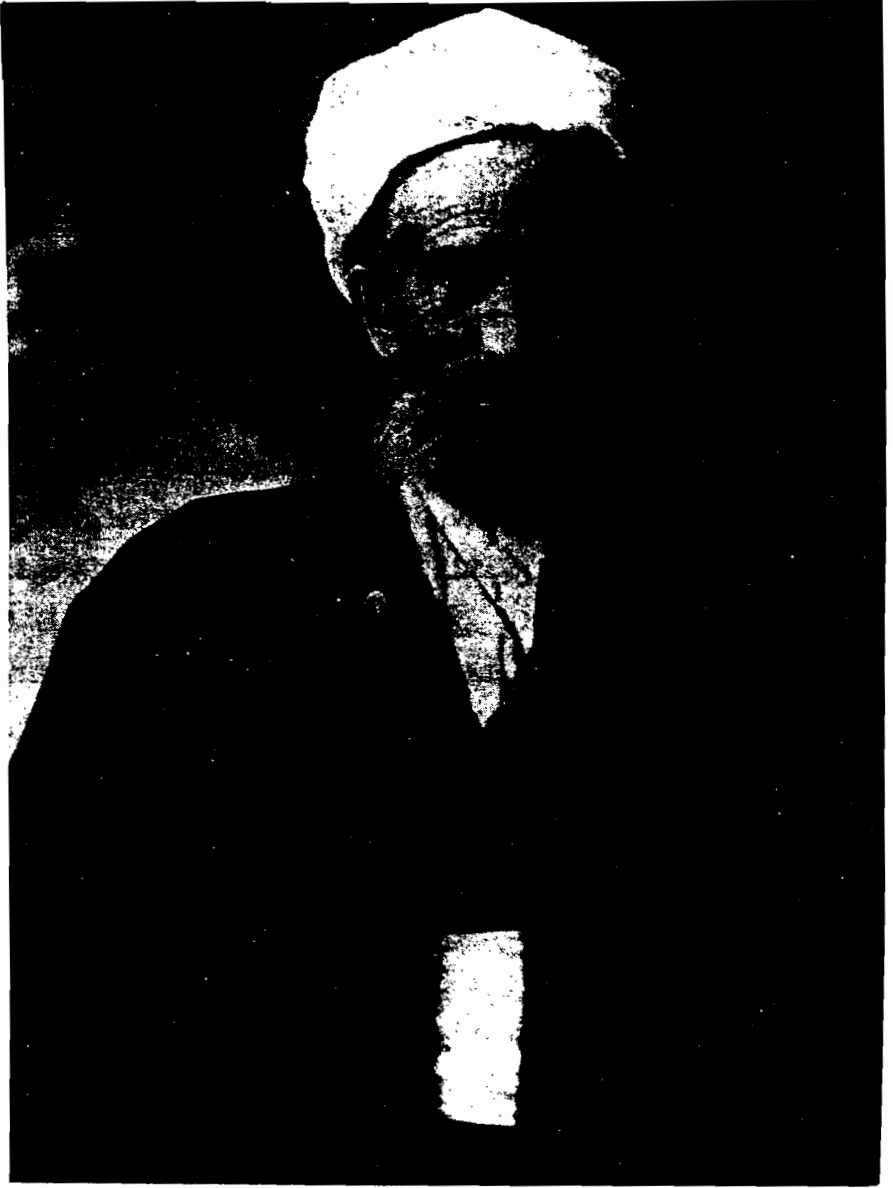
حضرت مولی الوری درباره آن دانشمند فاضل و محقق ارجمند

می‌فرمایند:

”هوالابهی پروردگارا این بنده صادق را نخل باسق فرما و آن  
عبد ناطق را شمع ساطع، زبانش را گویا کن و بیانش را تفسیر  
رؤیا، قلمش را همدم نفثات روح نما و رقمش را کاشف اسرار فتوح،  
قلب منیرش را ملهم به براهین کتاب مبین کن و جان شیرینش را  
فدای روی دلبر دلنشین، دم مطهرش را مسفوک در سبیل جمال منور  
کن و هیکل مکرمش مخلّع به رداء مواهب جلیل اکبر، انک انت الکریم  
انک انت الرحمن الرحیم و البهاء علیه ع ع“

(مجله پیام بهانی شماره ۱۲۲ صفحه ۱۸)

میرزا ابوالفضل محمد بن محمد رضای گلپایگانی از فضلاء  
بنام و محققین عالیقدر امر مبارک در سنه ۱۸۴۴ همزمان با سال  
بعثت حضرت نقطه اولی در گلپایگان که یکی از قراء مرکزی ایران  
است در خانواده‌ای مشهور به علم و دانش به دنیا آمد پدرش میرزا  
محمد رضا معروف به شریعتمدار از جمله علمای برجسته حزب شیعه  
بود که او را فقیه طایفه لقب داده بودند، دیگر اعضاء آن خاندان  
جلیل از جمله معاریف و مشاهیر مشهور در ایران بودند که در بین  
اهل علم و فضل از معروفیت خاصی برخوردار بودند و در عین حال  
از ثروت و مکننت زیاد و جاه و جلال بسیار در نزد کل مشخص و  
سرافراز بودند، به حدی که در تمام آن نواحی شهره شهر و در کل آن  
حدود به صداقت و امانت و زهد و تقوی مشهور و به داشتن اصل و  
نسب طاهر و پاکی طینت زبان زد همه بودند.



میرزا ابوالفضل محمد گلپایگانی  
ملقب به ابوالفضائل

میرزا محمد رضا پدر والاگهر ابوالفضائل پس از تولد پسر نام محمد بر او نهاد و در فامیل او را میرزا محمد خطاب می‌کردند. جمال اقدس ابهی او را ملقب به "یافضل و سید ابوالفضل" مفتخر و متباهی فرموده و حضرت عبدالبهاء ایشان را ابوالفضائل و یا ابوالفضل و امه و اخیه مخاطب فرمودند و یکی از ابواب مقام مقدس اعلی را به نام او تسمیه نمودند و حضرت ولی مقدس امرالله جزء حواریون حضرت بهاء‌الله تسمیه اش فرمودند.

این شخصیت برجسته پس از تحصیلات مقدماتی در اراک و اصفهان برای تکمیل تحصیلات عالی راهی کربلا و نجف شد و مدت سه سال در نجف اشرف نزد عالم مشهور میرزا حسن تحصیل فقه نمود و سپس از آنجا به کربلا و کاظمین رفته در حوزه علمیه وارد گردید و از محضر علمای آن زمان بهره کافی برد تا آن که در علم و دانش سرآمد اقران و شهره دوران گشت و یکی از چهره‌های بزرگ علم و ادب و فضل و دانش ایران شد این دانشمند فاضل و مبلغ شهیر از جمله طبقه علمائی بود که آسمان امرالله را با تألیفات مفیده و تحریر رسائل مهمه روشنی بخشید و باعث تکریم و تعزیز یار و اغیار شد.

هرچند آن مجسمه انقطاع ایمانش در زمان جمال اقدس ابهی بود ولی درخشش نور فضل و کمالش در عهد میثاق جلوه ای حیرت انگیز یافت و قلوب جمع کثیری از مردم را به نور معرفت و شناسائی امر نازنینش روشن و منور گردانید. این محقق ارجمند و نویسنده عالی مقام که بدون تردید در شمار علماء درجه اول شیعه و جزء نادر نفوسی بود که در عصر خویش شخصیتی گرانقدر و مبرز آگاه، در فلسفه و علوم فقهی فردی بی‌نظیر و یکتا بود که پس از ایمان به مظهریت ظهور جمال مبارک خادمی متواضع و بنده ای چاکر گشت که

با نیروی ایمان و تعقل فوق العاده‌اش در امر شهرتی بسزا یافت. ابوالفضائل در سن سی سالگی به سمت استادی یکی از مدارس دینی طهران منصوب گشت. قبلاً که در اصفهان بود با تنی چند از یاران معاشرت داشت و با امر مبارک آشنا شده بود اما حجیات غرورش توسط يك نفر بهائی بیسواد شکافته شد و او وادار گردید که به فکر حقیقت بیافتد. شرح این برخورد خیلی جالب است زیرا باعث تحول فکری در ابوالفضائل گردید و سبب شد تا حاصل يك عمر مجاهدت و کوشش او به خاطر تمسکش به امر حضرت بهاء‌الله به یکسو افکنده گردد و آن داستان چنین است.

يك روز که در کنار جاده برای نعل کردن الاغ خود انتظار می‌کشید مرد نعلبند به وی گفت جناب اخوند فهم بعضی از احادیث منقول از ائمه اطهار برای من خیلی سخت و مشکل است آیا ممکن است در این باره به من کمک کنید؟ پس از آن که ایشان جواب مثبت دادند نعلبند گفت شنیده‌ام آقایان علماء راجع به نزول باران که نشانه لطف و مرحمت الهی است حدیثی نقل می‌کنند که هر قطره باران را يك فرشته به امر خدا از آسمان به زمین می‌آورد آیا این حدیث صحیح است؟ پس از شنیدن جواب مثبت مجدداً اضافه کرد شنیده‌ام که سگ در شعائر مذهبی ما حیوان نجس است و در حدیث آمده است که در خانه‌ای که سگ وجود دارد فرشته وارد نمی‌شود آیا صحیح است؟ جناب ابوالفضائل گفتند که بلی صحیح است. نعلبند همانطوری که مشغول کارش بود گفت در این صورت نباید در خانه‌ای که سگ وجود دارد باران نزول نماید چطور است که وقتی باران می‌بارد در همه جا یکسان می‌بارد؟ از این سؤال مشکل و پیچیده ابوالفضائل بی‌اندازه ناراحت گردید اما اطرافیان‌ش به او گفتند که به حرف او اعتنائی نکند زیرا که او بابی است و گمراه شده است.

جناب ابوالفضائل بعدها گفته بود که این مسئله غامض معین میکرد که قبول معانی آیات کتب مقدّسه بطور تحت اللفظی و بدون سنجش با ایمانی که با عقل و منطق و بصیرت توأم باشد توافق ندارد. در آن حین که این مطلب را از نعلبند شنید بنای با شکوه و رفیع عقاید دینی و شعائر مذهبی ابوالفضائل که موجب افتخار و مباهات موروثی خانوادگی وی بود در مقابل آزمایش و قضاوت یک فرد عادی و عامی تاب مقاومت نیاورد و پس از این واقعه با کمال جدّیت و عاری از هر گونه تعصب شروع به یک رشته مطالعه و تتبع در آثار حضرت بهاء‌الله نمود و در اثر این مطالعات و تحقیقات عالم جدیدی در مقابلش جلوه‌گر گردید و به راحتی درک حقایق معنوی بر وجهش گشوده شد و طریق نوینی برای مشاهده حقیقت و پیروی از آن در اختیارش قرار گرفت و بالمال کتاب مستطاب ایقان را که مطالعه کرد او را به مرحله اطمینان و یقین رسانید و به سر منزل مقصود رهنمون گشت.

در واقع اولین مبلغ آن فاضل جلیل جناب استاد حسین نعلبند بود که از علوم معموله قوم چیزی نیاموخته بود ولی بخاطر ایمان و انتصابش به امر مبارک مدّت دو سال در زیر زنجیر و کند به اتفاق جنابان حاجی آخوند و ابن ابهر ایادی امرالله در زندان ناصرالدین شاه محبوس گردید که به افتخار نزول لوحی مفتخر گردیدند جناب استاد حسین نعلبند شخص بیسوادی بود که در کاروانسرای شاهی به شغل نعلبندی مشغول و از مؤمنین اولیه امر محسوب می‌گردید و با وجودی که سواد نداشت از احاطه عرفانی و استدلالی بهره کافی داشت و نظیر همین داستان که به تبلیغ جناب ابوالفضائل منجر گردید مشابه آن برای جناب آقا میرزا ابراهیم پروین قزوینی اتفاق افتاد که چون اسبش را برای نعل زدن به دکان استاد حسین میبرد



ایشان هنگام نعل کردن اسب صحبت تبلیغی پیش می‌کشد و باعث ایمانش می‌گردد شرح حال استاد حسین نعلبند و تبلیغ او در کتاب ظهورالحق جلد ۸ و مصابیح هدایت جلد ۸ و خاطرات حبیب جلد ۲ و سایر تواریخ آمده است.

اقبال و ایمان جناب ابوالفضائل به دیانت بهائی در سال ۱۸۷۶ در سن ۲۲ سالگی در پی وقوع انذارات حضرت بهاء‌الله در لوح رئیس (عالی پاشا) و لوح ک. ظ (شیخ کاظم سمندر) اتفاق افتاد. جناب ابوالفضائل تعریف می‌کند که مرحوم ذبیح در سال ۱۸۷۶ از انذار حضرت بهاء‌الله راجع به خلع خلیفه عثمانی مرا مطلع کرد و لوح رئیس و لوح ک. ظ را برای من خواند و این داستان ۷ ماه قبل از وقوع نبوت و انذار مزبور بود و من آن وقت به دین آباء و اجداد خود مؤمن بودم و هرگز گمان نمی‌کردم که انذار مزبور واقع گردد بنابراین جناب آقا عبدالکریم ماهوت فروش کسی که مرا تبلیغ نمود با من پیمان نهاد و بر وقوع آن معاهده کرد چندی نگذشت که انذار فوق انجام شد و وعده الهی به انجام پیوست بدین ترتیب پس از مدتها تحقیق و تفحص به دیانت بهائی مؤمن و موقن گشت و با احاطه علمیه و فضل و کمالی که داشت کمر بر خدمت امر بست.

شخصیت و عظمت مقام و رتبه آن رادمرد تاریخ در بسیاری از آثار و الواح ستوده شده و فضل و دانش و احاطه علمیه او بر تمام ادیان عالم ذکر گردیده، خضوع و خشوع و انقطاع او و حالات مناجات و راز و نیازش به درگاه پروردگار که همه روزه انجام می‌گرفت شنیدنی است. کلیه این حالات و اطوار و رفتار آن آیت خلوص و انجذاب در کتاب "زندگانی ابوالفضائل" به قلم دانشمند ارجمند جناب روح الله مهرباخانی نوشته شده است که در این مقام به بعضی از آنها اشاره می‌گردد.

جناب علیقلی خان نبیل الدوله که به عنوان مترجم حضرت عبدالبهاء چندی به آمریکا سفر کرده بود می نویسد:

”جناب ابوالفضائل اغلب اوقات مشغول دعا و مناجات بودند و صبح و ظهر و عصر ایشان صرف ادعیه می شد یک روز بنده به درب منزل ایشان رفتم و آن را بسته یافتم دق الباب کردم و جوابی نیامد بعد در را با فشار باز کردم معلوم شد جناب ایشان در موقع ادای نماز ضعف کرده و نکین ایشان قفل شده بود، علت این همه گریه و این درجه از شدت و حدت در موقع ادای نماز و مناجات این بود که عظمت الهی و محویت خود را در نظر می گرفتند و معتقد بودند که موجودیت ایشان که به موهبت الهی عنایت شده در این یوم که کل شئی هالک الا وجهه محقق است به منزله خطا و گناه می باشد و اما خضوع او در مقابل مظهر امرالله داستان دیگری است.

وقتی آن گوهر تابناک بعد از مدتی طولانی به مقام ایمان فائز گردید دوستان از او خواستند که عرض عبودیت خود را طی نامه ای به ساحت اقدس معروض دارد ولی میرزا ابوالفضل با آن که ادیبی فرزانه بود قدرت عرض نامه ای را به ساحت اقدس نیافت فقط آیه ای از قرآن که به صورت مناجات بود در ورقه ای نگاشت و برای یکی از طائفین حول مبارک فرستاد که در محضر جمال مبارک معروض شود و آن آیه بود ”رَبَّنَا اٰتِنَا سَمْعًا مِّنَادِيًّا يٰنَادِي لِّلَايْمِيْنَ اَنْ اٰمَنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبِنَا و كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا و تَوَقَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ“ (سوره ۲ آل عمران آیه ۱۹۲)

اما درباره خضوع او در مقابل احباء سخنان بسیار گفته اند و حکایات بی شمار نقل کرده اند که تمام آنها در این نوشته نگنجد. او برای کسانی که به درجه ایمان و ایقان و شناسائی حضرت مقصود فائز شده بودند مرتبتی عظیم قائل بود. حتی خود را قابل خدمت

آنان نمیدانست، وقتی یکی از احباء در آمریکا به حضور ایشان رسیده و شروع به بدگوئی از دوست دیگری می‌نماید چون سخنان او تمام می‌شود جناب ابوالفضائل از مترجم می‌خواهد که مطالبی که می‌گوید برای آن دوست کلمه به کلمه ترجمه نماید، اول از او می‌پرسد که آیا حضرت بهاء‌الله را طبق بشارات کتب مقدسه ربّ الجنود (خداوند لشگرها) می‌شناسد؟ چون شخص شاکی تصدیق کرد جناب ابوالفضائل می‌فرماید که اگر حضرت بهاء‌الله ربّ الجنودند پس احبای او جنود او هستند و شما به چه جرئت از جنود الهی بدگوئی می‌کنید.

جناب دکتر حبیب مؤید حکایات زیادی از ایشان تعریف می‌نمود که یکی از آنها این است در موقعی که عده محصلین و واردین به بیروت زیاد شد حضرت ابوالفضائل هم به بیروت تشریف آوردند، اول خانه محقری اجاره کردند ولی بعد به هتل نقل مکان نمودند در آن ایام عده واردین روزافزون بود و لا ینقطع عده‌ای میرفت و دسته‌ای می‌آمد و هر کس هم می‌شنید که جناب ابوالفضائل در بیروت تشریف دارند به کمال شوق و اشتیاق طالب دیدارشان میگشت و به ملاقات حضرتش می‌شتافت این فاضل نحیر و فیلسوف شهیر با قدی خمیده و دستی لرزان مشغول پذیرائی آنان میشد و تمام کارها را میبایستی خود به تنهایی انجام بدهد و ابداً راضی نمی‌گشت که دیگری به او کمک نماید. مثلاً میخواست به میهمانان جای بدهد خودش میرفت آب می‌آورد قوری را روی چراغ الکلی می‌نهاد، استکانها را می‌شست و با دستمال تمیز می‌نمود، حبه قند در استکانها می‌انداخت و به فرد فرد آنها جای میداد و هر قدر به ایشان التماس میکردیم که شما بنشینید و اجازه دهید ما جای درست کنیم قبول نمی‌فرمود خلاصه وقت ایشان دو الی سه ساعت صرف درست کردن جای می‌گردید و راضی نمیشد که کس دیگری خدمت نماید.

ملاً محمد باقر هائی نجف آبادی نقل نموده که وقتی جناب ابوالفضائل به نجف آباد تشریف آوردند او را به اصرار به منزل خود بردم روز بعد به بهانه گردش به صحرا رفت من به دنبالش رفتم دیدم کنار نهر آبی نشسته مشغول شستن و خشک کردن لباسهایش میباشد حتی حاضر نشد که زحمتی به اهل خانه بدهد تا لباسش را بشویند.

جناب ابوالفضائل پس از ایمان به امر مبارک مورد اذیت و آزار قرار گرفت علاوه بر این که از منصب و مقامی که داشت بیرون رانده شد مدت ۵ ماه او را در طهران زندانی کردند و نیز در سال ۱۸۸۲ که عده زیادی از احباب را گرفتند و به زندان انداختند او را هم دستگیر و مدت ۲۲ ماه در زندان نگاهداشتند، در همان زندان بود که برای استنطاق به حضور شاهزاده کامران میرزا و بعضی از اعمام شاه رسیده با شجاعت و شهامت بسیار به بیان حقایق و اعتقادات اهل بهاء و ردّ شبهات و تهمت‌های دشمنان پرداخت که باعث اعجاب شاهزاده مذکور شد بطوری که اظهار کردند که مثل او صاحب قلمی در تمام عالم نیست و یا نادر است.

وقتی که جناب ابوالفضائل به امر مبارک اقبال نمود برادران ثروت سرشار پدری را از او دریغ نمودند و همه را تصاحب کردند و سهمیه اش که در آن زمان از صد هزار تومان تجاوز مینمود دیناری به او ندادند. روزی ظلّ السلطان در اصفهان او را به حضور طلبید و به قول خود می‌خواست که از او استمالتی کرده باشد به ایشان گفت دو کلمه فقط به من بنویس من همه پول تو را با ربیع چندین ساله اش از برادرانت گرفته به تو خواهم داد آن نفس بزرگوار چون میدانست که عمل شاهزاده فریبنده است به درخواست او توجهی ننمود. جناب ابوالفضائل طیّ ۴۰ سال حیات روحانی خویش پیام حضرت بهاء‌الله را به هزاران هزار نفوس مستعد ابلاغ و عده

بیشماری را به شریعت جدید رهنمون شد و در اسفار متعدده به اطراف و ممالک مختلفه با علماء و دانشمندان طرح دوستی ریخته و آنان را از امر مبارک مطلع می‌نمود.

جناب ابوالفضائل مدّتی در سمرقند و بخارا و عشق آباد مقیم و مشغول تبلیغ و نشر نفحات گردید او در تمام اسفار به تألیف و تنظیم کتب و رسائل مشغول و پیوسته به تعلیم و تربیت جوانان همّت میداشت تا آن که اولین فردافغانی دکتر عطاء‌الله خان را تبلیغ کرد. در طهران با زردشتیان و مسلمانان مراوده و معاشرت داشت و در همدان عدّه ای از کلیمیان را به امر مبارک آشنا و باعث تصدیقشان گردید.

مقام علمی آن فیلسوف شهیر بقدری بود که دانشمندانی نظیر شاهزاده محمّد مهدی میرزای مؤیدالسلطنه و پسر ارشدش محمّدحسین میرزا مؤیدالدوله که هر دو از اهل علم و از فضلالی بنام شیخیه بودند در همدان به امر مبارک مؤمن شدند و در دیار مصر با حکمت و متانت سبب اقبال جم غفیری گشتند و تنی چند از علماء و مجتهدین جامع ازهر را به امر مبارک آشنا نمودند.

در اینجا قسمتهائی از مطالب مختلفه و نیز الواح و آثاری که درباره جناب ایشان در مجله پیام بهائی شماره ۱۲۲ (شماره مخصوص) چاپ گردیده نقل می‌نماید.

در چندین اثر از آثار حضرت عبدالبهاء خطاب به او امور شخصی و مسائل مربوط به زندگی روزمره آن عالم تحریر مطمح نظر و توجه هیکل مبارک قرار گرفته است اگر چه این قبیل اشارات نسبت به سایر نکاتی که در الواح آن جناب آمده است حائز اهمّیت کمتری است اما نفس این نکات حکایت از علقه خاص عاطفی حضرت عبدالبهاء به آن جان پاک است و دلسوزی و شفقت آن مولای بنده

نواز را شامل است. از جمله اموری که در الواح به کرات به آن تصریح گردیده لزوم توجه و رعایت از خود، رجوع به طبیب حاذق، سکونت در منزل خشک و آفتابگیر، قبولی فردی برای کمک به خدمات روزمره و از این قبیل سفارشات است مثلاً در لوحی می‌فرمایند:

”یا ابی‌الفضائل تلغرافياً سفارش به احباء شد که اسباب راحت فراهم آید تنها ممکن نیست راحت فرمائید، از رأی حکیم حاذق به نص مبارک نباید خارج شد و مراجعت فرض ولو نفس مریض حکیم شهیر بی‌نظیر باشد، باری مقصود این است که با مشورت حکیم بسیار حاذق محافظه صحت فرمائید“

وقتی که از قدرت قلم و احاطه علمیه صحبت به میان می‌آمد می‌فرمود این عبد که اوّل عباد حضرت مالک ایجاد محسوب است و به قطره‌ای از بحرایقان مرزوق نظربه همایون خطاب حضرت ربّ الارباب که مرقوم شد حاضر است که هر کس از هر ملت از ملل موجود بخواهد شفاهاً و کتباً در این امر اعظم نظر کند او را به ادّله واضحه که دین خود او به آن ثابت و مقررّ است بر حقیقت امر مبارک مطلع و آگاه نماید و اگر از اهل فلسفه و قیاسات منطقیه است به ادّله عقلیه و اگر از اهل مجادله و مکابره است به ادّله الزامیه ملزم و ساکت گرداند.

ایشان می‌فرمود درس من در مدرسه امرالله بوده و هست و این رشحی از طمطام بحر عنایت مرکز میثاق است از خود ابداً قوت و قدرتی نداشته و ندارم، خوان نعمت الهی گسترده است هر کس میتواند در ظلّ رایت میثاق استاد ابوالفضل باشد هر چه دارم از امراللهی است و مرکز میثاق نامتناهی، اگر فضل حقّ نبود حال منم مانند سایرین میبایستی در گوشه یکی از مساجد به شغل طلبگی مشغول و آخوندی در گوشه گلپایگان باشم.

توفیق میرزا ابوالفضائل در میادین خدمت و توانائی حیرت انگیز او در حلّ مشکلات کتب آسمانی و تاریخ و فلسفه همه مرهون ادعیه و تأییدات جمال اقدس ابهی و الطاف و عنایات مستمر حضرت عبدالبهاء بود.

حضرت بهاء الله در لوحی به اعزازش می‌فرماید قوله الجمیل: "از خدا می‌خواهم که ابوالفضل را قادر به تبلیغ حقائق ربّانیّه نماید تا بتواند آن چه که در مخزن علم و عرفان حقّ مخفی و مخزون است به حکمت و بیان آشکار کند انه هو القادر الفضال"

میدان خدمت و عرصه قیام و اقدام آن بزرگوار گرچه از سوی خاور به آسیای میانه و از سمت باختر به نواحی مرکزی ایالات متحده محدود میشد و سمرقند، بخارا، عراق، عشق آباد، اصفهان، طهران، همدان، آذربایجان، بیروت، اسکندریه، نیویورک، قاهره، پاریس، شیکاگو و شهرها و منزلگاههای مابین را در برمیگرفت اما نمی‌توان به راستی حد و مرزی برای آن تصوّر نمود.

بلندیها و پستی‌ها، هجوم بلایا و زندان، ابتلا به بیماریها، ضعف تن و آلام و امراض جسمانی، وسائل کند و بطیّ آن دوران، آن رادمرد منقطع را از انجام هدف و مقصودش که همانا تبلیغ امرالله و نشر نفعات الله بود باز نداشت.

تنها موقعی که وقفه‌ای در تداوم خدمات درخشانش رخ داد واقعه صعود مقصود ام بود که گوشه انزوا و خمول اختیار کرد و از نغمه سرائی و جوش و خروش باز ایستاد در این هنگام قلم مرکز عهد و پیمان الهی به حرکت درآمد و لوحی غرّاً به اعزازش عزّ و وصول بخشید زیارت لوح مبارک حضرت عبدالبهاء موجد اشتعال نار محبتش شد و موجد نیرو و حرارت جدیدی در روح و جانش گردید و نفوذ الهام بخش کلام و عنایات حضرت مولی الوری او را در مداری

گسترده تر از مدار کهکشان فلک بیکران قرار داد در آن لوح منیع حضرت عبدالبهاء با جملاتی دلنشین باعث تسلی خاطرش گردید و او را مصمم بر خدمت نمود به او چنین می‌فرمایند قوله عزّ بیانه:

”چندی است که بوی خوش معانی از ریاض قلب آن معین عرفان به مشام مشتاقان نرسیده و حرارت حرکت شوقیه شعله اش به خرمن دل‌های دوستان حقیقی نرسیده و حال آن که مکتوب مفصلی در بدایت حرقت از فرقت محبوب آفاق ارسال شد، دلیل وصول ظهور ننموده و اشاره قبول مشهود نگشت.

معلوم است که این افسردگی و پژمردگی از شدت احتراق از فراق محبوب آفاق است و این خمودت از کثرت تأثیرات در مصیبت کبری... وقت آن است که چون بحر در جوش آئید و چون سحاب در برق و خروش و چون حمامه حدیقه وفا در نغمه و ترانه بکوشید و چون طیور سماء بقا در تغرد و نوا آئید... یا اباالفضل این اشتعال نار سدرتک و این اشراق انوار محبتک و این امواج بحر عرفانک و این نسائم ریاض ایقانک...”

نظر عنایت و مرحمت حضرت عبدالبهاء نسبت به ایشان به حد و مرزی محدود نمی‌شود بلکه همواره از او با تجلیل و اعزاز محبت بی‌پایان یاد می‌فرمایند و او را شریک و سهیم خود در عبودیت آستان جمال ابهی محسوب می‌داشتند. جواب اغلب ردیه‌هائی را که بر امر مبارک نوشته میشد به میرزا ابوالفضل محول می‌فرمودند چون خلق و خوی و اهداف و آرزوهای او در ساحت مبارک اظهر من الشمس بود هرگاه به دلیل و علّتی از مبادرت به کاری و یا قبول خواهشی از سوی دوستان امتناع می‌کرد هیکل اظهر با ملاحظت و لطف و حکمت دلفریب و مسرت بخشی بروز این حالات را تعبیر و توجیه می‌فرمودند.



در این مقام چند نمونه از بیانات حضرت عبدالبهاء نقل می‌گردد:

“ایشان وقتی گفتند نه کار تمام است”

“جناب میرزا ابوالفضل خوکرده است که اگر بگوید نه کسی

نمی‌تواند حریفش بشود”

“ابتدا مزاحم ایشان نشوید و کسی دخالت به کارهای ایشان

نکند و ایشان را به میل خودشان بگذارید زیرا همین قسم مطلوب

ایشان است”

به احباء توصیه می‌فرمودند از علم و فضل او استفاده نمایند،

آثار قلم او را تجلیل می‌فرمودند و بدانها اعتبار و اهمّیت و سندیتی

خاص می‌بخشیدند. کتاب فرائد که به لحاظ اطهر رسید با این کلمات

عالیه ستوده شد و درحق مؤلف جلیل الشّأنش نزول تائیدات

الهیة را طلب فرمودند قوله الاحلی:

“و اذا اتانی کتاب مسطور و لوح محفوظ ورق منشور یحتوی

علی حجج بالغه و براهین واضحه و دلائل لامعه ردّاً علی من رد علیک

و شهاباً ثاقباً علی من اشرق السمع و هو معترض علیک، ای رب اید

منشئها بتائیدات ملکوتک الابهی و اشدّه از ره بشدید القوی”

رساله استدلالیه در بیان حقیقت مرکز عهد و میثاق الهی

بدینگونه مورد الطاف و عنایت کریمانه هیکل اقدس قرارگرفت.

“رساله استدلالیه که اثر خامه آن جان پاک بود قرائت و تلاوت

شد به شکرانیت الطاف حضرت احدیت لسان گشودیم که به تائیدات

ملکوت ابهائیش نفوسی مبعوث فرموده که به هدایت جمیع فرق عالم

قیام نمایند و نطق و برهانشان را در جمیع عالم مماثل و مقاومی

نباشد. نشکره علی ما انطقک بثنائه و اقامک علی برهانه و اثبات

حججه و دلائله و اظهار امره بین ملکوت خلقه”

حفظ و نگاهداری کتب ابوالفضائل را تأکید و توصیه

فرمودند و به آقا سید مهدی گلپایگانی خالوزاده‌شان که در تدوین آخرین اثر او زحمت بسیار کشیده و به ساحت مبارک معروض داشت فرمودند قوله الجمیل:

”... ای یادگار آن شخص جلیل... ماههای چند زحمت کشیدی و آرام نیافتی و شب و روز کوشیدی و جوشیدی تا آن که این کتاب مستطاب که آثار اخیره حضرت ابوالفضائل است جمع شد این کار چون بسیار مهم بود لذا در پرداختنش هر زحمتی رحمت بود و هر مشقتی راحت... اصل یادداشتهای ابی‌الفضائل و رسائل که ارسال شد حتماً باید به ارض اقدس اعاده گردد حتی ورقه واحده در دست کسی نماند تا جمیع در محلّ محترمی محفوظ و مصون گردد و باقی و برقرار ماند چه که آثار قلم آن بزرگوار است“

حضرت عبدالبهاء درباره آن آیت علم و استقامت می‌فرمایند:  
 ”این نفوس حال قدرشان معلوم نیست در ملکوت ابهی معلوم است لکن بعد در همین عالم ناسوتی هم قدر و منزلت این نفوس معلوم می‌شود“

”چقدر در سبیل جمال مبارک صدمات و بلایا و رزایا دید“

”چقدر در کتب ملل و امم عالم متتبّع بود“

”به عقاید حکمای سلف و فلاسفه الهی مطلع بود“

”کلیه کتب او حاوی ادله قاطعه و دلایل مربوطه به این امر

محکم آسمانی بود“

”لسان فصیح و بیانی بلیغ داشت“

”قلب مبارکش چشمه حقایق و معانی بود“

”کوکبی لامع بود و سراجی وهّاج“

”سرور ربّانیان بود“

”چشمه آب حیات بود و مستقر در سفینه نجات“

” نهایت اطمینان را از هر حیث از او داشتم ”

” میرزا ابوالفضائل چنین شخصی بود تمامی افراد احباء باید

در زندگی او را مَثَلِ اعلای خود قرار دهند ”

(کلیه آثار مبارکه از صفحه ۴- ۵۰ نقل از مجله)

(پیام بهائی شماره مخصوص ۱۲۲ می‌باشد)

حضرت ابوالفضائل در سال ۱۸۸۸ به عشق آباد سفر کرد و

در محاکمه تاریخی مسببین شهادت محمد رضا اصفهانی سخنگوی

اصلی بهائیان بشمار رفت که در نتیجه آن جامعه به عنوان يك جامعه

مستقل شناخته گردید و از آنجا عازم سمرقند و بخارا شد و مدت

قریب ۵ سال در آن نواحی اقامت گزید و به نشر نفحات پرداخت و

در ترویج و اشاعه امر در آن صفحات سعی و کوشش بسیار نمود.

حضرت ولی‌مقدس امرالله درباره آن اسفار تاریخی می‌فرمایند:

” در این مقام مناسب است ظهور جامعه مترقی بهائی در مدینه

جدیدالاحداث عشق آباد در ترکستان روس را یادآور گردید. جامعه‌ای

که بنا به حسن نیت و ابراز مساعدت اولیای حکومت به تأسیس

گلستان جاوید و ابتیاع اراضی و ارتفاع ابنیه‌ای که مقدمه بنیان

اولین مشرق‌الانکار عالم بهائی محسوب می‌گردید موفق شد همچنین

لازم است تأسیس مراکز جدید بهائی و انتشار نفحات سبحانی در

بلاد شاسعه بخارا و سمرقند در قلب قاره آسیا را که در اثر خطابات

و تألیفات نحیر جلیل فاضل قاضی و مبلغ شهیر و نویسنده

صاحب قلم امر جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی حاصل گردیده

متذکر شد ” (قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۵۷)

آن ایام مصادف با صعود جمال قدم بود که در نتیجه باعث

حرن و الم فراوان حضرت ابوالفضائل گردید و روح آن عاشق جمال

ابهی را افسرده و پژمرده داشت در نتیجه مدتی خاموش ماند و سکون

پیشه ساخت و در ماتم آن غم بزرگ نالان و گریان گشت سپس به عشق آباد مراجعت نمود و مدّت ۵ ماه در آن مدینه مقیم شد تا دستور حضرت عبدالبهاء به حرکت به ارض اقدس در سال ۱۸۹۴ رسید لذا با دلی شاد و روحی پر از مسرت و شادی به ارض اقدس رفت.

آن زیارت و آن ملاقات موجب انتعاش خاطر و سبب تجدید قوای روحانی او گردید و در مدّت ۱۰ ماه اقامتش در ارض مقصود مورد توجه و عنایت حضرت عبدالبهاء و طائفین حول اقدس بود. تا آن که به دستور مبارک عازم کشور مصر شد و در قاهره علماء جامع الازهر مقدمش را گرامی داشتند. در آن زمان جامع الازهر مهد تمدن و مجمع علماء و فضیلاى اسلام بود. با ورود او به آن محل بسیاری از طلاب علوم دینی گردش جمع شده از فضیلت و دانشش بهره گرفتند و تنی چند از آنان به امر مبارک مؤمن گشتند.

در قاهره وجود ابوالفضل گلپایگانی مانند مغناطیسی بود که فعالیت علمی و معنوی احباء را به خود جلب کرد و از سراسر گیتی باب مکاتبه و ارسال مراسله باز شد و آن معدن فضل و دانش با احبای ایران، هندوستان، ترکستان، قفقازیه، سوریه و برما حتی از کشور چین و از ارض اقدس مکاتبه را آغاز فرمود. سوالات و مشکلات و مطالبی را که در متون آثار و الواح بود و آنان به معانی و درک آن دسترسی نداشته بودند از ایشان سؤال کرده و استدعای جواب می‌نمودند. به اعتراضات ناقضین و ایرادات معاندین جواب می‌نوشتند و پاسخ هر فردی را با نهایت درایت و حکمت می‌دادند تا آن که در مصر مشهور به مدافع امر گشت سپس حضرت عبدالبهاء میدان جدید خدمت برایش فراهم فرموده او را راهی دیار آمریکا نمودند. حضرت مولی الوری ایشان را به جامعه جدیدالاحداث آمریکا گسیل داشتند تا آن جامعه نو پا که احتیاج شدید به درک حقایق و

اصول امر داشت از محضرش استفاده نماید لذا اول به فرانسه رفت و مدت سه ماه در پاریس اقامت نمود و در سال ۱۹۰۰ به آمریکا رفت تا بذر ایمان در قلوب پاک احبای آن دیار بیفشانند.

با ورود جناب ابوالفضائل به آن کشور شور و نشوری در بین احباب افتاد بطوری که کلاسهای او در مدرسه گرین ایگر تأثیرات محو نشدنی از خود باقی گذارد و نسل جوان و مشتاق مسائل امری را از سرچشمه معلومات و محفوظات خویش سیراب کرد و آن مدرسه که به همت خانم سارا فارمر تأسیس گشته بود مسائل علمی و فلسفی و مباحثات روحانی بهم درآمیخته محیطی فراهم شد که استادان دانشگاههای هاروارد و کلمبیا، هنرمندان و اربابان فضل و دانش همراه جمعی از متنفذین و صاحبان قلم به اضافه افراد متمکن و ثروتمند از زن و مرد گرد هم آمدند تا از محضر آن فاضل عزیز و دانشمند استفاده کنند و در آن جمع کثیر وجود این وارسته منقطع چنان شاخص بود که بر همه توفیق داشت و سرآمد جمیع حضار بود.

وسعت معلومات، حدت تعقل و تدبیر، میزان آگاهی، تواضع و فروتنی، احاطه علمی و دانش او از جریانات فلسفی و علمی مغرب زمین، شیوه تدریس و تفهیم مسائل و هدایتش در جمیع موارد به نحوی بود که کلیه حاضرین مات و مبهوت بزرگواریش می‌گشتند.

در حقیقت میتوان گفت که جناب ابوالفضائل راه را برای سفر حضرت عبدالبهاء به کشور آمریکا هموار فرمودند تا اهل آن دیار علاوه بر اطلاع از مواضع امری پی به مقام منیع حضرت عبدالبهاء و رسالتی که به عهده داشتند برده در موقع تشریف فرمائی آن ذات مقدس آمادگی کامل داشته باشند. جناب ابوالفضائل در مدت اقامت در آمریکا کتاب حجج البهیة را به رشته تحریر درآورد که به وسیله جناب علیقلی خان به چاپ رسید مطالب این

کتاب برای پیشرفت امر تبلیغ در جامعه‌ای که مسیحیت نقش عمده‌ای داشت کمک شایانی بود. جناب ابوالفضائل جوهر انقطاع بود و در تمام سفرهای تبلیغی کمتر دعوت دوستان را می‌پذیرفت و بی‌نهایت ساده زندگی میکرد و اگر متحریران حقیقت به دیدارش میرفتند خود پذیرائی آنها را به عهده میگرفت و حاضر به قبول خدمتی از جانب آنان نبود. در آمریکا اگر کسی گل و یا هدیه‌ای برای او می‌آورد مکرر میگشت و میگفت چرا به خود زحمت می‌دهید من فقط بنده‌ای بیش نیستم. او ۱۰ سال آخر عمرش را در قاهره گذراند و گاهی برای اقامت کوتاهی به بیروت سفر می‌نمود و یا به قصد زیارت عازم حیفامی‌گشت.

جناب ابوالفضائل در سال ۱۹۱۰ میلادی که حضرت مولی‌الوری در اسکندریه تشریف داشتند او هم به اسکندریه رفت و حضرت عبدالبهاء در مجاورت اقامتگاه خود برای او منزلی اجاره کردند که نزدیک مبارک باشد. آن مرد شریف و نجیب با آن که در اواخر عمر ضعیف و ناتوان شده بود ولی از تحریر دست برنداشت و پیوسته در پژوهش و تحقیق بود. رسالات متعدده درباره تاریخ امر، عهد و میثاق الهی براهین و عود قرآن مجید و کتب مقدسه عهد عتیق و جدید نتیجه کوششهای این مرحله از حیات وی بشمار می‌آمد.

آن عالم فاضل و دانشمند محقق در ۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۴ میلادی در قاهره به ملکوت ابهی صعود فرمود و در گلستان جاوید قاهره در کنار مرقد لواگتسینگر مدفون گشت بنابر تقریر حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی در صعود جناب ابوالفضائل بیش از صد نامه تسلیم آمیز از احبای غرب به ارض اقدس ارسال گردید و یاران آمریکا او را پولس رسول که آثارش را مسیحیان جزو کتاب مقدس درج کرده اند مقایسه می‌نمودند اما آن چه از قلم اعلی و خامه حضرت

مولی الوری چه در زمان حیات و چه پس از ممات درباره اش صادر شده کتاب دیگری را تشکیل می‌دهد.

پس از صعود به ملکوت ابهی جلسات متعددی در ارض اقدس برای ارتقاء روح پرفتوحش با حضور حضرت عبدالبهاء و عده‌ای از مؤمنین تشکیل و حضرت عبدالبهاء با بیاناتی شیوا از آن فاضل جلیل تجلیل فرمودند. متن نطقهای مبارک در مجله نجم باخترمندرج و در کتب متعدده نشر گردیده است که قسمتهائی از آن را در این مقام ذکر می‌نماید.

حضرت عبدالبهاء در یکی از نطقهای مبارک در ارض اقدس چنین می‌فرمایند:

”امروز يك خبر بسیار مُحزنی رسید، خیلی محزن، فی الحقیقه بسیار شخص جلیلی بود، از جمیع جهات نادر بود، نمی‌شود نفسی که از جمیع جهات کامل باشد جناب آقا میرزا حیدر علی باید ترجمه حال او را بنویسد، فی الحقیقه در نهایت انقطاع بود، در نهایت ثبوت و استقامت بر امرالله بود، ابدأً تعلق بر چیزی نداشت از روزی که این شخص مؤمن شد تا یومنا هذا همیشه مشغول خدمت امرالله بود یا تبلیغ می‌کرد و یا تحریر می‌نمود، هیچ تعلقی به این عالم نداشت، چقدر فاضل و متبّع در کتب بود، از هر ملتی آگاه بود، از آئین هر دینی مطلع بود، سهیم و شریک من در عبودیت آستان مقدّس بود، در وقت احزان سبب تسلی من بود نهایت اطمینان را از هر جهت از او داشتم، هر نفسی ردّی بر این امر می‌نوشت حواله به او می‌کردم جواب می‌نوشت، چقدر خاضع و خاشع بود، آن چه کردیم که این شخص يك خادمی در خود بگیرد قبول نمی‌کرد الا آن که خودش خدمت احباء را بکند خودش جای درست می‌کرد، جمیع احباء و جمیع اغیار وقتی که در منزلش می‌آمدند خودش خدمت می‌کرد.

با ضعف جسم و ناخوشی و ناتوانی و تب با وجود اینها برمی‌خواست و جای درست میکرد و خدمت می‌نمود. جمیع فکرش این بود که حضرات راضی و مسرور باشند به هر نحوی که باشد. در این مدت کلمهٔ مَنْ از او نشنیدم، مَنْ گفتم یا مَنْ نوشتم، می‌گفت خدمت ایشان عرض کردم خدمت احباء عرض کردم، ابدأ کلمه ای از او صادر نمی‌شد که من علمی دارم یا اطلاعی دارم فی‌الحقیقه محو و فانی بود. در آستان مقدّس جانفشان بود، ابدأ رایحه وجود از او استشمام نمیشد.

دیگر حکمت بالغه چنین اقتضاء کرده است چاره‌ای جز صبر نیست فکم رجلٍ یَعُدُّ بِالْفِ باری فردا صبح زود جمیع احبای الهی در بالا جمع شوید و مناجات بکنید من هم در اینجا مشغول خواهم بود<sup>۱</sup>

(نجم باختر جلد ۲ سال ۱۹۱۴ مورخ ۲۱ مارچ)

حضرت عبدالبهاء در نطق مبارک در روز ۲۲ ژانویه ۱۹۱۴ در بیت مبارک می‌فرماید "فی‌الحقیقه مصیبت جناب ابوالفضائل مصیبت عظیمه است هر چند انسان می‌خواهد خودش را تسلی بدهد تسلی نمی‌یابد چقدر خوب است که انسان چنین باشد تا آن که قلوب جمیع احباء از هر جهت منجذب به او گردد. در اسکندریه هر وقت که بسیار دل‌تنگ میشدم میرفتم با او ملاقات میکردم فوراً زائل میشد، بسیار صادق بود، خیلی صادق بود ابدأ غل و غش نداشت آثار عجیب هم گذاشت، تماش در استدلال امر مبارک فکرش و ذکرش و قلمش، لسانش جمیع به اثبات امر مبارک بود.

قاعدش این بود که از صبح تا ظهر مشغول به تحریر بود کسی را قبول نمی‌کرد بعد از ظهر هر کس میرفت قبول می‌کرد خانهای فرنگی ذکر می‌کردند چون این زنهای فرنگی بسیار مُصر می‌شوند و خیلی سؤالات می‌کنند اما میرزا ابوالفضل مشغول تحریر



بود از سؤالات اینها به تنگ آمده بود نمی‌توانست تحمل کند. چند نفر از زنهای فرنگی گفتند ما رفتیم آنجا، درب خانه ایشان در زدیم جواب نشنیدیم اصرار کردیم فهمیدیم که داخل است. هی در زدیم. هی در زدیم آخر به انگلیسی فرمودند "ابوالفضل نات هیر" گفتند ما از خنده غش کردیم خودشان هم بنا کردند به خندیدن برگشتیم. از جهش نور می‌بارید چقدر نورانی بود قلبش روشن بود" (نجم باختر جلد ۲ سال ۱۹۱۴ تاریخ ۲۱ مارچ)

نفس مبارکی که حضرت عبدالبهاء احباء را تشویق به روش زندگی او می‌فرمودند:

"احباء باید در زندگی میرزا ابوالفضل را مَثَلِ اعلاى خود قرار دهند"

و به این عبارت دلنشین از ایشان یاد می‌فرمودند:

"اسباب راحت ابوالفضائل را مهیا نمائید، او عبارت از نفس من است"

در طول حیات پرثمر خویش آثار قلمی بسیاری از خود باقی گذارد و رسائل و تحریرات بس گرانبھائی برای نسل حاضر و آیندگان به یادگار نهاد و شجره نامه و نسب نامه حضرت بهاء‌الله را تنظیم و به رشته تحریر درآورد.

حضرت ابوالفضائل به این افتخار ابدی نائل گشت که یکی از ابواب مقام مقدّس اعلی را حضرت عبدالبهاء به نام مبارکش تسمیه فرمودند و در لوح منیعی به این موضوع چنین اشاره می‌فرمایند

قوله الاحلی:

"در حظيرة القدس نفوسی به خدمت قیام نمودند و زحمت کشیدند و در کمال روح و ریحان کوشیدند و نفوسی نیز تعلق روحانی داشتند و به جان و دل آرزوی خاک و گل در آن مقام مقدّس

داشتند.

لهذا آب انبار و ابواب حظيرة القدس را به نام مبارك ايشان تسميه نمودم، آب انبار به اسم حضرت افنان سدره مبارکه جناب آقاميرزا باقر، باب اول در طرف شرقی باب بالا، باب ثانی در طرف شرقی باب کریم یعنی به اسم جناب استاد عبدالکریم، باب شمالی باب اشرف و باب اول غربی باب فضل و باب ثانی غربی باب امین و مقصود از این اسماء آقا علی اشرف و آقا استاد عبدالکریم و آقا بالا و حضرت ابوالفضائل و جناب امین است.

این اسماء باید تا ابدالآباد یاد گردد و ذلك ما الهمنی به تراب مطاف ملاء الاعلی ع ع“ (داستان دوستان صفحه ۷۱)

### منابع و مأخذ

- بهاء‌الله شمس حقیقت صفحات ۱۸-۱۶  
 حیات حضرت عبدالبهاء صفحه ۲۰۷  
 خاطرات حبیب جلد ۲ صفحه ۲۰۵  
 داستان دوستان صفحه ۷۱  
 نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله جلد ۴ صفحه ۱۵۸  
 قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۵۷  
 کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی  
 مجله آهنگ بدیع  
 مجله عندلیب شماره ۲۶ صفحه ۴۹  
 مجله پیام بهائی شماره مخصوص ۱۲۲ و شماره های ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۲  
 محاضرات صفحات ۸۰۲، ۶۰۲  
 مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله صفحه ۲۶۲  
 نجم باختر شماره ۲ سال ۱۹۱۴

## جناب میرزا علی محمد ورقا

حضرت عبدالبهاء در لوحی درباره آن شهید مجید می‌فرمایند:  
"مظلومیت آن پدر بزرگوار و معذوریت آن پسر معصوم جان  
نثار به درجه ای واقع که در صحائف قرون و اعصار مثیل و شبهش  
مذکور نه و این قربانی در ملکوت ابهی به غایت مقبول و محبوب و  
پربها" (محاضرات صفحه ۷۹۲)

جناب میرزا علی محمد متخلص به ورقا پسر حاجی ملا مهدی  
یزدی معروف به عطری و از مؤمنین و مخلصین به امر مقدّس بهائی  
محسوب بود.

اجداد جناب ورقا از خادمین جان فشان امرالهی بودند که مورد  
عنایت جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء واقع شده و شرح حیات پدر  
بزرگوارش به قلم مرکز میثاق در کتاب تذکرةالوفا نوشته شده که  
قسمتی از آن چنین است قوله الاحلی:

"و از جمله مهاجرین جناب حاجی ملا مهدی یزدی است. این  
شخص کامل فاضل هر چند به ظاهر از اهل علم نبود ولی در تتبّع  
احادیث و اخبار ماهر و در تفسیر آیات لسانی ناطق داشت و قوه  
غریبی، در عبادت مشهور به تزهد بود و معروف به تهجد قلبی نورانی  
داشت و جانی ربّانی، اکثر اوقات خویش را به قرائت ادعیه و نماز  
و عجز و نیاز می‌گذراند. کاشف اسرار بود و محرم ابرار، لسان بلیغ  
در تبلیغ داشت و در هدایت ناس بی‌اختیار بود و احادیث و آیات  
را مسلسل روایت می‌نمود... باری شخصی جلیل بود و توجه به ربّ  
جمیل داشت. از نشئه اولی در دار دنیا فراغت داشت و جمیع همّت  
مصروف بلوغ موهبت در نشئه آخری بود، قلب نورانی بود و فکر

روحانی و جان ربّانی و همّت آسمانی، در راه اسیر بلا بود و در طی صحرا و صعود و نزول کوهها در مشقّت بی‌منتها، ولی از جبین نور هدی نمایان و در دل آتش اشتیاق در فوران.

لهذا با کمال سرور از حدود و ثغور مرور نمود تا آن که به بیروت رسید بیمار و بیقرار ایّامی چند در آن شهر اقامت نمود، آتش شوق شعله افروخت و دل و جان چنان به هیجان آمد که با وجود علیلی و بیماری صبر و شکیب نتوانست پیاده عزم کوی جانان نمود، چون موزه درستی در پا نبود زخم و مجروح شد، شدت مرض مستولی گشت تاب و توان حرکت نماند با وجود این بهر قسمی بود خود را به مزرعه رساند و در جوار قصر مزرعه به ملکوت الله صعود نمود جان به جانان رسید و طاقتش از صبوری طاق شد و عبرت عشاق گشت و جان در طلب نیر آفاق بباخت، جرعه الله کأساً دهاقاً فی جنة البقاء و تلئلا وجهه نوراً و اشراقاً فی الرفیق الاعلی و علیه بهاء‌الله قبر مطهرش در مزرعه عکا واقع"

(تذکرة الوفا صفحه ۱۲۲، ۱۲۴)

جناب ورقا تا سن ۲۰ سالگی در زادگاهش یزد اقامت داشت تا آن که بر اثر مخالفت‌هایی که درباره پدرش و او انجام گرفت مجبور به ترک شهر یزد شده همراه پدر و یکی از اخوانش راهی تبریز گشت و مدّتی در آن شهر زیست و با امة الله فاطمه خانم دختر میرزا عبدالله خان نوری مازندرانی که از درباریان مظفرالدین شاه بود ازدواج نمود سپس همراه پدر به ارض اقدس سفر کرد و چنانچه حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفا مذکور داشته‌اند پدرش نزدیک قصر مزرعه صعود نمود و در همانجا پیکر منیرش را به خاک سپردند.

جناب ورقا به شرف لقای حضرت بهاء‌الله نائل شد و به



میرزا علی محمد ورقا ملقب به  
ورقای شهید، ایادی امرالله

محض این که چشمش به جمال احدیّت افتاد دانست که قبلاً آن چشمان را زیارت کرده و به خاطر آورد زمانی را که بچه بود و در خواب مشاهده نموده بود که مشغول بازی با اسباب بازی است در آن وقت خداوند ظاهر شد و اسباب بازی‌اش را گرفته در آتش انداخت.

روز دیگر چون خوابش را برای والدینش تعریف نمود آنها به وی گفتند که این حرف را نزن چون کسی نمی‌تواند خدا را ببیند در آن حین که در حضور حضرت بهاء‌الله مشرف بود و کلام مبارک را شنید یقین نمود که همین صدا را در کودکی شنیده همین شخص اسباب بازی او را گرفته و در آتش انداخت.

جناب ورقا پس از زیارت به ایران مراجعت نمود و مجدداً به تبریز نزد پدر خانمش بازگشت. میرزا عبداللّه خان او را نزد مظفرالدین میرزا که در آن وقت ولیعهد ایران بود برد مظفرالدین میرزا از هوش و استعداد و سخن سنجی جناب ورقا خوشش آمد امر کرد که هر وقت بزرگان علم و ادب جلسه ای تشکیل میدهند جناب ورقا نیز در جمع آنان حضور یابد و دیگران را از اطلاعات و معلومات وسیع خویش مستفیض کرده از اشعار آبدارش برای آنان قرائت نماید. ایشان علاوه بر سرودن اشعار نغز و شیوا نویسنده ای چیره دست و سخندانی نکته سنج بود که مراتب فضل و دانشش در خلال جمالتش آشکار و عیان بود و نیز مورّخ و محقّقی دانشمند و خطاطی ماهر بشمار میرفت اشعار آبدار و غزلیات پر مغز آن سرور ابرار در کتب و صحف امری به چاپ رسیده جناب ورقا محلّ اقامت خویش را شهر تبریز قرار داد و به اطراف برای دیدن احباب میرفت. با وجودی که بارها مورد ایذا و اذیت قرار گرفته بود ولی هیچگاه از تبلیغ دست برداشت و ذوق و شوق خدمت همیشه در وجودش شعله ور بود و چون از طرف میرزا عبداللّه خان نوری و

مظفرالدین میرزا پشتیبانی و حمایت می‌گردید تا می‌توانست در هدایت نفوس کوشا و جاهد بود و جم غفیری را به شاهره حقیقت رهنمون گردید.

در سال ۱۲۰۰ هجری قمری پس از سالها دوری از زادگاهش به شهر یزد بازگشت اما با مردمی جاهل و متعصب و نادان و حکمرانی بی‌لیاقت مانند مسعود میرزا ظلّ السلطان روبرو گشت تا آن که در پنجه خونخوار ظلّ السلطان گرفتار و مدت يك سال به حبس افتاد. او را مغلولاً از یزد به اصفهان برده به زندان انداختند. چون زندانی که جناب ورقا در آن بود بسیار مخوف و وحشت انگیز بود احبای اصفهان به همت و کوشش جناب سینا موفق شدند که زندان ایشان را تغییر دهند و موجب گشتند تا پس از چندی از زندان خلاص و راهی تبریز شد.

يك سال قبل از صعود حضرت بهاء‌الله جناب ورقا به همراهی دو فرزندش روح الله و عزیزالله به ارض اقدس مسافرت کرد و به زیارت جمال مبارک فائزگردید. جناب میرزا ولی‌الله خان پسر دیگرش در خاطرات تشرف پدر عزیزش مینویسد که يك شب حضرت بهاء‌الله در حال مشی در قصر بهجی به پدرم فرمودند که خداوند قدرتی به برخی از بندگانش عطا میکند که قادر به هر کاری خواهند بود. حضرت مسیح دارای چنین قدرتی بود ولی مردم او را جوان فقیری پنداشتند و به صلیبش آویختند اما آن قدرت دنیا را تکان داد. حال همان قدرت الهی در حضرت عبدالبهاء نهفته است وقتی که پدرم این بیانات مبارکه را استماع نمود تصمیم گرفت که تمام عمر به خدمت و بندگی حضرتش پرداخته در راهش جان نثار نماید. پس از زیارت محبوبش به تبریز بازگشت ولی با مخالفت شاهسون خانم مادر زنش روبرو شد لذا تصمیم گرفت که همسرش را طلاق داده از

شرّ مادر زن خلاص شود! پدراخانمش میرزا عبدالله خان پیشنهاده کرد که از تبریز بیرون برود. وقتی مادر زن از نقشه او آگاه گشت به خادم منزل که خلیل نام داشت دستور داد که ورقا را بکشد و یک اسب و ۲۵۰ تومان انعام دریافت دارد ولی بی‌خبر از این که خلیل مؤمن و بهائی است. جریان واقعه را خلیل به جناب ورقا اطلاع داد لذا آن جان پاک با دلی اندوهبار آن چه نوشتجات داشت از ترس تصاحب شاهسون خانم شبانه از پنجره اطاق به کوچه انداخت و خود دست خالی از منزل خارج و در کوچه مشغول جمع آوری آنها شده به منزل یکی از اعیان که همشهری او بود رفت.

مادر زنش چون این خبر را دریافت به یکی از مجتهدین که فامیلش نیز بود رجوع کرد و درخواست نمود که حکم قتل جناب ورقا را بدهد اما مجتهد مزبور به درخواست او وقعی ننهاد و دلیلی برای این کار نیافت.

شاهسون خانم که چنین دید به منزل رفت و روح الله را که طفل بود در محضر مجتهد حاضر نمود و برای اثبات مدعای خود امر کرد که روح الله مناجات و الواح بخواند روح الله که نوه آن خانم بود با صدای دلنشینی شروع به تلاوت مناجات نمود و نماز بزرگ را از بر خواند با وجود این چون آن مجتهد شخص با انصافی بود از درخواست شاهسون خانم مبنی بر حکم قتل جناب ورقا سر باز زد و همین امر موجب جدائی او از میرزا عبدالله خان گردید.

جناب ورقا چاره‌ای جز این ندید که دست دو طفلش را گرفته راهی زنجان شود در زنجان با لقائیه خانم دختر حاجی امام که از اعیان بود ازدواج نمود و برای دومین بار راهی ارض اقدس شد و این بار نیز روح الله و عزیزالله را همراه برد و پسر دیگر که کوچک بود در تبریز نزد شاهسون خانم ماند.



تشرّف آخر جناب ورقا پس از صعود حضرت بهاء‌الله به ساحت حضرت عبدالبهاء انجام گرفت که پس از زیارت و کبازگشت به زنجان او و فرزندش روح‌الله گرفتار عوانان و گماشتگان علاءالدوله حاکم زنجان گشتند.

ابتداء آنها را در حبس زنجان با نهایت مشقّت و زجر نگاه داشت و بعد به طهران فرستاد و در حبس طهران زنجیر قره کهر را به گردن آن دو مظلوم انداختند و پاها را در کند گذاشتند و تمام اموالشان را که همراه داشتند مصادره نمودند، در آن سال که قتل ناصرالدین شاه واقع گردید (سال ۱۲۱۲) عدّه زیادی از احباء را دستگیر و به زندان فرستادند و تعدادی از آنان را شهید نمودند، جعفر قلیخان حاجب الدوله که در آن وقت شغل فراشباهی را به عهده داشت چون از حادثه قتل شاه بسیار ناراحت بود و این توطئه را از جانب بهائیان می‌پنداشت ناگهان وارد زندان شد و دستور داد تا جناب ورقا را حاضر نمایند، پس از گفت و شنود امر به تبری داد و چون جواب مثبت نشنید با نهایت قساوت خنجر از کمر کشید و جناب ورقا را روبروی طفلش شکم بدرید و به شهادت رساند آنگاه به روح‌الله که طفلی ۱۲ ساله بود امر به سب و لعن و تبری داد اما آن کودک معصوم که شاهد شهادت پدر بود و از این واقعه به هیجان آمده بود با ثبات و استقامت بی‌نظیری آرزوی پیوستن به پدر والاگهرش را نمود.

حاجب الدوله چون چنین دید دستور داد میرغضبان طناب به گردنش انداخته آنقدر کشیدند تا جسم بی‌جانش در جلوی پای او بر زمین افتاد و روح مقدّسش به ملکوت ابهی پرواز کرد.

حضرت عبدالبهاء درباره جناب روح‌الله می‌فرمایند:

“آن طفل خرد به کمالاتی متصف بود که پیران سالخورده

عاجز و به انقطاع و انجذابی ظاهر شد که نفوس مقدّسه مات و متحیر ماندند. سراج جانفشانی را در زجاج قربانی در سبیل رحمانی چنان برافروخت که شعله اش قلوب اهل ملاء‌اعلی را بسوخت و روشنایش عالم را منور و رائحه طیبه آن گل بوستان انقطاع عالم را معطر نمود”

وقتی که جناب ورقا و روح الله در طهران به دست حاجب الدوله شهید گشتند (تقریباً ۴ سال پس از صعود جمال اقدس ابهی) جنابان نیر و سینا دو برادر شاعر عالی مقام منظومه ای در مرثیه آن دو شهید سعید سروده به حضور حضرت عبدالبهاء فرستادند که مطلعش این بود ”آه آه ای ارض طا ورقا چه شد“

حضرت عبدالبهاء لوح مبارکی به اعزازشان نازل فرمودند

قوله الاحلی:

”ای نیر افق ذکر و ثنا و ای سیناء منور به شعله هدی این چه نغمه جانسوز بود که در قلوب آتش افروخت و این چه مائده نیران افروز بود که دل‌های یاران بسوخت از استماعش اهل ملاء‌اعلی به نوحه و ندبه برخاستند و از تأثیراتش اهل سرادق قدس به ناله و مویه و گریه دمساز گشتند و با چشمی اشکبار فریاد و فغان آغاز نمودند چه که آن دو مظلوم در دست ستمکار جهول و ظلوم افتادند و چنان اذیت و جفائی نمود که از بدو امر تا به حال هیچ ظالم درنده مار گزنده و گرگ تیز چنگی و خونخوار بی‌نام و ننگی چنین درندگی و خونخواری ننموده.

یزید پلید و ولید عنید هر دو چون درندگان خونخواران و چون کلاب حقود سید وجود و مظهر الطاف ربّ و دود را دریدند و آن حنجر مبارک را به خنجر ظلم و اعتساف بریدند ولی چنین ستمی روا نداشتند که طفل ۱۲ ساله را با آن صباحت و ملاحت و

بلاغت و فصاحت و روی روشن و نطقی چون عندلیب گلشن چنان مفقود و نابود نمایند که اثری باقی نماند... قسم به جمال مقصود و حضرت ملوک محمود که جواهر وجود در غیب امکان به حیرت نگرانند و به منتهای غبطه آرزوی این احسان می‌نمایند.

پس ای دو بلبل گلهای گلشن توحید و ای دو مرغ خوش سخن گلبن تجرید ممنون و خشنود شوید که در ماتم این دو کوکب نورانی افق تفرید چنین مرثیه‌ای انشاء و انشاد نمودید.

فی‌الحقیقه از ابداع مراثی است و افصح اشعار بلیغ و بدیع و سهل و ممتنع در محلّ و موقع واقع طوبی لکم و خراج ربکم خیر لکم من کل اجر و جائزة این منظومه در ملکوت ابهی معلوم گردد” (محاضرات صفحه ۲-۷۹۱)

حضرت ولی مقدّس امرالله در لوح قرن راجع به شهادت آن مظهر خلوص می‌فرمایند:

”حاجب الدوله غدار در سجن طهران به شهادت بلبل بوستان الهی و عندلیب گلزار رحمانی جناب میرزا علی محمد مبلّغ شهیر و شاعر شیرین سخن امرالله که از لسان مبارک جمال اقدس ابهی به لقب ورقا ملقب و مفتخر گردیده مع فرزند ۱۲ ساله اش روح الله مبارک نمود. آن ستمکار ظلوم و جهول بدو شکم ورقا را به خنجر جور و اعتساف بشکافت و آن هیکل وفا و استقامت را در مقابل دیدگان فرزند معصوم قطعه قطعه کرد سپس به روح الله تکلیف نمود که از امرالهی تبری جوید و از سرنوشت پدر درس عبرت گیرد ولی آن روح مجسم و نور مصور در غایت وقار و تمکین مقاومت نمود و از تبری امتناع ورزید و چون پدر پاک گهر تقرب به ملاء اعلی را بر توطن در جهان ادنی ترجیح داد. این بود که ظالمان با طناب وی را خفه کردند و آن دو طیر گلشن توحید به جهان انوار

و ملکوت اسرار پرواز نمودند“ (قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۵۶)

از جمله اموری که توسط جناب ورقا انجام گرفت این بود که حضرت عبدالبهاء حدود سال ۱۲۹۹ هجری قمری دستور فرمودند که یگانه تصویر مبارک حضرت اعلی را که توسط آقا بالا بیک نقاش باشی از اهل شیشوان ترسیم شده بود و نزد پسرش میرزا محمود بود گرفته به ارض اقدس ارسال گردد لذا جناب ورقا رسم مزبور را از میرزا محمود گرفته به واسطه جناب ملا علی اکبر شهمیرزادی ایادی امرالله که عازم ارض اقدس بود به ساحت مقدس فرستاد.

جناب ورقا دو قطعه رسم حضرت نقطه اولی را به دست آورد اول تصویر اصلی بود که به طریق بالا به ارض اقدس فرستاد و دوم که از روی رسم اول ترسیم شده بود برای خود نگاهداشت تا چون در سال ۱۲۱۲ در زنجان اسیر شد آن تصویر با سایر کتب و اشیاء به دست علاءالدوله حکمران زنجان افتاد و معلوم نشد که به چه سرنوشتی دچار گردید. از جناب ورقا اشعار بسیاری بجای مانده که حکایت از عشق و شور آن شهید مجید و حاکی از احاطه علمی آن فدائی جمال مبارک دارد و نیز استدلالیه ای در جواب سؤالات یکی از اعیان و علماء شهر اسکو موسوم به حاجی مصطفی نگاشته که به خط نسخ ظریف جناب روح الله در زنجان به سال ۱۲۱۱ نوشته شده موجود است.

پسر حاجی مصطفی که باطناً بهائی بود از ترس پدر ایمان خویش را ظاهر نمی نمود روزی پدرش او را به کمک طلبید و گفت کتاب اصول کافی را مطالعه کن و اخبار و احادیث لازمه را پیدا کن می خواهم جواب بهائیان را بنویسم.

او هم چند حدیث استدلالیه اهل بهاء را انتخاب کرده نشان گذاشت چون پدرش مراجعه به آنها نمود خشمگین شده از پسر

رنجیده گشت نسخه آن استدلالیه خیلی کم است و صحیح ترین آن به خط جناب روح الله است.

روح الله که از خط خوشی بهره داشت اشعار نغز و شیوایی نیز سروده که همه آنها موجود و در کتب مختلفه منتشر گشته است. جناب ورقا که آن همه مورد عنایت و الطاف حضرت عبدالبهاء بود و از جانب حضرت بهاء‌الله ملقب به ورقا گردید از کلک مطهر حضرت ولی مقدس امرالله به حواری حضرت بهاء‌الله تسمیه گردید و نام نامیش برای ابد مخلد و جاودان گشت.

حضرت عبدالبهاء در سفر غرب در اواخر سنه ۱۲۲۰ در نیویورک خطابه‌ای ایراد فرمودند که در این مقام عیناً نقل می‌گردد فرمودند قوله العزیز:

”امروز می‌خواهم آقا میرزا ولی‌الله خان را به شما معرفی کنم این جوان پسر آقا میرزا ورقا است، میرزا ورقا پسر حاجی ملا مهدی است.

حاجی ملا مهدی در یزد مؤمن شد صدمات شدیده قبول کرد اذیتها دید چوبها خورد تا این که مجبور بر این شد که از وطن خود خارج شود، آمد رو به عگا در این راه بسیار طولانی که تقریباً چند مقابل از اینجا تا به شیکاگو است به تعب و بلا گرفتار شد. بعضی راه را پیاده و بعضی را سواره رو به عگا آمد و در توی راه وقتی که پیاده می‌آمد رو به عگا همه را مناجات می‌خواند گریه و زاری می‌کرد و بر مظلومیت جمال مبارک ناله و حنون می‌نمود تا این که به مزرعه رسید.

نزدیک عگا در آنجا وفات فرمود در نهایت انقطاع، در نهایت انجذاب، در نهایت توجه، در نهایت اشتعال، قبر او را من به دست خود ساختم و الان در مزرعه است پسرش آقا میرزا ورقا از بدایت

جوانی بلکه از سنّ طفولیت در این امر داخل شد موقّق و مؤید بود توجه به ملکوت ایهی داشت و در نهایت فصاحت و بلاغت بود. زبان او قاطع بود و دلیلش واضح. هیچکس نمی‌توانست مقاومت کند با هر کس صحبت مینمود غالب میشد و در شعر و انشاء وحید ایران بود. مشهور این عصر بود حتی ظلّ السلطان که قاتل احباء بود نزد من شهادت داد که میرزا ورقا اوّل شخص ایران بود و در نهایت کامل بعد.

این میرزا ورقا به عکا آمد با برادرش میرزا حسینعلی، از راههای دور پیاده آمدند تا وارد عکا شدند و به شرف لقای مبارک مشرفّ شد. این سفر اوّل بود بعد جمال مبارک امر فرمودند که برای تبلیغ سفر به ایران کند و در جمیع شهرها اعلاء کلمة‌الله را بنمود بعد صعود واقع شد. بعد از صعود با دو پسرش میرزا عزیزالله و میرزا روح الله به عکا آمد و مدّتی پیش من بودند بعد از عکا من امر کردم که به ایران بروند و به تبلیغ مشغول گردند لهذا رفتند و در آنجا به اعلاء کلمة‌الله و نشر نفحات الله ایّام را می‌گذرانیدند تا آن که به زنجان رسیدند در زنجان او را با پسرش روح الله که ۱۲ ساله بود گرفتند و در زیر زنجیر درآورده در حبس انداختند و با زنجیر به طهران آوردند حبس کردند بعد در حبس خانه طهران آن دو نفس محترم را به اشدّ عقوبات شهید کردند این روح الله مادامی که در زیر زنجیر بود زنجیر را بلند می‌کرد و میبوسید و می‌گفت خدایا تو را شکر می‌کنم در سبیل تو این زنجیر را بر سر من گذاشتند.

خدایا تویی قادر و مهربان هر چند طفلم مرا ثابت و مستقیم بر امرت نما، باری آن نفوس محترمه را در حبس شهید کردند و حضرت روح الله در وقت شهادت فریاد می‌کرد یا بهاء‌الله، حالا آن

نفوس محترم دو یادگار برای ما گذاشتند یکی میرزا عزیزالله خان یکی هم این آقا میرزا ولی الله خان. آن میرزا ورقا نفسی بود که مثل ونظیری نداشت، جوهر محبت الله بود در ساحت اقدس مقبول بود لهذا شما ذکر انقطاع و انجذاب آنها بنمائید علی الخصوص انقطاع آن طفل به چه نوع پر از محبت الله بود، به چه سرور و شغف روحانی جانفشانی کرد و به شهادت کبری فائز شد“  
(مجموعه خطابات صفحه ۴۱۰)

### منابع و مأخذ

- تذكرة الوفا صفحه ۱۲۲  
 حیات حضرت عبدالبهاء صفحه ۱۱۲  
 سفرنامه مبارك جلد ۱ صفحه ۱۱۱  
 ظهور الحق جلد ۲ صفحه ۴۸  
 نفحات ظهور حضرت بهاء الله جلد ۴ صفحات ۶۱، ۵۰  
 قرن بدیع جلد ۳ صفحه ۲۵۶  
 مائده آسمانی جلد ۹ صفحه ۱۵۷  
 مجله عندلیب شماره ۳۶ صفحه ۲۵  
 مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء صفحه ۴۱۰  
 محاضرات صفحات ۹۳۷، ۷۹۱  
 مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء الله صفحه ۷۵  
 مؤسسه ایادی صفحه ۵۰۹

## میرزا محمود فروغی

میرزا محمود فروغی از جمله اجله احباب و سر حلقه اخیار و مبلغین شجاع امر مبارک و دلاور و مضمار وفا و عبودیت است که در دوغ آباد یکی از محال تربت حیدریه در استان خراسان در خانواده‌ای مؤمن و مخلص که در زمره علماء و حکام و سیاستمداران بنام آن استان بودند پا به عرصه وجود گذارد.

حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعظم نام قریه دوغ آباد را به فروغ آباد تسمیه فرمودند و نیز هر جا که از آن خاندان صحبت به میان می‌آمد و نام نامی این رجل رشید برده میشد ایشان را جناب فروغی یا فاضل فروغی یاد می‌فرمودند. جدّ پدری جناب فروغی از اهالی اصفهان بود که به سمت حکمران یکی از نواحی خراسان منصوب گردید لذا با عائله خود رهسپار آن استان شد.

پدر جناب فروغی جناب ملا میرزا محمد فروغی از جمله حکام و علماء بنام خراسان بشمار میرفت که چون ندای امر مبارک حضرت اعلیٰ بلند شد از طرف اهالی محل مأمور تحقیق و جستجوی حقیقت گردید جناب سلیمانی شرح این واقعه را در کتاب مصابیح هدایت جلد ۲ چنین نقل کرده است:

”و همه اظهار داشتند که تحقیق از چنین امر مهمی را احدی جز ایشان بر عهده نتواند نمود و برای ایشان اسب و مصاریف سفر حاضر نمودند و چند نفری هم عازم همراهی با ایشان شدند، پس ملا میرزا محمد متوکلاً علی الله حرکت کرد و چون جناب باب الباب و اصحاب رهسپار به سمت مازندران شده بودند ایشان هم بدان سو روانه گشتند و به شرف ملاقات جناب قدوس و باب الباب رسیده به مقام یقین فائز شد ایشان حکایت می‌کردند که هروقت جناب باب الباب





میرزا محمود فروغی ملقب بہ قائد

جیش عرمرم، سردار اعظم

نفوسی را برای حمله به اعداء معین می‌نمودند تا این که چند بار نوبت به من رسید، من خدمت جناب قدوس عرض کردم که من میل شهادت ندارم و می‌خواهم محفوظ بمانم آن حضرت بیاناتی در وصف شهادت نموده می‌فرمود چون تو میل شهادت نداری محفوظ خواهی ماند مطمئن باش لذا با اطمینان بیرون رفته جهاد و دفاع می‌نمودم... و در آن همه بلاهای وارده و متواتره و مهاجمه اعداء و شبیخونها محفوظ مانده مراجعت به وطن نمودم تا نفوسی که موجب حرکت و مسافرت شده لاجل تحقیق این امر مرا روانه نمودند و من به واسطه سعی ایشان به اعلی مراتب ایمان و ایقان رسیدم به حقایق مطالب آگاه نموده، آن چه را برای العین دیدم شهادت دهم شاید به شرف ایمان امر حضرت سبحان مشرف شوند. حضرت بهاء‌الله در لوحی درباره ایشان می‌فرمایند قوله عزّ کبریائه:

”یا محمود قد اتی الموعد و ظهر ما کان مکنونا فی علم الله ربّ العالمین انا بعثنا من الخاء من بشر الناس بهذا الظهور الذی به نادى المناد الملك لله العزیز الحمید قد اظهرنا الاحمد الازغندی وبعثنا المحمّد الفروغی لیبشر الارض و السماء بهذا النور الساطع المبین انا ذکرناهما من قبل بأیات قرّت بها ابصار العارفین“

(مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۲۵۸)

ملا میرزا محمّد که پس از میرزا احمد ازغندی در خراسان به علم و دانش معروف و مشهور بود از بقیة السیف قلعه شیخ طبرسی است که جزو اصحاب در آن قلعه به جانبازی پرداخت و بطوری که خود او برای نبیل تعریف کرده به چشم خود واقعه مهمّ شمشیر زدن ملا حسین که درخت و لوله تفنگ و آن شخص را به دو پاره کرد دیده و درموقع ورود حضرت بهاء‌الله به آن قلعه حضور داشته و زمانی که ملا حسین شهید گشت و او را به قلعه آوردند و صحبت

جناب قدوس را با ایشان شنیده است.

بالاخره همانطوری که جناب قدوس به او فرموده بودند از آن معرکه جان سالم بدر برد ولی پسر برادرش که با او بود در قلعه شهید شد.

میرزا محمد پس از واقعه قلعه شیخ طبرسی عازم خراسان شد و در آنجا مقیم گردید تا آن که احمد که لوح احمد عربی به اعزازش نازل گشته جهت اعلان مظهریت ظهور حضرت بهاء الله رهسپار خراسان گردید و شرح واقعه ابلاغ این امر و تصدیق ایشان از زبان جناب احمد شنیدنی است او می‌گوید:

”چون با لباس درویشی به فروغ خراسان رسیدم با ملا میرزا محمد و اخوانش در خصوص ظهور من یظهره الله کارم به نزاع کشید عاقبت دندانم را حین مجادله و منازعه شکستند پس از اتمام قیل و قال گفتم حضرت اعلیٰ جلّ اسمہ الاعلیٰ فرموده من یظهره الله به اسم بهاء ظاهر خواهد شد گفتند اگر چنین باشد تصدیق می‌کنیم الواح خواستم تا مطالعه کنند رفتند الواح حضرت اعلیٰ جلّ اسم الاعلیٰ را که از خوف اعداء در میان دیوار نهاده و با گل و خاک پوشانده بودند درآورده قرائت نمودند به محض این که گشودند بیانی از حضرت ربّ اعلیٰ زیارت نمودند که فرموده‌اند من یظهره الله به اسم بهاء ظاهر می‌شود لذا جملگی تصدیق امر مبارک کردند“

(محاضرات صفحه ۶۵۹)

مادر جناب فروغی نیز از نساء مؤمنه موقنه بوده که حضرت

عبدالبهاء در مناجاتی که در ذکرش نازل فرمودند می‌فرمایند:

”و ادعوك بلسانی و جنابی عن تدرک امتك الطیبة الطاهره التي صعدت باجنه الايقان الی سماء المشاهدة و العیان و رجعت الیک خاضعة خاشعة راضیة مرضیة مطمئنة بفضلک و جودک و

جناب میرزا محمود فروغی در چنین عائله‌ای متولد و تحت سرپرستی و حمایت چنین پدر و مادری پرورش یافت. درجه ایمان و شجاعت و دلاوری این نفس بزرگوار در تمام کتب و مجلات امری به قلم توانای دانشمندان و فضیای امر مبارک نوشته شده و شرح خدمات گرانبھائی که در دوران مظهر ظهورالهی حضرت بهاء‌الله و مرکز عهد الہی حضرت عبدالبہاء و درحیات یگانه ولی امرالله انجام داده نوشته شده است. فاضل فروغی میرزا محمود از جمله مؤمنینی است که دوران سه وجود مبارک را دیده و عنایات لاتحصی از فمّ مطهرشان دریافت نموده است و نیز تنها مبلغ تاریخ امر است که با شاه قاجار درباره نوایا و مقاصد این امر جلیل مذاکره کرده و مدت ۲ ساعت در حضور مظفرالدین شاه حقانیت این ظهور اعظم را بیان و تعالیم مبارکه را برایش اثبات و تفهیم نموده است و به پاس خدمات ارزنده‌ای که انجام داده از طرف حضرت ولی مقدس امرالله به حواری حضرت بهاء‌الله تسمیه و از خامه مشکین مرکز عهد و میثاق الہی به "سردار اعظم" و "قائد جیش عرمرم" ملقب گردیده است.

آن روح مجسم توجه خاصی به جوانان داشت و پیوسته آنها را راهنمایی کرده و تشویق می‌نمود و هرگاه که از او خواهش نگارش شرح احوال و خدماتش میشد او قلم به دست می‌گرفت و از ترقیبات امر و پیشرفت آن می‌نوشت و از خود چیزی نمی‌نگاشت تنها موردی که مجبور گردید از حیات و خدماتش بنویسد زمانی بود که در ارض اقدس بنا به فرموده حضرت ورقه مبارکه علیا و دستور حضرت شوقی ربّانی شرح مختصری نگاشت و تقدیم نمود.

هنوز در اول جوانی بود که برای اولین بار برای تبلیغ امر مبارک به زادگاهش سفر کرد و شرح مختصری از مسافرتش را به

حضور حضرت بهاء‌الله معروض داشت در جواب لوح عنایت آمیزی به این مضمون به اعزازش نازل گردید. (ترجمه نگارنده)

”شهادت می‌دهم که وقتی از محلّ خود به قصد تبشیر کلمه‌الله عازم سفر شدی با تو بودم و صدایت را که به اسم اعظم تکلم و از این مظلوم یاد می‌نمودی شنیدم“

(مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله صفحه ۱۶۰)

پس از اندک زمانی چهل نفر از علماء متعصب محلّ بر علیه او قیام کردند و شکایت به حکمران منطقه که نوه فتحعلیشاه بود نمودند او جناب فروغی را دستگیر و به زندان مشهد فرستاد و حبس نمود ولی آن رادمرد تاریخ و دلاور دوران در زندان نامه ای تظلم آمیز به ناصرالدین شاه نوشت و درخواست بررسی نمود شاه قاجار با همه دشمنی که به امر مبارک می‌ورزید دستور آزادی او را صادر کرد ولی حاکم کل خراسان او را به کلات تبعید نمود در تبعید بود که خبر صعود جمال قدم را شنید معلوم است که به چه غم و اندوهی دچار گشت.

مدّت سه روزصائم شد شب چهارم حضرت بهاء‌الله را در خواب دید از آن پس حیاتی جدید یافت و با شور و نشور زایدالوصفی مشغول خدمت گشت حاکم کلات چون او را قابل دید به معلّی بچه‌ها و نصیحت افراد بزرگسال برگزید ولی قوه کلام و نفوذش چنان شد که مجدداً مورد تعقیب قرار گرفت و این بار او را به نقطه دور دست به نام باجگیران که نزدیک سرحد کشور روسیه است فرستادند و چون نزدیک شهر عشق آباد بود احبای عشق آباد وسیله خلاصی از زندان را فراهم نمودند.

او اولین سفر خارج را در عشق آباد گذراند یکی از احبای عشق آباد در کیفیت شور و انجذابش نقل می‌کند که در یکی از

عصرهای جمعه که احباب در طبقه دوّم ساختمان مشرق الاذکار مجلس ملاقاتی داشتند کتابچه ای از احبای آمریکا حاوی بشارات امری آن خطّه به تازگی رسیده بود و تنی از جوانان با اجازه جناب فروغی شروع به خواندن نمودند وقتی به این نوشته رسیدند که تکبیر الله ابهی فرستاده بودند، چون خواستند ادامه دهند جناب فروغی امر به سکوت کرد و بعد با حالتی مملو از شادی و شغف به احباء اخطار کرده گفت که احبای آمریکا به شما الله ابهی گفته اند برخیزید تا همگی جواب آنها را بدهیم. احباب جملگی از روی صندلیهای خود بلند شدند راست ایستادند و با صدای بلند با هم تکبیر الله ابهی گفتند بطوری که صوت آنان تا چند کوچه آن طرفتر شنیده شد و به این ترتیب پاسخ احبای آمریکا داده شد. ایشان پس از مدتی که به سیر و سفر در عشق آباد گذراند عازم ارض اقدس گردید و برای اولین مرتبه به زیارت هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء موفّق گردید.

در آن ایّام ناقضین عهد و ناکثین میثاق الهی اطراف حضرت مولی الوری جمع شده قصر بهجی را تصاحب نموده به انواع مکر و حيله باعث آزار و اذیت و کدورت خاطر منیر مولای عزیز را فراهم می نمودند از این رو جناب فروغی به رشی از این خدعه و نیرنگها پی برده بود و پیوسته در ناراحتی بسر می برد.

يك روز پسر میرزا محمّد علی ناقض اکبر با سینی مملو از نارنگی وارد شده آن را جلوی جناب فروغی گذارده می گوید سرکار آقا امر فرمودند که آن را بین دوستان قسمت نمائید جناب فروغی می پرسد سرکار آقا کیست؟ پسر میرزا محمّد علی می گوید آقای غصن اکبر. آن مرد شجاع و دلیر سری تکان داده و می گوید آقا یکی است و او غصن اعظم حضرت عبدالبهاء است و بلافاصله اضافه می کند که هرکس عهد و پیمان حضرت بهاء الله را بشکند ولو دارای هر مقامی

باشد از درجه اعتبار ساقط است "غصن خشك شده لایق نار است" و دستور می‌دهد سینی نارنگی را با خود ببرد اما در قلبش نگران می‌شود زیرا هنوز پرده از راز ناقضین برداشته نشده بود و آنها علناً از جرگه مؤمنین جدا نشده بودند آیا او کار خلافی انجام داده بود؟

اما وقتی که به حضور حضرت عبدالبهاء رسید از تبسم هیکل مبارک دریافت که کارش صحیح بوده، حضرت عبدالبهاء یکی از نارنگی‌ها را از سینی برداشته پوست کنده آن را به جناب فروغی عنایت می‌فرمایند.

در یکی از الواح نازله به افتخار جناب فروغی از كلك میثاق لقب "قائد جیش عرمرم و سردار اعظم" به ایشان اعطاء می‌گردد در همان اوان که این لوح را زیارت می‌کند در مسافرخانه ارض اقدس شبی با عده‌ای از احباب استراحت کرده بود، نیمه‌های شب یکی از احباب بیدار شده می‌بیند که جناب فروغی با لباس خواب و سر و پای برهنه با حالت وجد و شعف مشغول رقص در میان اطاق که همه جایش بستر گسترده شده با احتیاط از میان رختخوابها خود را به این طرف و آن طرف می‌اندازد و پیوسته با خود آهسته می‌خواند که سردار اعظم، قائد جیش عرمرم.

جناب فروغی به امر مبارک ابتداء به پورت سعید و سپس به اسکندریه رفت هنگام توقف در اسکندریه نامه‌ای از حاجی میرزا حسن خراسانی ساکن مصر دریافت نمود که ما و جمیع احباء منتظر قدوم شما هستیم. جناب فروغی در جواب نوشت که من نوکرم و بدون اذن مولایم کاری انجام نمی‌دهم.

وقتی که این جواب به مصر رسید حاجی میرزا حسن عریضه‌ای به محضر مبارک نوشت و استدعا نمود اجازه فرمایند که جناب

فروغی چندی در آن بلد توقّف نماید بر اثر این عریضه حضرت عبدالبهاء لوحی به افتخارش نازل فرمودند قوله الاحلی:

”دیدنی از کنعانیان مصر فرمائید“ لذا جناب فروغی حرکت نمود و در اولین محفل و مجلس با شکوه که در منزل حاجی میرزا حسن منعقد و به وجود حضرت ابوالفضائل آراسته شده بود شرکت کرد. در آن حفله نورانی جناب فروغی رشته سخن به دست گرفته بیاناتی درباره اثبات عهد و میثاق الهی و توجه به مرکز پیمان و ابطال حرف ناقضین ایراد نمود و چون خیلی بی‌پروا و بدون حکمت صحبت میداشت و رعایت همه جانبه نمی‌کرد حضرت ابوالفضائل در صدد برآمدند که به او بفهمانند پرده دری و بی‌پروائی دور از حکمت است ولی جناب فروغی از این تذکر برآشت و گفت هنوز در میدان سخنرانی اسب من از جولان باز نمانده که بگویم یا ابوالفضل ادرکنی گذشته از این مگر نمی‌دانید که حضرت عبدالبهاء در لوحی به من فرموده اند ”کن قائد هذا الجیش العرمرم“ حضرت ابوالفضائل چون نام لوح و عبارت آن را شنید به کمال خلوص از جای برخاست و به جناب فروغی نزدیک شده گفت اول کسی که زانوی این سردار را ببوسد منم جناب فروغی هم بپاخواست و آن دانشمند ارجمند را در آغوش کشید و هر دو به کمال محبت روی یکدیگر را بوسیدند.

آن فارس میدان عبودیت پس از مدتها دوری از وطن به ایران بازگشت یاران طهران به پاس احترامش جلسات عظیم برایش تشکیل دادند تا از مشاهدات خود از ارض اقدس و از پیشرفت‌های امر مبارک و همچنین از رفتار ناقضین برایشان صحبت کند حکمران طهران نایب السلطنه چون از تشکیل چنین جلساتی مطلع گشت جاسوسانی فرستاد تا عده حاضر در جلسات را تخمین زده، بهائیان تازه وارد را شناسائی نمایند وقتی که به اطلاع کامران میرزا نایب السلطنه



رساندند که ۹۰۰ جفت کفش در بیرونی اطاق موجود و سخنران جناب فروغی است فوراً گماشتگانی جهت دستگیری ایشان اعزام داشت. اما جلسه ختم و بجز خادم ایشان سید علی کسی دیگری را نیافتند کامران میرزا به سید علی دستور داد که فوراً به منزل رفته به اطلاع آقاایش برساند که نایب السلطنه قصد ملاقات ایشان را دارد. جناب فروغی مدت دو روز به حکومت رجوع نمود ولی نایب السلطنه هر بار به بهانه ای از دیدار آن دلاور دوران طفره رفت و از پذیرفتن او خودداری نمود تا این که روز سوم جناب فروغی سوار اسب خود شده و در حالیکه شخصی به نام ابوالقاسم خمار که مردی شرور و به تازگی ایمان آورده بود دهنه اسب را در دست داشت وارد دارالحکومه گردید.

نایب السلطنه وقتی باخبر شد تعجب نمود که چگونه جناب فروغی جرئت کرده که به دارالحکومه بیاید در صورتی که ممکن بود جانش در خطر باشد او تصور می‌کرد که جناب فروغی در گوشه‌ای پنهان شده است تا خود را در معرض خطر نیاندازد.

در گوشه سالن جناب فروغی با نایب السلطنه روی فرشی نشسته به گفتگو پرداختند کامران میرزا اشاره به حضرت بهاء‌الله کرده گفت "میرزا حسینعلی" که ناگاه جناب فروغی عصبانی شده اشاره به چاقوئی که در سینی با کاهو و سکنجبین بود نموده از فراشان درخواست کرد که چاقو را به مشارالیه بدهند نایب السلطنه از این موضوع تعجب کرد و علت این درخواست را پرسید جناب فروغی با صلابت و هیبتی که مخصوص خودشان بود گفت می‌خواهم گلوی خود را ببرم تا از خونس بیاشامید شاید خونخواری شما نسبت به این طایفه تسکین یابد.

کامران میرزا چون چنین دید با نرمش خاصی رشته سخن

را به دست گرفته پرسید نظر شما درباره ایشان چیست؟ آن مرد دلیر پاسخ داد که حضرت بهاء‌الله مانند همه انبیاء دو جنبه دارند یکی جنبه بشری مثل من و شما و دیگری جنبه الهی مانند همه پیغمبران. نایب السلطنه مجدداً پرسید که به من خبر داده اند که شماها سبب شرارت و اغتشاش می‌گردید جناب فروغی بلافاصله جواب می‌دهد که شما کلیه کتب این طایفه را دارید و به راحتی میتوانید آن را مطالعه نمائید و بر اثر اطلاع از مندرجات آنها به خوبی درخواهید یافت که مقاصد و مآرب این قوم چیست؟

در این حال به فراست درمی‌یابد که مطلب بعدی نایب السلطنه چیست لذا در دنباله سخن اضافه می‌کند که در همه جوامع آدم خوب و بد هست برای همین منظور ما این گونه جلسات را می‌گیریم تا با تربیت و هدایت آنان از شرارت دست بردارند ما به آنها درس محبت و اتحاد می‌دهیم و به آنها می‌آموزیم که چگونه با مردم رفتار کنند اگر در گذشته بابیان در اثر عدم اطلاع کافی از دستورات سوءقصدی به جان شاه کردند از آن به بعد دیگر تکرار نخواهد شد زیرا با شرکت در اینگونه جلسات از اهداف این ظهور مطلع گشته گرد اعمال ناشایسته نخواهند گشت.

نایب السلطنه از سخنان جناب فروغی خوشش آمده و تحت تأثیر آن قرار گرفته بود با اظهار خرسندی و رضایت به ایشان می‌گوید حال مطمئن شدم برو و به آنها بگو که به تشکیل جلسات خود ادامه بدهند و مطمئن باش که از این به بعد کسی مزاحم آنها نخواهد شد. وقتی که جناب فروغی از دارالحکومه بیرون می‌آید می‌بیند که ابوالقاسم خمار نوکرش در گوشه باغ پشت درختی خود را پنهان نموده وقتی علت را می‌پرسد ابوالقاسم می‌گوید که چون نگران حال شما بودم که مبادا نایب السلطنه نقشه شومی برایتان

طرح کرده باشد هفت تیر خود را آماده کرده بودم تا نایب السلطنه را هدف قرار داده او را به قتل برسانم. ولی اکنون که شما را سالم می‌بینم استدعای عفو دارم جناب فروغی در پاسخ می‌گوید که جواب این تقاضا برای من آسان نیست در اولین فرصت که حضور حضرت عبدالبهاء رسیدم جریان را به عرض خواهم رساند.

روزی جمال بروجردی در مورد حضرت عبدالبهاء جسارتی نمود او که در آن زمان یکی از اعظام احباب بود و در بین دوستان مقام والائی داشت گفت که هیکل مبارک در موردی اشتباه کرده جناب فروغی از این جسارت و مطلب بی‌ربط خشمگین گردید فوراً از جای برخاست و مخده زیر پایش را کشید و او را به زمین انداخت و گفت گستاخی را به حدی رسانده‌ای که چنین آیات واضحی را اینطور معنی میکنی.

پس از مدتی راهی عشق آباد گشت در جمع احباب جوانی بود که گناهی مرتکب شده بود لذا دوستان از جناب فروغی درخواست کردند که او را نصیحت کرده درسی به او بیاموزد وقتی آن جوان را به حضور جناب فروغی آوردند جناب ایشان سیلی محکمی به صورتش نواخت آن جوان علت سیلی را دریافت و فوراً با اظهار پشیمانی کیسه‌ای از پول نقره تقدیم ایشان نمود تا هر وقت جناب فروغی به ارض اقدس رفت از جانبش تقدیم حضور حضرت عبدالبهاء گردد.

زمانی که جناب فروغی در ارض اقدس تشریف داشتند حضرت عبدالبهاء از او سؤال می‌فرمایند بگو ببینم در قصر حکومتی نایب السلطنه به ابوالقاسم خمار چه گفتی؟ جناب فروغی پاسخ داد که منوط به اراده مبارک کردم در این وقت حضرت عبدالبهاء فرمودند که عنایت مرا به او ابلاغ کن و بگو از خطایای گذشته او صرف‌نظر

کردم و آنها را بخشیدم. مجدداً هیكل مبارك سؤال می‌فرمایند با آن جوان خاطی در عشق آباد چه کردی جناب فروغی پاسخ داد که در حضور جمع او را تنبیه کردم حضرت مولی الوری فرمودند کار بدی کردی اینگونه تنبیه باید در پنهان انجام گیرد نه در حضور مردم ولی خداوند گناه تو را هم بخشید. بار دیگر حضرت عبدالبهاء از ایشان پرسید که با جمال بروجردی چه کردی ایشان جواب داد که چون لوح مبارك را به دلخواه خود معنی کرد مخده از زیر پایش کشیدم ، هیكل مبارك فرمودند جمال مبارك از کاری که کردی راضی است چون که او به دسته ناقضین پیوست به احباء بگو با او مراوده و مکالمه ننمایند زیرا او از جامعه امر اخراج گردید.

جناب فروغی از ارض اقدس به ایران بازگشت و به دستور حضرت عبدالبهاء به هر کجا که سفر نمود بشارت امری را به سمع دوستان رسانید و مشغول سیر و سفر تبلیغی شد که در نتیجه شور و شغف زایدالوصفی در بین جامعه ایجاد گردید. ایشان در طهران عنایت مبارك را به ابوالقاسم خمار ابلاغ کرد.

جناب فروغی پس از چند سال مجدداً به ارض اقدس سفر نمود در این شرفیابی حضرت عبدالبهاء به او انذار فرمودند که به زودی مورد ستم اعداء واقع خواهی شد و ضرب و شتم خواهی دید و از خبر تیراندازی به ناصرالدین شاه او را آگاه فرمودند و دستور دادند که به احباء توصیه نماید که مواظب خود باشند.

پس از بازگشت به ایران به ملاقات احبای آباده رفت در آن محلّ مورد هجوم اعداء واقع گشت و کتک مفصلی خورد، فقط توانست جانش را نجات دهد و به طهران رفت در آنجا واقعه تیراندازی به ناصرالدین شاه توسط یکی از مریدان سید جمال الدین افغانی اتفاق افتاد که منجر به مرگ آن پادشاه ظالم شد و مظفرالدین شاه روی

کار آمد در این زمان بود که جناب فروغی به حضور ملوکانه بار یافت و مدّت دو ساعت راجع به عقاید و نوایای اهل بهاء و تعلیمات امر با وی مذاکره نمود که مورد توجه شاه قرار گرفت قول همه گونه مساعدت و پشتیبانی و حفاظت از احباب را داد و خاطر نشان کرد که احباء محفوظ و مصون خواهند بود.

حضرت عبدالبهاء در مورد این ملاقات بیانی به این مضمون

می‌فرمایند: (ترجمه)

”ملاحظه فرمائید که چگونه یکی از خدام جمال ابهی به حسب ظاهر تنها بدون یار و معین در برابر چنین شخصی به اثبات این امر اعظم پرداخت بطوری که باعث تعجب و شگفتی او گردید“  
(مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله صفحه ۱۵۷)

در این وقت جناب فروغی بیمار و بستری گردید پزشکان از معالجه او درماندند و بیم صعود او میرفت با این حال تقاضای تشرف کرد و با تنی رنجور به ارض اقدس وارد گشت با وجودی که خیلی ضعیف و ناتوان شده بود با تجویز حضرت عبدالبهاء سلامت کامل خویش را باز یافت و به دستور هیکل مبارک عازم طهران گردید و به نیت پاسخ گوئی به سخنان مجتهد یزد سید علی حائری به آن شهر سفر نمود ولی مجتهد مزبور به عنوان مریضی از روبرو شدن با ایشان استنکاف ورزید و حاضر نشد در ملاء عام با جناب فروغی مناظره نماید.

لذا از یزد به زادگاهش دوغ آباد به خراسان رفت در آنجا توسط مردم زجر و ستم دید و به زور از زادگاهش بیرونش فرستادند لذا مدتی به عشق آباد سفر کرد و مجدداً به مشهد بازگشت.

در اکتبر ۱۹۱۰ دو نفر از معاندین امر قصد جاننش نمودند و از نزدیک سه گلوله به او شلیک کردند با وجودی که سینه اش مجروح

گردید ولی از آن سوء قصد جان سالم بدر برد و زمانی که شرح واقعه را به حضور هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء معروض داشت يك لوح منیعی به این شرح به اعزازش نازل شد قوله التعالی:

مشهد، حضرت فروغی علیه بهاء الله الایهی

”هو الله ایها السهیم بعبدالبهاء فی عبودیه الربّ الکبریاء  
نامه مفصل آن حضرت وصول یافت و از قرائتش تأثیرات عظیمه  
حصول پذیرفت، فی الحقیقه دیده گریان است و قلب سوزان از این  
ظلم و عدوان که بر ثابت پیمان وارد شده. ای یار عزیز، ای دوست  
با وفا، سینه حضرت اعلیٰ را هدف این رصاص نمودند پس دلیل بر  
آن است که نظر عنایت شامل بود و فضل و موهبت کامل که آماج  
تیر جفا شدی و به این فوز و فلاح نائل گشتی. ای کاش آن تیر بر  
سینه عبدالبهاء بودالبته بسیار گوارا بود و لکن این مائده استقامت  
نصیب آن حضرت بود و این جام سرشار بهره قدوه ابرار ثابت شد  
که در عبودیت آستان مقدّس شریک و سهیمی و در بزم تجلی انیس  
و ندیم الحمد لله در جشن عاشقانی و شیدائی و سودائی دلبر مهربان.  
امیدوارم که به قربانگاه عشق شتابیم و سمّ بلا را مانند شهد وفا  
بنوشیم. حال تو موفّق شدی و مؤید گردیدی تا ما ببینیم که چه  
خواهیم کرد. چقدر تصادف عجیبی حاصل گردید که جشن و ماتم و  
سرور و غم و بزم و رزم در آن خاندان توأم گشت، جام فرح در دور  
بود و پیمانۀ فدا سرشار بزم طرب آماده بود و توهین و ضرب مهیا،  
انعکاسی از صحرای کربلا بود و صورتی در زیر از عالم بالا.

گر درّ عطا بخشد اینک صدفش جانها

ور تیر بلا آید اینک هدفش دلها

در وقت واحد هر دو حاضر و مهیا شد... و لکن تصور مفرما  
که آن تیر بر سینه آئینه تو بود فی الحقیقه آن سهم مسموم بر

صدر مهموم عبدالبهاء بود و دلیل مقرّبی درگاه کبریا و برهان ثبوت بر امر خداوند یکتا. فوالذی نفسی بیده ان ملاء الاعلی علی یتمنون هذا البلاء و هواتف الغیب من ملکوت الابهی ینادی بشری لك ثم بشری بما سرعت فی میدان الفداء فی سبیل رب الوفا و علیک البهء الابهی“ (پیام بدیع شماره ۶۹ صفحه ۴)

و در زمانی که در بشرویه خراسان در معرض هجوم عوام مردم بوده اند که با سنگ و چوب و چماق به ایشان حمله شد این لوح مبارک به افتخارش عزّ نزول یافت:

حضرت فروغی علیه بهاء‌الله الابهی

”هوالله یا حضرت فروغی زحمات مفصله و مشقات معضله و مهاجمات متتابعه و اذیات مترادفه و سب و طعن و لعن در سبیل جمال مبارک نوش جانت باد از پیش مرقوم گردید که علی العجاله عمامه مجلله مکله سبب شد که رأس مبارک که سراج نهی و مصباح هدی است از باد چماق محفوظ و مصون ماند“

(پیام بدیع شماره ۶۹ صفحه ۵)

پس از این واقعه سوءقصد مدّت کوتاهی به فروغ آباد رفت سپس عازم عشق آباد و از آنجا به مصر رفت و به حضور حضرت عبدالبهاء نائل گشت و مأمور شد که به حیفا رفته خبر مراجعت هیکل اطهر را به عائله مبارکه برساند.

حضرت عبدالبهاء پس از سه سال دوری از ارض اقدس در دسامبر ۱۹۱۲ به حیفا برگشتند جناب فروغی پس از آن مأموریت از حیفا به طهران سفر نمود و مجدداً در شهر مشهد مورد سوءقصد قرار گرفت تا آن که به دوغ آباد رفت در آن محل نیز از آزار دشمنان در امان نبود.

حضرت ولی مقدّس امرالله در لوح قرن دربارہ جناب فروغی

می‌فرمایند:

”در همین اوقات بود که تحیت‌الله اکبر به تحیت‌الله ابهی تبدیل شد و تکبیر جدید دفعهٔ واحده بین دوستان ایران و یاران ارض سرّ معمول گردید و اولین نفسی که بنا بر تذکر نبیل ذکر الله ابهی را در مهد امرالله بلند نمود جناب ملا محمد فروغی یکی از مدافعین قلعه شیخ طبرسی بود“

(قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۱۹)

آخرین بار که به ارض اقدس سفر نمود در زمان حضرت ولی مقدّس امرالله بود داستان این شرفیابی را جناب ابوالقاسم فیضی ایادی محترم امرالله با قلمی شیوا در کتاب قافله سالار بندگی چنین نقل فرموده‌اند:

”جناب فروغی که از اجله احبای خراسان و درصف اول مبلغین و مجاهدین امر حضرت ربّ منان بودند و از مدافعین غیور و پرشور آئین حضرت حیّ غفور به شمار می‌آیند دارای جوش و خروشی مخصوص به خودشان بودند، از هیچ صدمه‌ای رنجور نمی‌شدند و حادثه‌ای نبود که ایشان را بترساند و یا از خدمت باز دارد.

با چنین غیرت و همّت و حمیتی کمی بعد از صعود حضرت عبدالبهاء بادیه‌ها پیمود که چشم عنصری را به زیارت آیت الهی در روی زمین قوت بخشد و قلب را بهجت و اطمینان و سلوان دهد. مدّت یک هفته از لسان مبارک کلامی نشنید جز شرح و بسط تحکیم اساسهای تشکیلات امریه و توسعه نطق امرالله در جمیع اکناف جهان و رقیت محضه در آستان حضرت حیّ منان. بالاخره روزی رسید که در اطاق پذیرائی روبروی حضرت ولی امرالله جالس گردید و با آن اندام جسیم و هیبت و هیمنه شگرفی که داشت در حال دلدادگی و بی‌خبری دستها را بر زانو گذارده و با صدای بلند و غرّاً عرض



کرد قربان در ایام حضرت عبدالبهاء شفاهی و کتبی به دریافت عنایات مفتخر می‌گشتیم ولی تا حال از لسان شکرین حضرت ولی امرالله چیزی عنایت نشده؟

هیکل مبارک با تبسمی جانانه در نهایت رقت و ملاطفت فرمودند "مثلاً درباره شما چه عنایت شده" جناب فروغی با همان مهیمن خود در پاسخ به عرض رساند به بنده خطاب فرموده اند سردار جیش عرمرم، حضرت شوقی افندی در نهایت مظلومیت جواب دادند "من یکی از افراد این جیش هستم چه بگویم" از این پاسخ آسمانی جناب فروغی بی‌نهایت متأثر گردید و ساکتاً صامتاً در محضر مبارک پیاده رفتند بالای کوه کرمل که به زیارت مقام اعلی مشرف گردند، در نقطه‌ای تنها خود را بر زمین انداخت و سجده کرد و پوزش طلبید و با اشک چشم همی گفت ببخشید نمی‌دانستم حال شناختم" (قافله سالار بندگی صفحه ۱۲۷)

کمی بعد از بازگشت از سفر ارض اقدس یکی از افرادی که به ایشان اظهار دوستی می‌کرد ضیافتی برایش تدارک دید اما به علت سمی که در غذایش ریخت منجر به مریضی و ناتوانی و سبب هلاکت آن عاشق صادق جمال مبارک گردید و ایشان در سنه ۱۲۴۶ هـ.ق. مطابق ۱ جولای ۱۹۲۷ به ملکوت ابهی صعود فرمود علیه رضوان الله و الثناء.

### منابع و مأخذ

تاریخ نبیل صفحات متعدّد

ظهورالحق جلد ۲ صفحه ۱۵۴

قافله سالار بندگی صفحه ۱۲۷

قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۱۹

مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۳۵۸

مجله پیام بدیع شماره های ۷۲، ۶۹

محاضرات صفحه ۶۵۹

مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله صفحه ۱۵۶

مصابیح هدایت جلد سوم

## جناب ملا علی اکبر شهیرزادی

جمال اقدس ابھی در لوحی دربارہ ملا علی اکبر شهیرزادی  
می‌فرمایند:

”یا علی علیک بهائی و عنایتی قد بعثک اللہ و اظہرک للقیام  
علی خدمۃ امرہ از اعظم خدمتها لدى اللہ تألیف قلوب و تحبیب  
نفوس بوده و هست در جمیع احیان به این امر اعظم و خدمت اکبر  
تمسک نما عنایت حق با تو بوده و هست“

(مؤسسہ ایادی امر اللہ صفحہ ۲۹۴)

ملا علی اکبر شهیرزادی که از کلك مطهر حضرت بهاء اللہ به  
نام علی قبل اکبر نامیده شده در خانواده‌ای معروف در شهیرزاد  
از استان خراسان حدود سال ۱۸۴۲ دیده به جهان گشود. پدرش که  
مجتهد آن قریه بود او را به مدرسه نهاد تا تحصیل مقدماتی خود  
را شروع نماید و سپس او را به مشهد مقدس فرستاد تا معلومات  
خویش را تکمیل کند. ایشان در یکی از مدارس مذهبی آن شهر به  
فراگیری صرف و نحو و فقه و عرفان و سایر دروس آن زمان مشغول  
شد تا در آینده از این راه باعث شهرت و اعتبار خانواده اش گردد  
اما او تشنه حقیقت بود و در همه ادیان شروع به تجسس و مطالعه  
نمود تا پی به حقیقت ببرد ولی متأسفانه هر چه بیشتر گشت کمتر  
یافت لذا بر سرگردانیش افزوده شد و حقیقتی نیافت.

حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرمایند:

”در آن بساط ها آن چه کوشید سیراب نشد و نهایت آمال و  
آرزو نیافت لب تشنه ماند و حیران و سرگردان“

(تذکرۃ الوفا صفحہ ۱۹)

تا آن که در سن ۱۹ سالگی بر اثر زیارت کتاب مستطاب ایقان

که در منزل یکی از اعیان در مشهد دید به حقیقت این امر واقف گردید و پس از مطالعه و مذاکره با مبلغین و ناشرین نفحات در سنه ۱۸۶۲ به درجه ایمان و ایقان فائز گشت.

در آن ایام او جزو مجتهدین بنام و صاحب اعتبار در مشهد مقدس بشمار میرفت و در تمام خطه خراسان آوازه علم و احاطه او در مسائل دینی شهره شهر شده بود با این حال اظهار ایمانش مدتی مکتوم ماند ولی پس از چندی آن راز از پرده بیرون افتاد و شهرت بهائی بودنش در شهر پیچید و انتصاب به امر جدید و ایمانش به حضرت بهاء‌الله بر ملا گردید و همه دانستند که مجتهد شهرشان بهائی شده.

حضرت عبدالبهاء در این بابت می‌فرمایند:

“مانند فواره به فوران آمد و به مثابه ماء معین حقایق و معانی جریان یافت... به ایمان و ایقان رسوای خاص و عام گردید. در کوچه و بازار به بهائی مشارالبنان گشت. هر وقت فتنه‌ای میشد اول او گرفتار میگشت و حاضر و مهیا بود زیرا نخورد نداشت. به کرات و مراتب به حبس و زنجیر افتاد و در تهدید تیغ و شمشیر بود... کار به جایی رسید که هر وقت ضوضاء بلند میشد جناب علی قبل اکبر عمامه بر سر می‌نهاد و عبا در بر میکرد و منتظر میشد که عوانان برانگیزند و فراشان بریزند و چاوشان به سجن و زندان برند ولی قدرت الهیه را ملاحظه کنید که با وجود این محفوظ و مصون ماند نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا”

(تذکره الوفا صفحه ۲-۲۱)

حضرت علی قبل اکبر که به واسطه علم و دانش و تقوی در بین مردم شهرت و اعتباری داشت اکنون که فهمیدند بهائی شده شاگردانش او را از مدرسه اخراج نمودند و به فتنه و فساد پرداختند



حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی معروف  
به حاجی آخوند، ایادی امرالله

به ناچار آن جان پاك به زادگاهش شه‌میرزاد برگشت اما مردم با او از در لجابت و خصومت درآمده افراد متعصب و جاهل را بر علیه او تحريك نمودند و در پی ضوضاء و غوغا مجبورش کردند تا از قریه بیرون رود لذا ترك وطن کرد و تنها و غریب راهی طهران گشت اما همان مدّت کمی که در شه‌میرزاد بود باعث شد تا خانواده اش مؤمن گردند و جمعی از منسوبین را نیز در ظلّ امرالله وارد کرد این عمل او مورد رضای جمال قدم واقع شد و در لوحی درباره او و خانواده اش می‌فرمایند: "یا علی قبل اکبر... امثال آن حضرت و بستگان ایشان فائزند به آن چه که نکر و فکر از احصای آن عاجز و قلم قاصر من یقدر ان یصف من قام علی خدمة من لاوصف له"

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۲۸۱)

الواح متعددی درباره او و خانواده اش عزّ نزول یافته که تعدادی از آنها در کتاب مؤسسه ایادی مندرج است، آن قهرمان میدان استقامت و شجاعت وقتی به طهران رسید دامنه فعالیت و خدمتش افزون گشت و شروع به تبلیغ جم غفیری نمود آنی آسوده ننشست و دمی را به هدر نداد و دقیقه‌ای بیهوده صرف نکرد.

با همه طبقات مردم معاشر و مصاحب شد و با جمعی از افراد مذاهب مختلف شروع به مذاکرات تبلیغی نمود تا آن که در طهران نیز مشهور و معروف گشت.

به فرموده حضرت عبدالبهاء:

"این شخص جلیل به تبلیغ جمی غفیر موقّق شد، گریبان به محبت الله چاك فرمود و در سبیل عشق چالاک شد، سرگشته و سودائی شد و مشهور به شیدائی"

(تذكرة الوفا صفحه ۲۲)

جناب شه‌میرزادی در سال ۱۸۶۸ به دستور مجتهد اعظم طهران حاجی ملا علی کنی به زندان افتاد و به مصیبت و بلا دچار

گشت در زندان چون مرغ گرفتار در بند بود و به شماتت و بدگوئی جاهلان مبتلا. این اولین حبس آن باسل مضمار حضرت احدیت بود متعاقباً در سالهای ۱۸۸۷، ۱۸۸۲، ۱۸۷۲ گرفتار بند اعداء و گروه نادانان گردید هر دفعه جان سالم از آن معرکه بدر برد.

حاجی ملا علی کنی که مجتهدی با نفوذ و نامدار آن زمان بشمار میرفت از جمله یکی از معاندین سرسخت و دشمنان پرکین امر اعظم است که با اقتدار و قدرتی که داشت به ایذاء و اذیت احباء همت گماشت و از لسان جمال مبارک اینگونه مورد عتاب و خطاب واقع گشت قوله جلّ ثنائه:

”قد نزل لعلّ علی کنی الذی یحکم فی الطاء هو البطاش ذوالباس الشدید ان یا علی قد بکی محمّد رسول اللّٰه من ظلمک بما اتبعت الهوی و اعرضت عن الهدی لاتفرح بما فعلت ان ربک لبالمرصاد قد افتیت علی من آمن باللّٰه فی هذا الیوم الذی فیہ اسود وجهک و جوه الذین نقضوا المیثاق قد جائکم البشیر و بشرکم بهذا الظهور الذی منه اضانت آلافاق انتم اعرضتم عنه کما اعرض الذین قبلکم“  
(مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۲۶۰)

حبس جناب شه میرزادی سه روز پس از ازدواجش با فاطمه خانم در سال ۱۸۷۲ میلادی اتفاق افتاد که این حبس دوم ایشان بود. این گرفتاری به دستور حضرت والا کامران میرزا حاکم طهران و نایب السلطنه به مدت ۷ ماه ادامه یافت که باعث حزن اندوه فراوان نوعروس و دیگر بستگان آن عاشق جمال ابهی گردید زیرا جنابش را در دخمه تنگ و تاریک در حالی که زنجیر به گردن و پا در کند بود قرار دادند و به انواع ظلم و ستم معذب ساختند ولی آن شهبسوار میدان وفا از این همه اضطهادات بیگران شکوه و گله ننموده بلکه بر استقامتش افزود تا آن که به واسطه اتّفاقی که بر

سلطان ایران وارد آمد کلیه زندانیان منجمله جناب شهمیرزادی از حبس نجات یافت جمال ابهی در لوح منیعی اشاره به همین زندانی شدن ایشان می‌فرمایند:

”قد ارتفع النداء مرة بعد مرة من الفردوس الاعلی و بشرنا باقبال حضرت علی قبل اکبر الی السجن فی سبیل الله مالک القدر طوبی له نذکره و نحبه لوجه الله ربّ العالمین كذلك نطق لسان العظمة و اخبر الكل بما اکتسبت ایدی الظالمین“

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۲۹۱)

شرح واقعه خلاصی از زندان در کتاب مؤسسه ایادی به تفصیل آمده است که در این مقام مختصری از آن ذکر می‌گردد.

”روزی فاطمه خانم نوعروس جناب شهمیرزادی که فقط سه روز با شوهرش بسر برده بود به ملاقات شوهرش به زندان رفت در آن دیدار نوعروس خیلی اظهار دلتنگی کرد. جناب شهمیرزادی به ایشان دلداری داده می‌گوید محزون مباش خدا قادر بر نجات ماست و مایه تسلّی خواهد گشت وقتی فاطمه خانم به منزل مراجعت می‌نماید به او خبر می‌دهند که شاه از اسب به زمین افتاده و بر اثر تلقین اتابک اعظم که به شاه گفته که آه زندانیان باعث این حادثه شده کلیه زندانیان آزاد گردیدند دیگر معلوم است که شادی نوعروس و خانواده تا چه حدّی بوده است.

حضرت بهاء‌الله اشاره به همین آزادی در لوحی می‌فرمایند:

”یا ایها المسجون فی سبیلی ان استمع ندائی انه یدکرک فی حین احاطة الاحزان من کل الاشطار انه اخرجکم من السجن لیعلم الغافلون انهم غیر معجزی الله... قد ورد علیکم فی سبیلی ما ناح به قلمی و صاح من طاف حول عرش العظیم... اشراقات شمس عنایت حق از کلمات درّیات واضح و مبرهن است قسم به مقصود



من فی السموات و الارض این کرة دربارہ مسجونین نازل شد آن چه که هر ذی وجودی رجای حبس نمود"

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۲۹۲)

پس از رهائی از زندان بعد از دو ماه توقّف جهت تبلیغ و دیدار دوستان و احباء به مازندران سفر نمود این سفر به مدّت سه ماه به طول انجامید و باعث ایمان و تصدیق عدّه‌ای گشت و جم غفیری مؤمن و موقن شدند.

این سفر پرثمر جناب شه میرزادی مورد توجه و عنایت حضرت بهاء الله واقع شد و لوح منبعی به افتخارش نازل گردید که قسمتی از آن در ابتداء شرح حالش آمده. پس از مراجعت به طهران عازم ارض اقدس گردید تا به زیارت محبوب آفاق نائل شود در آن بساط دل و جانش را از بشارات حضرت دوست ترو تازه نمود و برای مدّت ۶ ماه در حضور مظلوم آفاق به شرف لقاء و عنایات لاتحصی مفتخر بود.

حضرت بهاء الله اشاره به مدّت تشرفّ آن حبیب فرموده

می‌فرماید:

" آن جناب دو کرة به ساحت اقدس فائز و مدّتی متوقّف، سلوک و اطوار را از هر جهتی ملاحظه کرده‌اید اگر نفسی در آداب و سلوک حقّ تفکر نماید به کلمه مبارکه انک انت العلیم الحکیم ناطق شود"

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۲۹۵)

پس از مراجعت از ارض مقصود مجدداً شروع به فعالیت تبلیغی نمود و سیر و سفر آغاز کرد تا آن که در سال ۱۸۸۲ به دستور کامران میرزا به زندان افتاد در این موقع جمعی دیگر از احباء به دستور حکومت به زندان گرفتار شدند این حبس مدّت دو سال به طول انجامید تا آن که بیگناهی احباء ثابت شد و آن جمع

بیگناه از آن زندان خلاص شدند.

مرتبه سوم در سال ۱۸۸۷ مجدداً در پنجه خونخوار نایب السلطنه کامران میرزا که عداوت بی‌حد نسبت به امر داشت گرفتار گشت در آن مدت که دو سال در حبس بود با جناب حاجی ابوالحسن اردکانی معروف به حاجی امین در یک زنجیر اسیر بود حضرت عبدالبهاء درباره آن حبس در کتاب تذکرة الوفا می‌فرمایند:

”شمائل آن وجود مبارک با شمائل حضرت امین جلیل در زیر زنجیر سبب عبرت هر سمیع و بصیر است که این دو وجود مبارک چگونه در حالت تسلیم و رضا در تحت سلاسل و اغلال نشسته‌اند و به نهایت سکون و قرار هستند“ (تذکرة الوفا صفحه ۲۲)

این دو بهائی سرشناس که همراه عده‌ای از افراد مخالف شاه در زندان قزوین بسر می‌بردند در نهایت مشقت و تعب بودند.

حضرت بهاء‌الله در لوح دنیا که به اعزاز آقا میرزا نورالدین

نازل می‌فرمایند:

”حمد و ثنا سلطان مبین را لایق و سزااست که سجن متین را به حضور حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود و به انوار ایقان و استقامت و اطمینان مزین داشت علیهما بهاء‌الله و بهاء من فی السموات و الارضین...“

(مجموعه الواح، لوح دنیا صفحه ۴۶)

جناب حاجی آخوند یکی از چهار ایادی منتخب حضرت بهاء‌الله بود که با سایر ایادی در تشکیل محفل در طهران مشارکت داشت این مجمع که به مجلس شور ایادی معروف بود در اوایل علاوه بر چهار ایادی امرالله که عضو ثابت بودند به اقتضای زمان ۱۸ یا ۱۵ یا ۱۲ نفر را تعیین می‌کردند و نظامنامه محفل خود را خود محفل می‌نوشت و تصویب و اجراء میکرد تا بدایت مشروطیت که

امر مبارک حضرت عبدالبهاء به انتخاب عمومی نازل شد. ناگفته نماند که در سال ۱۳۲۴ هجری قمری نظامنامه ای تحت عنوان انجمن مشورت اهالی امر در طهران و سایر بلاد ایران تدوین شد و به امضاء آقایان ایادی امرالله حضرات علی قبل اکبر، و ابن ابهر رسید و منتشر و مجری گردید که شامل ۵۱ فصل منجمله در فصل ۱۶ مقرر میدارد که در انجمن ایادی به منزله رئیسند، ظاهراً در آغاز حضرات ایادی هر یک دارای دو رأی بودند تا آن که این بیان مبارک از حیفاً رسید.

“در چند سنه پیش چنین به نظر آمد که هر یک حکم دو رأی داشته باشند یا بیشتر و این را من فکر کردم محض محبت ولی بعد ملاحظه کردم که در مستقبل به کلی شریعة الله مستحیل می‌گردد زیرا بعد اصحاب نفوذ از ملوک و غیره یک وقتی پیدا خواهند شد و این را قیاس خواهند نمود و هر یک از برای خویش تعداد آراء بلکه تا صد قرار خواهند گذاشت و به کلی مشورت را منسوخ و مهمل خواهند نمود و اساس شریعة الله منهدم خواهد گشت لهذا موقوف نمود، ایادی امرالله الحمدلله مؤید به محبت عبدالبهاء هستند و این از هزار رأی بهتر است” (مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۳۵)

جناب حاجی آخوند در سالهای ۱۸۷۲، ۱۸۸۸، ۱۸۹۹ به ارض اقدس سفر نمود و به تقبیل آستان مبارک و زیارت اعتبار مقدسه نائل گشت در یکی از این سفرها موفق گردید که یگانه رسم حضرت ربّ اعلی را که آقا بالا بیک شیشوانی از هیکل مبارک ترسیم کرده بود تقدیم حضرت عبدالبهاء نماید که مورد عنایت و الطاف در ساحت مقدس گردید.

در سال ۱۲۸۸ هجری قمری که بر اثر انذار حضرت بهاء‌الله قحطی و گرسنگی در ایران شدت یافت جناب شه میرزادی عریضه ای

به ساحت اقدس جمال قدم تقدیم داشت و شفاعت نمود که دفع بلا شود و در جوابش این لوح امنع اعزّ نزول یافت:

”و این که در تنگی و قحطی ایران مرقوم فرموده بودید این از وعده الهی بود در الواح چنانچه در همین سنه که لوح منیع به ید بدیع ارسال شد در الواح ذکر شدائد و بلایا و قحط آن دیار تصریحاً نازل شده و وعید الهی کل را احاطه نموده... اگر نظر به ملاحظه احباب نبود کل هلاک می‌شدند و لکن بعد از وصول مکتوب آن جناب تلقاء عرش حاضر شدم و استدعای آن جناب را معروض داشتم، فرمودند شفاعت ایشان قبول شد سوف یرون انفسهم فی رخاء مبین“ (مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۲۸۶)

از جمله خدمات پرارزش ایشان شرکت در حمل عرش مطهر حضرت نقطه اولی است که شرح کامل آن در کتاب مؤسسه ایادی آمده که در اینجا خلاصه شده.

در سال ۱۲۸۴ هجری قمری زمانی که حضرت بهاء‌الله در ادرنه اقامت داشتند لوحی به افتخار جناب شهمیرزادی و جمال بروجردی نازل گشت که عرش مقدّس را از امامزاده معصوم به نقطه دیگری حمل نمایند آن دو نفر فی‌الفور صندوق حاوی عرش ربّ اعلی را از امامزاده معصوم حرکت داده به طرف شاه عبدالعظیم رهسپار شدند اما چون در آن محلّ جای مناسبی نیافتند در مسجد ماشاء‌الله که مسجدی خرابه بود در میان دیواری پنهان نمودند، صبح روز بعد که به زیارت محلّ رفتند دیوار را شکافته دیدند ولی جسد مطهر را دست نخورده یافتند لذا فوراً به طرف طهران حرکت کرده در منزل میرزا حسن وزیر گذاردند. پس از مدّتی خدّام امامزاده معصوم به تعمیر امامزاده پرداختند و آن را تجدید بنا کردند در این وقت سرّ امریه جمال مبارک در انتقال عرش حضرت اعلیٰ معلوم گردید.

حضرت علی قبل اکبر منزل میرزا حسن وزیر را اجاره کرد و مدت ۱۵ ماه به نگاهداری و مواظبت عرش مبارک اقدام نمود تا آن که رفت و آمد احباء به آن منزل زیاد شد ناچار ایشان طیّ عریضه ای از حضور مبارک کسب تکلیف نمود حضرت بهاء الله به ایشان دستور دادند که جسد مبارک را تحویل جناب حاجی شاه محمد منشادی ملقب به امین البیان بدهد او هم آن کنز ثمین را تحویل داد تا آن که پس از سالها به دستور حضرت عبدالبهاء در سال ۱۲۲۶ به جانب عکا حمل گردید.

حضرت عبدالبهاء درباره جناب شهمیرزادی می‌فرمایند:

”در ایام لقاء به نهایت شوق و شعف به ساحت اقدس شتافت و شرف مثول یافت و به نظر عنایت ملحوظ گشت و به عواطف رحمانیه مشمول، پس مراجعت به ایران کرد و در جمیع ایام به خدمت امر می‌پرداخت با ظالمان همیشه مجادله می‌کرد هر چه تهدید تخویف می‌نمودند در مقابل تشدید می‌کرد و شکست نمی‌خورد آن چه می‌خواست می‌گفت و از ایادی امرالله بود و در نهایت ثبات و استقامت“ (تذکره الوفا صفحه ۲۲)

و نیز در لوحی به بلایای وارده بر ایشان اشاره فرموده

می‌فرمایند:

”جناب مسجون سلاسل و اغلال در سبیل حضرت ذی الجلال

علی قبل اکبر علیه من کل بهاء اباه ملاحظه نمایند:

هوالبهی

ای ناطق به ثنای حضرت یزدان در موسم زمستان آن چه طغیان طوفان شدیدتر و باران و بوران عظیم تر در فصل نوبهار گلشن و گلزار طراوت و لطافتش بیشتر گردد و حلاوت و زینت چمن و لاله زار زیادتیر شود، گریه ابر سبب خنده گل گردد و دمدمه رعد

نتیجه‌اش زمزمه بلبل شود و شدت برد جمال ورد به بار آورد و طوفان سرد باغ را به شکوفه‌های سرخ و زرد بیاراید، اریاح شدید منتج نسائم لطیف گردد و باد صبا شمیم گل حمرا گیرد، سفیدی برف سبزی چمن شود و افسردگی خاک‌شگفتگی‌نسرین و نسترن گردد و پژمردگی شتا تری و تازگی بهاری شود و شدت سرما اعتدال هوا گردد، سرو ببالد، فاخته بنالد، بلبل بخواند، گل چهره برافروزد، لاله ساغر گیرد، نرگس مخمور گردد، بنفشه مدهوش شود، اشجار سبز و خرم شود و اوراق طراوت جوید، ازهار بدمد، اثمار نمودار شود، گلشن مجلس انس شود و چمن محفل قدس گردد.

جمیع این فیوضات و تجلیات بهار اثر مصیبات زمستان است و کل سرور و حبور گلشن و گلزار از اثر برودت فصل شتا، لهذا ای اسیر سلاسل و اغلال و رهین وثیق و سجن در راه پروردگار، اگر چه در بلایای شدیدۀ افتادی و در رزایای عظیمه گرفتار شدی، کأس بلا نوشیدی و زهر ابتلاء چشیدی، بسا شبها که از ثقل اغلال نیارمیدی و بسا روزها که از اذیت اهل ضلال نیاسودی انیست صدمات قویه بود و جلیست بلیات شدیده، امیدواریم که این مشقات جسمانیه راحت و مسرت روحانیّه آرد و این آتش سوزان عوانان روح و ریحان قلب و وجدان آرد این عسرت علّت مسرت گردد و این زحمت باعث رحمت شود و این نعمت سبب نعمت جاودانی گردد و این تنگی سجن گشایش جهان الهی شود، قسم به سلطان وجود و عالم غیب و شهود که این بلیات سبیل محبوب از جان عزیزتر است و از شهد و شکر لذیذتر ع ع "

(مائده آسمانی جلد ۵ صفحه ۸۶)

جناب ملا علی اکبر شهمیرزادی که از جانب حضرت بهاء‌الله به لقب علی قبل اکبر مفتخر و به مقام ایادی منصوب گشته بود از

طرف حضرت ولی عزیز امرالله به حواری حضرت بهاء‌الله متباهی شد تا آن که در سال ۱۹۱۰ در طهران به ملکوت ابهی صعود فرمود و روح تابناکش به اوج عالم بالا پرواز کرد علیه بهاء‌الابهی.

### منابع و مأخذ

- امر و خلق جلد ۱ صفحه ۱۰  
 بهاء‌الله شمس حقیقت صفحه ۵۷۹ ، ۵۰۸  
 تذکرة الوفا صفحه ۱۹  
 ظهورالحق جلد ۲ صفحه ۴۸  
 مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۲۶۰  
 مائده آسمانی جلد ۵ صفحه ۸۶  
 مجموعه الواح ، لوح دنیا صفحه ۴۶  
 محاضرات صفحه ۴۲۱  
 مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله صفحه ۲۶۵  
 مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۲۸۶ ، ۲۷۱  
 نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله جلد ۴ صفحه ۲۹۴

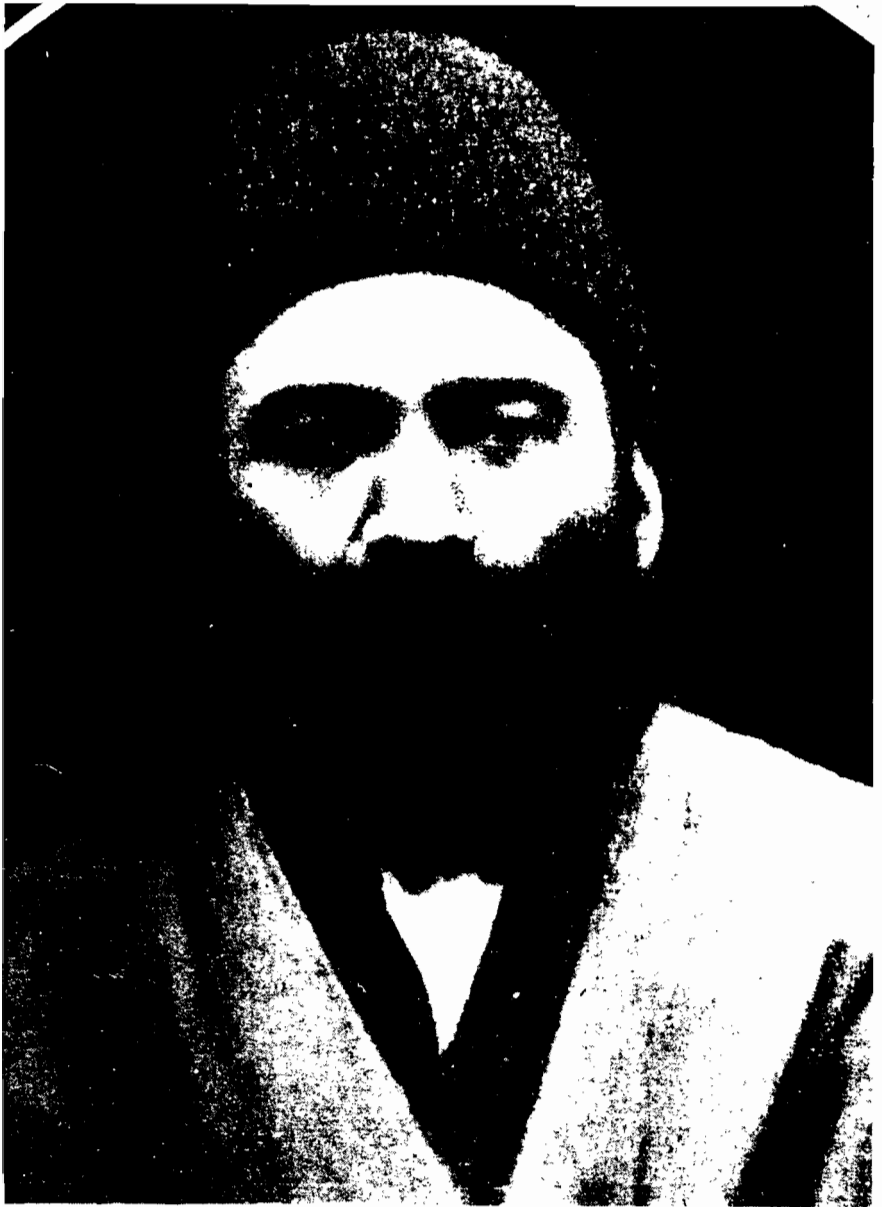
## جناب آقا محمد قائنی

حضرت عبدالبهاء درباره جناب آقا محمد قائنی می‌فرمایند:  
"حضرت ایادی امرالله علیهم نفعات الرحمن که به افق اعلیٰ صعود کردند از جمله جناب نبیل اکبر آقا محمد قائنی... حضرت نبیل اکبررایت هدی بود و آیت تقویٰ در امر مبارک جانفشانی کرد و در جانفشانی کامرانی نمود، از عزت دنیا گذشت و از مسند جاه و غنا چشم پوشید، از هر قیدی فراغت داشت و از هر فکری مجرد بود عالم و فاضل بود، در جمیع فنون ماهر. هم مجتهد بود و هم حکمی، هم عارف بود و هم کاشف در علوم ادبی فصیح و بلیغ بود و ناطقی بی‌نظیر"  
(تذکره الوفا صفحه ۱۲، ۱۱)

این کلمات گهربار که از فمّ مطهر طلعت عبودیت نازل شده مقام شامخ آن شیدائی جمال مبین را معین و قدر و منزلت والای آن آیت محبت و فضیلت را معلوم می‌دارد و به این شرافت عظمی نائل شد که شرح حالش به قلم مرکز میثاق در تذکره الوفا ثبت گردید.

آقا محمد قائنی که به فاضل قائن شهرت داشت پسر ملا احمد قائنی است که در ۲۹ مارچ ۱۸۲۹ میلادی در نَوفِرسْت نزدیک بیرجند از توابع قائن در استان خراسان در خانواده‌ای معروف به فضل و دانش دیده به جهان گشود. ابتداءً به جهت فراگیری علوم آن زمان به مشهد رفت و مدّتی در آنجا نزد مجتهدین درجه اوّل به کسب علم و فراگیری دروس آن زمان پرداخت و چون میل و رغبت شدید به تحصیل فلسفه در او پیدا گشت به سبزوار مراجعت کرد تا در محضر مرحوم حکیم سبزواری حاجی ملا هادی که از فلاسفه قرن نوزدهم ایران بشمار میرفت به تکمیل فلسفه مشغول شود مرحوم حکیم سبزواری که نامش از قلم اعلیٰ در لوح بسیط الحقیقه ذکر گردیده





آقا محمد قائنی ملقب به نبیل اکبر و معروف  
به فاضل قائنی، ایادی امرالله

از جمله اعظام علماء آن زمان بشمار میرفت که بسیاری از مجتهدین نامی در محضرش تحصیل کرده و کسب فیض نموده بودند.

جناب قاضی سپس عازم سامره شد تا در حوزه درس عالم شهیر شیخ مرتضی انصاری در نجف اشرف به تکمیل حکمت و مطالب عرفانی و معارف شیخیه و فنون ادبیه مهارت یابد و چون در درس و بحث ماهر گردید و تفوق تام نسبت به دیگر شاگردان یافت از طرف شیخ مرتضی انصاری که افضل فقهای شیعه در آن زمان محسوب میشد درجه اجتهاد گرفت و به مقام والای مجتهدی نائل گشت.

حضرت ولی مقدّس امرالله درباره شیخ مرتضی انصاری می‌فرمایند:

”حضرت بهاء‌الله در لوح سلطان مقامات این شیخ جلیل القدر را ستوده و آن نفس زکیه را در اعداد علمائی محسوب فرموده‌اند که در توصیف آنان از قلم ملّیک منان نازل 'علمائی که فی‌الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده‌اند ابدأً متعرض این عبد نشده‌اند' و حضرت عبدالبهاء نیز آن مجتهد بزرگوار را به عنوان 'عالم جلیل تحریر و فاضل نبیل شهیر خاتمة المحققین یاد فرموده‌اند.

(قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۱۵۷)

جناب قاضی در کربلا بود که توسط ملاحسین رشتی از امر مبارک مطلع گردید او مدّت ۶ سال در بغداد ساکن بود و در همین مدّت بود که با حضرت بهاء‌الله مواجه و ملاقات نمود و بطوری که جناب حسن بالیوزی ایادی عزیز امرالله در کتاب مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله نوشته‌اند آقا محمد قاضی تعریف کرده که اوایل ایّام که حضرت بهاء‌الله را ملاقات نموده پی به مقام والای مبارک نبرده و هر زمان که در جمع بابیان بوده خود را اعلم و

افضل از آنان می‌دانسته و در بحث و گفتگو توقّف خود را بر آنان حفظ می‌نموده تا این که يك روز جمال مبارك پرده از حقیقت امری برداشتند و چنان با نهایت قدرت و قوت بیان مطلب فرمودند که نبیل اکبر خود را فراموش کرد و پی به مقام حضرت بهاء‌الله برد و نیز تعریف کرده که يك روز به حضور مبارك مشرفّ بودم هیکل مبارك با تبسم و ملاطفت خاصی به من رو فرموده گفتند می‌دانی که در نظر مردم و حکومت ما گناهکار و یاغی هستیم و هر کس به دیدن ما بیاید او را سرزنش و ملامت می‌نمایند. چطور است که شما که مجتهد عالمی هستی جرئت کردید که به حضور ما مشرفّ شوی؟ و ترس از دست دادن مقام و منزلت خود را ننمودی سپس با نهایت لطف و عنایت فرمودند که شما میهمان ما هستید و به آقا جان دستور فرمودند که وسایل راحت مرا فراهم کند و به او فرمودند که کوشش لازم در رخاء و آسایش این شاگرد ممتاز شیخ مرتضی انصاری به عمل آید.

حضرت عبدالبهاء درباره جناب قائی می‌فرمایند:

”چون به نور هدی منور و مشام به نفحات قدس معطر شد شعله رحمانی گشت و سراج نورانی شد، وجد و طرب یافت، وله و شعفی دست داد مانند دریا به جوش آمد و به مثابه نهنگ دریای عشق پر خروش گشت“  
(تذکره الوفا صفحه ۶)

از طرف جمال اقدس ابهی مأمور به بازگشت به ایران شد و دستور یافت تا به خراسان سفر نماید پس از چندی عازم زادگاهش قائن گردید که مورد استقبال امیر قائن میرعلم خان و عموم مردم واقع گشت و چون از طرف استادش شیخ مرتضی انصاری لقب معتمد عظیم و مجتهد کامل معرفی شده بود امیر قائن حضورش را مغتنم دانسته به تکریم و تعزیز او پرداخت و چون نطقی فصیح و بیانی

بلیغ داشت مدتی مورد احترام و تجلیل همه بود تا آن که رازش آشکار گشت و سرّ نهانش بر ملا شد لذا مورد حسادت و بی‌مهری اهالی قرار گرفت.

هر کس از هر طرف او را مورد تمسخر و اذیت قرار داد و قضایا را به سلطان اطلاع دادند ناصرالدین شاه حس انتقامش شعله‌ور گردید، امیر قائن از ترس بازخواست سلطان دستور داد يك جفت چکمه پر از ریگ برگردن او انداختند و آن عاشق شیدائی را سراپا برهنه از شهر بیرون انداخته دستور داد او را به قلعه‌ای خارج بلد برده تازیانه زنند، اما آن روح مجرد تعرضی ننمود و ابداً فتور نیاورد بلکه با همه اضطهاداتی که بر او روا داشتند مقاومت فرمود تا آن که پس از چهل روز دستور داد او را به مشهد بفرستند.

در مشهد نیز آرام نگرفت بلکه شروع به تبلیغ کرد تا آن که در سال ۱۸۶۹ حاکم مشهد حسام السلطنه با علماء آن دیار همدست شده او را با مأمورین حکومتی روانه طهران کردند، در طهران نیز از اذیت و آزار اهل عدوان در مشقت و تعب بود و از جور و ستم مردم نادان معذب و ناراحت.

حضرت عبدالبهاء شرح آن احوال را چنین بیان می‌فرمایند:  
 "عاقبت آن واقف سرّ مکنون را از قائن سرگون نمودند، رهنمون به طهران شد و بی سر و سامان گشت، در طهران عوانان دست تطاول گشودند، فرآشان در جستجو بودند و چاوشان در هر کوی در گفتگو تا به دست آرند و عقوبت و شکنجه نمایند گاهی مانند آه مظلومان بر هر فرازی می‌شتافت و گهی مانند سرشک چشم ستمدیدگان به هر نشیبی می‌تاخت لهذا مجبور شد عمامه برداشت و کلاه بر سر گذاشت تا عوانان نشناسند و به اذیت و جفا برنخیزند"  
 (تذکرة الوفا صفحه ۸)

عاقبت الامر آن سراج نورانی حسب الاجازه هیکل اطهر جمال مبارک در سنه ۱۲۹۰ هجری مطابق سال ۱۸۷۴ میلادی عازم ارض مقصود شد و در قلعه عکا به حضور مبارک مشرف گردید و مورد عنایت واقع گشت و لوح حکمت یا حکماء به اعزازش نازل شد و به لقب نبیل اکبر مفتخر و متباهی گشت.

لوح حکمت از جمله الواح مهمه نازله از قلم اعلیٰ است که درباره آغاز خلقت به تفصیل شرح داده شده و وحدانیت الهی معرفی گشته و مطالبی راجع به امهات مسائل عالیه فلسفی و تاریخی در آن مندرج شده و نیز اسامی چند تن از فلاسفه الهیون قدیم از قبیل سقراط، افلاطون، ارسطو، مورطس، بقراط و فیثاغورث و غیره ذکر فرموده به سقراط لقب سید الفلاسفه عنایت گردیده و درباره او فرموده اند که سقراط عارف به حقایق مستوره از ابصار بوده و رمز اکسیر جوانی را کشف کرده بود او که از دنیا فارغ بود سر کوهی منزل داشت و مردم را به شناسائی خداوند دعوت می‌نمود و نیز درباره بقراط او را فیلسوف بزرگ نام برده‌اند. این لوح در کتاب مجموعه الواح مبارکه درج گردیده.

حضرت بهاء‌الله درباره این لوح امنع اقدس می‌فرمایند:

”رشحی از رشحات مستوره در بحر علم الهی در لوح مقدّس حکمت نازل شده طوبی لمن نظر و قرء“

(مانده آسمانی جلد ۴ صفحه ۱۹)

و نیز در لوح دیگری می‌فرمایند:

”در لوح حکمت تفکر نما فی کل آیه ستر بحر من البحور“

(آثار قلم اعلیٰ جلد ۷ صفحه ۱۱۲)

حضرت ولی مقدّس امرالله در لوح قرن می‌فرمایند:

”لوح منبع حکمت که در آن اساس فلسفه و حکمت حقیقیه

## الهیة تبیین گشته

(قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۰۵)

پس از چندی حسب الامر مبارک راهی ایران شد ابتداء به تبریز رفت و مدتی را در آن شهر گذراند و از آنجا به شهرهای مختلف سفر نمود از جمله به زنجان و قزوین و طهران و یزد مسافرت کرد و در هرجا شروع به تبلیغ و انتشار امر می‌نمود و البته با مخالفت مردم و مجتهدین روبرو می‌گشت.

جناب مالگیری درباره مسافرت ایشان به یزد چنین مذکور داشته‌اند:

”جناب آقا محمد قاضی از علمای معروف ایران که جمال مبارک جلّ ذکره و ثناء ایشان را نبیل اکبر خطاب فرمودند، در علم فقه و اصول و حکمت الهی احدی مانند ایشان نبود چون تصدیق به امرالله فرمودند از همه چیز منقطع گشتند و از چنین ریاستی گذشتند و بنای تبلیغ گذشتند و از وطن مألوف هجرت فرمودند، در هر شهری که وارد می‌شدند يك جوش و خروشی در بین احبای الهی حاصل می‌گشت چند سفر به یزد تشریف آوردند و هر سفری يك ماه یا کمتر توقّف می‌فرمودند و هر شب در يك محله از محلات دعوت می‌شدند و تشریف می‌بردند.

از اوّل مجلس تا سه چهار ساعت مسلسل صحبت می‌فرمودند و چنین نفس مبلّغ فصیح بلیغ نطّاقی در این ظهور اعظم دیده نشده است. خرد خرد علمای یزد بر بزرگی شأن و مقام و فضل و کمالات این شخص جلیل پی بردند. هر چند سنه که می‌گذشت ایشان سفری به یزد تشریف می‌آوردند و در نهایت ستر و خفا بودند ولی طولی نمی‌کشید که ورود ایشان بروز می‌کرد و ضوضاء پیش می‌آمد. ناچار در نصف شب به سمتی حرکت می‌فرمودند گویا زمین یزد

طاقت حمل چنین ثقل اعظمی را نداشت"

(خاطرات مال میری صفحه ۱۹)

در سنه ۱۲۰۹ به عشق آباد سفر کرد و آن زمانی بود که جناب ابوالفضائل گلپایگانی از سمرقند برای تجدید جواز اقامت خویش به عشق آباد مراجعت فرموده بود.

جناب ابوالفضائل که به رتبه فضل و دانش و کمال جناب قاضی بیش از همه آگاه بود احترامی زایدالوصف نسبت به ایشان برعی میداشت و هرگز در مجالس و محافل بر او سبقت نمی‌جست و ر سخن گفتن از او پیشی نمی‌گرفت. جناب گلپایگانی زمانی که در طهران با احباب معاشر و تحریر حقیقت می‌نمود و در مجلس بحث با مبلّغین وارد مذاکره می‌گردید شبی با جناب نبیل اکبر به مقام بیاحنه نشست و این گفتگو تا سحر ادامه داشت. هنگام صبحدم که محفل گفتگو خاتمه یافت جناب میرزا ابوالفضل با تحیر گفت که خدا شهادت می‌دهم که احدی را قدرت مقابله و مباحثه با این عالم بلیل نتواند بود.

نبیل اکبر در عشق آباد ساکن شد و جمعی را به زلال معرفت لله هدایت نمود پس در معیت جناب گلپایگانی رهسپار بخارا گشت در آن صفحات به نشر نفعات الهی مشغول گشت.

حضرت ولی مقدّس امرالله در مورد سفر سمرقند و بخارا نین می‌فرمایند:

"لازم است تأسیس مراکز جدیده بهائی و انتشار نفعات بحانی در بلاد شاسعه بخارا و سمرقند در قلب قاره آسیا را که اثر خطابات و تألیفات تحریر جلیل فاضل قاضی و مبلّغ شهیر نویسنده صاحب قلم امر جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی حاصل دیده متذکر شد"

(قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۵۷)

نبیل اکبر در بخارا بیمارگردید و در تاریخ ۶ جولای ۱۸۹۲ صعود فرمود و در همان جا مدفون گشت. حضرت عبدالبهاء درباره صعودش می‌فرمایند:

”در بخارا بینوا شد و به انواع صدمات مبتلا عاقبت در غربت آن کاشف راز به ملکوت بی‌نیاز شتافت“

(تذکرة الوفا صفحه ۱۰)

در کتاب گنج شایگان تألیف دانشمند فقید جناب عبدالحمید اشراق خاوری درباره احوال جناب فاضل قاضی مطالبی نوشته که قسمتی از آن چنین است يك ماه قبل از صعود جمال قدم لوحی از قلم مبارك به اعزاز نبیل اکبر نازل شد که در آن فرموده بودند ”نبیلی امشی علی اثر قدمی“ نبیل اکبر این اشاره را دریافت و فهمید که صعود حضرت بهاء‌الله نزدیک است و می‌گفت منم بعد از صعود هیکل مبارك وفات می‌کنم درست يك ماه بعد در ذی‌قعدة ۱۲۰۹ مطابق ۱۸۹۲ صعود مبارك واقع شد و يك ماه بعد هم در ذیحجه جناب نبیل اکبر صعود نمود.

حضرت عبدالبهاء چندی پس از صعودش طی لوحی به محفل روحانی عشق آباد دستور فرمودند که فوراً رمس جناب قاضی را از بخارا به گلستان جاوید عشق آباد منتقل سازند. محفل روحانی عشق آباد با اجازه حکومت رمس ایشان را از بخارا به عشق آباد منتقل و در گلستان جاوید دفن نمود، اما طولی نکشید که قبرستان بخارا به دستور حکومت ویران و خیابان اسفالته احداث نمودند و سرّ دستور مبارك به اینکه رمس ایشان منتقل شود آشکار گردید. آقا محمد قاضی که از قلم اعلی ملقب به نبیل اکبر و از خامه حضرت ولی امرالله از جمله حواری حضرت بهاء‌الله مفتخر شد در طول حیات پرثمر خویش پیوسته به اشاعه امر مقدّس جمال



ابهی مشغول و در مراتب زهد و تقوی معروف و مشهور بود این وجود نازنین که سر حلقه آوارگان و سرور آزادگان بود به شهادت مرکز میثاق بهاء حضرت عبدالجباء اهل حکمت اشراق رابه قواعد اشراقیون و اعظم شیخیه را به صریح عبارات شیخ و سید مرحوم، عارفان را به دلائل کشف و شهود و فقها را به آیات قرآن و احادیث ائمه هدی هدایت و دلالت می فرمود.

آثاری از جناب نبیل اکبر شامل چند مثنوی منظوم و اوراق منثور باقیمانده از جمله قصیده تائیه ای است که به سبک قصیده ابن فارض عارف مصری منظوم کرده و به خطّ خویش نوشته. و نیز رساله ای در اثبات این امر اعظم به رشته تحریر در آورده که حالیه در دست نمی باشد.

حضرت مولی الوری جلّ عزّ دربارہ آن رساله می فرمایند:

”رساله ای در نهایت بلاغت در اثبات امر تحریر نمود و ادله و براهین قاطعه تقریر کرد ولی در دست یاران نه امیدم چنان است که آن رساله پیدا شود و سبب تنبّه علماء و فضلاء گردد... الحمد لله خاتمة المطاف بادية اللطاف گشت علیه بهاء الله الابهی و نور الله مرقدہ بانوار ساطعة من ملکوت الابهی و ادخله فی جنة اللقاء و اخلده فی ملکوت الابرار مستغرقاً فی بحر الانوار“

(تذکرة الوفا صفحه ۱۲، ۱۰)

### منابع و مأخذ

آثار قلم اعلیٰ جلد ۷ صفحه ۱۱۲

بهاء الله شمس حقیقت صفحه ۲۷۵

تاریخ نبیل صفحه ۴۲۷-۲۲۶

تذکرة الوفا صفحات ۱۲-۱

خاطرات مالمیری صفحه ۱۹

زندگی ابوالفضائل گلپایگانی صفحات ۲۲۱، ۷-۲۲۶، ۴۸

قرن بدیع جلد ۲ صفحات ۲۵۷، ۳۰۵، ۱۵۷

گنج شایگان صفحه ۱۴۴-۱۳۹

مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۱۹

مجله عندلیب شماره ۱۴ صفحه ۱۴

مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله صفحه ۱۱۲

## حاجی میرزا محمد تقی افنان

حضرت عبدالبهاء درباره جناب افنان می‌فرمایند:

”از بدایت حیات تا نفس اخیر در خدمت تقصیر ننمود فاتحة الحیات انجذاب به نفحات اللّٰه و خاتمة المطاف اعظم خدمت به امر اللّٰه، خوش رفتار بود و خوش گفتار و خوش کردار، دقیقه ای در عبودیت فتور نداشت و به نهایت فرح و سرور به مهام امور میپرداخت“  
(تذكرة الوفا صفحه ۱۹۵)

جناب حاجی میرزا محمدتقی افنان که از طرف حضرت بهاء اللّٰه به لقب وکیل الحق مفتخر گشت فرزند خال اکبر حضرت نقطه اولی جناب میرزا سیدمحمد از تجار معروف شیراز است که کتاب مستطاب ایقان از قلم اعلیٰ در جواب سؤالاتش نازل گشت. میرزا محمد تقی در سنه ۱۲۴۶ هجری قمری در شیراز متولّد و مدّتی در آن شهر به تجارت مشغول بود و در بوشهر نیز به همین شغل اشتغال داشت سپس سال ۱۸۵۴ میلادی به یزد رفت و در آن شهر اقامت گزیده بساط تجارت و کسب به راه انداخت و با دختر عموی خود بی بی زهرا بیگم دختر میرزا حسن علی خال اصغر ازدواج نمود و تا سال ۱۲۱۹ هجری در یزد ساکن و بعد حسب الامر حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه به عشق آباد سفر نمود.

جناب افنان در ایّام طفولیت و جوانی در شیراز و بوشهر به زیارت حضرت اعلیٰ فائز گشت و در این شهر بود که توسط ملا محمد قزوینی درباره ظهور آن حضرت مطّلع و برای تحری و درک حقیقت بیشتر به بغداد سفر کرد. در آن سال که ۱۸۵۷ میلادی بود به حضور حضرت بهاء اللّٰه مشرف و پس از ایمان از لسان اطهر به لقب وکیل الحق مفتخر شد.

در یزد به واسطه حسن شهرت و معروفیت از طرف سفارتخانه روس به عنوان مشاور تجاری سفارت انتخاب گردید و در همین شهر بود که توسط سفارتخانه روس زمینی در عشق آباد خریداری نمود. با وجودی که از جمله تجار محسوب بود ولی پیوسته به عبودیت و خدمت و تبلیغ امرالله مشغول و با یار و اغیار مدام در تماس و گفتگو.

حضرت عبدالبهاء درباره آن نفس نفیس می‌فرمایند:

”از جمله نفوس زکیه و حقیقت نورانیه و جلوه رحمانیه حضرت حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل الدوله است. این فرع جلیل از افنان سدره مبارکه است و شرف اعراق با حسن اخلاق جمع نموده بود. نسبتش نسبت حقیقی بود و از جمله نفوسی بود که به مجرد قرائت رساله ایقان منجذب به نفحات الله شد و منشرح به ترتیل آیات الله، چنان به هیجان آمد که از ایران لبیک گویان در نهایت روح و ریحان به عراق شتافت.

آتش اشتیاق چنان برافروخت که کوه و بیابان طیّ کرد و تا ورود عراق آرام نیافت در دارالسلام به ساحت اقدس ماثول یافت و به اوج قبول رسید ولی به روحانیتی و ولهی و انجذابی و انقطاعی که وصف نداشت وجه مبارکش چنان نورانی و صبیح بود که احباء نام او را در عراق افنان ملیح گذاشتند فی‌الحقیقه نفس مبارکی بود و شخصی محترم“ (تذکره الوفا صفحه ۱۹۴)

جناب مالگیری در کتاب خاطرات خود درباره ایشان چنین

نوشته‌اند:

”جناب حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل الدوله نماینده رسمی دولت روس با نشان مخصوص و بیرق بالای سر درب خانه شریفشان ممتاز از دیگران بودند. فوالله الذی لا اله الا هو با یک



حاجی میرزا محمد تقی افغان  
معروف به وکیل الدوله

ادب و سکون و وقار و خضوع و خشوعی بین ناس حرکت می‌فرمودند و چنان رأفت و محبت و انصاف و مروت و فتوتی با خلق داشتند که جمیع خلق از دور که ایشان را هنگام عبور مشاهده می‌نمودند همانجا دستها از عبا بیرون آورده می‌ایستادند، چون عبور می‌فرمودند تعظیم می‌نمودند و می‌گذشتند.

باری هر مناقشه‌ای که بین تجّار از اختلاف حساب در امور تجارتنی و غیره حاصل می‌نمودند طرفین تصدیق ایشان را قبول می‌کردند.

روزی که نشان طلای بزرگ از طرف دولت روس برای ایشان رسیده بود چند نفر از تجّار را در بیت شریفشان دعوت فرمودند و دو ساعت این نشان را زدند بعد از آن دیگر هرگز این نشان را بر خود قرار ندادند.

در الواح مبارکه ایشان جمال قدم می‌فرمایند: "یا مظهر وقاری" در الواح دیگرشان می‌فرمایند "یا مظهر مظلومیتی" باری خود ثنا گفتن ز من ترك ثنا است.

آخر الامر بانی مشرق الانکار عشق آباد بودند"

(خاطرات مالیری صفحه ۱-۶۰)

جناب افنان در یادداشتهای خود که به تاریخ ۱۹۰۵ نوشته در مورد نحوه خرید زمین و چگونگی مباشرت به ساختمان مشرق الانکار در عشق آباد می‌نویسد:

"زمانی که اخوی حاجی میرزا محمد علی از سفر اول چین مراجعت نمود و به عشق آباد وارد شد این عبد نوشتم قدری املاک در عشق آباد بخرید. چند قطعه زمین و خانه و دکان خریدند و به حضور مبارک جمال قدم عرض نمودند، امر و مقرّر فرمودند زمینی که از اعظم نام خریده شده به جهت مشرق الانکار منظور باشد. تا

حیات بودند قدری عمارات و زمین مزبور مخارج داده ساخته شده بود و بعد از صعود مبارک احبای عشق آباد مکرر از حضور مبارک حضرت من اراده الله جلّ جلاله الاعظم استدعای ساختن محلی به جهت مشرق الانکار نموده اجابت فرمودند و به این عبد حقیر سراپا تقصیر تفضلاً و عنایتاً امر فرمودند از یزد به عشق آباد آمده زمین ابتیاعی از اعظم که مشرق الانکار مختصری بنا شده بر وجه اکمل و اتم ساخته شود و مخارج هر چه ممکن باشد چه از خود بوده باشد یا غیر مضایقه نشود.

املاکی که مرحوم اخوی خریده بودند بعد از وضع زمین اعظم باقیمانده املاک اخوی به اذن و امضاء تنها پسر اخوی آقا میرزا آقا به جهت خرج مشرق الانکار فروخته شد که تخمین قیمت اراضی و مخارج اولیه که بنا شده بود اکثر از ۲۰ هزار منات علاوه نبود کمتر نبود باقی خرج یا از آستانه مبارکه بود یا به امر مبارک که به احباء هر بلد اعانه دادن به جهت این بنای مقدّس شرف صدور یافت در شهر رجب ۱۲۲۰ هجری که سنه ۱۹۰۲ میلادی بود با حضور مولونیک حکمران مملکت ترکستان و جماعت ملت بهائی و احباء‌الله بنای مبارک شد" (عندلیب شماره ۱۰ صفحه ۴۱)

به این ترتیب زمین مشرق الانکار در زمان حضرت بهاء‌الله خریداری و در سال ۱۹۰۰ میلادی جناب افنان از یزد حرکت و به دستور حضرت عبدالبهاء جهت شروع بنا به عشق آباد اعزام گشت. نقشه ساختمان مطابق راهنمایی و هدایت حضرت عبدالبهاء توسط استاد علی اکبر معمار یزدی ترسیم و به تصویب هیکل مبارک رسیده به جناب افنان برای شروع دادند حاجی میرزا محمد تقی که در آن وقت ۷۵ ساله بود با مساعدت و راهنمایی محفل و عموم احبای عشق آباد با شرکت و حضور فرماندار کل ترکستان جنرال کروپاتکین

به نمایندگی دولت امپراطور روسیه در روز ۲۸ رجب ۱۲۲۰ هجری مطابق سنه ۱۹۰۲ میلادی سنگ بنای آن گذارده شد و جناب حاجی میرزا محمد تقی افنان به نمایندگی حضرت عبدالبهاء در حالی که نشانهای دولت روسیه و امیر بخارا را بر سینه نصب نموده بودند در آن مراسم حضور یافت.

جناب افنان برای ساختن این مشروع عظیم همّتی موفور فرمودند و عمده مخارج آن بنا را متقبّل گردیدند و خود در موقع ساختمان آجر و سنگ و گل با دست مبارکشان حمل نموده باعث تشویق دیگران می‌شدند.

در همان ایّام در ارض اقدس يك شب که همه طائفین حول اقدس در بیت بیرونی بودند حضرت عبدالبهاء بشارت شروع مشرق الانکار را فرموده نسبت به جناب افنان اظهار عنایت و محبت بسیار فرموده مطالبی به این مضمون درباره ایشان فرمودند که جناب افنان با این که دایره تجارتشان وسیع بود معذالك حساب کرده مبلغ ۲۰ هزار تومان موجودی خویش را وقف بنای مشرق الانکار نمودند و خودشان با قوه و بنیه ضعیف و سن بالا شخصاً مباشرت به کار کردند و سنگ و خاک کشیدند معلوم است که این خبر تا چه اندازه در قلوب احباء و طائفین حول مبارک اثر نمود و تا چه درجه باعث خوشی و شرف آنان گردید.

حضرت عبدالبهاء در مورد جناب افنان می‌فرمایند:

”ایّامی که دریزد بود به ظاهر مشغول تجارت ولی به حقیقت سبب انتشار نور هدایت مقصدی جز اعلاى کلمة‌الله نداشت و آرزویی جز نشر نفعات الله نمی‌نمود و فکری جز تقرب بارگاه کبریا نمی‌کرد و زکری جز ترتیل آیات الله نداشت، مظهر رضای جمال مبارک بود و مطلع عطای اسم اعظم، به کرات و مرات از فمّ مطهر



نهایت رضایت در حقّ او استماع گردید.

لهذا یقین کل بود که مصدر امر عظمی خواهد شد، تا آن که بعد از صعود نهایت ثبوت و رسوخ در میثاق ظاهر نمود و بیش از پیش به خدمت پرداخت با وجود موانع بسیار و مشاغل بی‌حد و شمار و تشتّت افکار، راحت و تجارت و املاک و اراضی و عقار را ترک نمود و به عشق آباد شتافت و به بنای مشرق‌الانکار پرداخت و این خدمتی عظیم بود زیرا اوّل شخصی است که بنیان مشرق‌الانکار کرد و در بنای بیت توحید عالم انسانی بانی اوّل گشت و به معاونت احبای عشق آباد موفّق به آن شد که بر دیگران سبقت جست و مدّت مدیدی در عشق آباد آرام نداشت شب و روز تشویق و تحریص می‌کرد تا احبای عشق آباد نیز همّت نمودند و بیش از قوت و استطاعت به انفاق پرداختند تا بنیان رحمن بلند شد و صیت آن به شرق و غرب رسید جمیع اموال خویش را در بنیاد این بنیان صرف نمود مگر اقل‌قلیلی لهذا انفاق چنین باید و شرط وفا چنین است”

(تذکرة الوفا صفحه ۱۹۶)

و نیز می‌فرمایند قوله تعالی:

”این اوّلین مشرق‌الانکار است که به همّت حضرت افنان روحی له الفداء و به همّت احبای عشق آباد به اتمام رسید، این مسئله بعد خیلی اهمّیت پیدا می‌کند بعد هزاران مشرق‌الانکار ساخته خواهد شد و لکن این حکایت دیگر است”

(مائده آسمانی جلد ۵ صفحه ۱۸۹)

و نیز در لوح ابن ابهر ایادی امرالله می‌فرمایند:

”حضرت فرع جلیل سدره مبارکه جناب حاجی میرزا محمّد تقی افنان را به عشق آباد فرستادیم تا در آنجا به فضل و عنایت جمال ابهی و روحانیت حضرت اعلی تأسیس مشرق‌الانکار نمایند.

آوازه و صیت این مشرق‌الانکار به جمیع اطراف خواهد رسید و تأثیر عجیبی خواهد داشت انتهى” (گنجینه حدود و احکام صفحه ۲۲۵)  
و در یوم نهم مارچ ۱۹۱۶ مطابق پنجم جمادی الاولی ۱۳۳۴ هجری فرمودند:

”در آینده صد هزار مشرق‌الانکار ساخته خواهد شد اما جناب افنان این گوی را از میدان ربود. مشرق‌الانکار عشق آباد را بنا کرد مثل این است که مؤسس جمیع مشرق‌الانکارهای دنیا او بود حقیقتاً نفس مبارکی بود روحی له الفداء انتهى”

(گنجینه حدود و احکام صفحه ۲۲۵)

جناب افنان محبوبیت خاصی بین یار و اغیار داشتند و در خضوع و خشوع سرآمد دوستان بشمار میرفتند حتی دشمنان امر به این موضوع شهادت می‌دادند که ایشان در امانت و تقوی و حسن رفتار و گفتار مشار بالبنان اند.

در موقعی که مباشرت بنای مشرق‌الانکار را به عهده داشت مرتباً گزارش پیشرفت و وضعیت کار را به حضور حضرت عبدالبهاء معروض می‌داشت و دائماً احباء را تشویق در مشارکت در کار و تقویت صندوق می‌نمود و حضرت عبدالبهاء نیز کراراً با یاران و دوستان سفارش می‌فرمودند که اعانات خویش را به جهت اولین ساختمان عالم بهائی پرداخت نمایند حتی طائفین حول مبارک را امر فرمودند که هر چقدر ممکن است تقبلی خود را جمع آوری و ارسال دارند تا وقفه‌ای در کار ساختمان پیش نیاید حضرت مولی‌الوری در لوحی به احبای شرق و غرب چنین می‌فرمایند:

”ای یاران عبدالبهاء الحمدلله به عون و عنایت جمال ابهی در عشق آباد تأسیس مشرق‌الانکار به نهایت حریت و اقتدار گردیده و جمیع یاران در نهایت اهتمام به این خدمت پرداخته اند، به جان و

دل در کوششند و مافوق طاقت در این مورد جانفشانی نمایند ولی چون این مشرق الانکار به نهایت آزادگی تأسیس می‌گردد و مأمور بنیانش فرع جلیل جناب حاجی میرزا محمد تقی افنانند و بالوکاله از عبدالبهاء به این خدمت قیام فرموده اند و صیت این مشرق الانکار در اطراف افتاده لهذا باید در نهایت اتقان مکمل بنا گردد و باید جمیع احباء و اصفیاء به قدر امکان در تأسیس این بنیان معاونت نمایند تا به زودی اتمام یابد و تأخیر سبب تسریر قلوب غافلان گردد و تأثیر در دل‌های خیرخواهان نمایند و تشویق ان‌هان آزادگان کند” (مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ صفحه ۱۷۲)

حضرت عبدالبهاء به پاس خدمات گرانبھائی که آن عاشق دل‌باخته انجام داد ایشان را جزو ۲۴ پیر در مکاشفات یوحنا محسوب و به واسطه خلوص و صفای باطن و پاکی ضمیرش او را از ادلاء اسم اعظم مفتخر فرمودند.

در تفسیر باب ۱۱ از مکاشفات یوحنا حضرت عبدالبهاء

می‌فرمایند:

”در هر دوری اوصیاء و اصفیاء دوازده نفر بودند در ایام حضرت یعقوب ۱۲ پسر بودند و در ایام حضرت موسی ۱۲ نقیب رؤسای اسباط بودند و در ایام حضرت مسیح ۱۲ حواری بودند و در ایام حضرت محمد ۱۲ امام بودند و لکن در این ظهور اعظم ۲۴ نفر هستند دو برابر جمیع، زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضاء نماید این نفوس مقدّسه در حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته‌اند یعنی سلطنت ابدیه می‌کنند و این ۲۴ نفوس بزرگوار هر چند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار دارند با وجود این به آن مظهر ظهور کلی ساجدند و خاضع و خاشع و گویند که تو را شکر می‌کنیم ای خداوند قادر مطلق که بودی و هستی و خواهی آمد زیرا قوت عظیم

خود را به دست گرفته به سلطنت پرداختی یعنی تعلیمات خود را به تمامه اجراء خواهی کرد و جمیع من علی الارض را در ظلّ خویش جمع خواهی نمود و تمام بشر را در سایه یک خیمه خواهی آورد<sup>۲</sup>

(مفاوضات صفحه ۴۵)

و نیز در لوحی خطاب به جناب محمد عطار در بندر چیز

می‌فرمایند:

“ای مهتدی به نور هدی نامه شما رسید هر چند من فرصت ندارم ولی جواب مختصر می‌نگارم ۲۴ نفس مبارک که ادلاء اسم اعظمند ۱۹ نفس عدد حروف حیّ واحد است که حضرت نقطه اولی روحی له الفداء و ۱۸ حروف حیّ باشند پنج دیگر در ملکوت اسرار الی الان مکتوم. حکمت الان اقتضاء ننماید لکن منبهد ذکر خواهد شد<sup>۳</sup>

(امر و خلق جلد ۲ صفحه ۲۲۴)

و نیز در لوح احبای بادکوبه آقا موسی و آقا کیش می‌فرمایند:

“ولی در این ظهور اعظم دو برابر آنانند. در این دور بدیع ۱۸ حروف حیّ و ذات مقدّس حضرت اعلی که جمعاً ۱۹ نفر می‌گردد و همچنین ۵ نفس مقدّس مبارک دیگر که حال ذکرایشان حکمت اقتضاء ننماید بعداً ظاهر و آشکار شود” (مائده آسمانی جلد ۲ صفحه ۵۰)

و نیز در لوح جناب ناطق نیستانی می‌فرمایند:

“لوح مبارک هیکل که به خط جناب زین است آن محفوظ و مصون و قدیم است از نفوس مبارکه اشخاص خمسہ سؤال نموده بودی یکی از آنها حضرت متصاعد الی الله حاجی میرزا محمد تقی افغان است و چهار دیگر بعد بیان خواهد شد<sup>۴</sup>

(مائده آسمانی جلد ۹ صفحه ۱۲۲)

حضرت افغان دارای ۸ اولاد، ۵ دختر و ۲ پسر بودند که فرزند بزرگشان میرزا محمود پس از بازگشت جناب افغان که به دستور حضرت عبدالبهاء انجام و ایشان را به ارض اقدس فرا خواندند در

سال ۱۹۰۶ میلادی مسئول مباشرت و اتمام مشرق الانکار شد و این در زمانی بود که سقف و گنبد ساخته شده بود.

میرزا محمود با کوشش بسیار و خرج مبالغ گزاف به اكمال بنا پرداخت و به پاس این خدمت کتابخانه امری مشرق الانکار به نام محمودیه نامیده شد.

جناب افنان به امر مبارك ساکن ارض مقصود گشت و سه سال آخر عمر مبارکش را در جوار حضرت مولی الوری زیست و در همان مکان مقدّس در سال ۱۹۰۹ صعود فرمود حضرت عبدالبهاء درباره خاتمه حیاتش چنین می‌فرمایند:

”بعد به ارض مقدّس شتافت و در جوار مطاف ملاء ابهی در پناه مقام اعلی در نهایت تضرع و ابتهال و غایت تنزیه و تقدیس ایّامی بسر برد، همیشه به ذکر حقّ مشغول بود و به قلب و لسان مناجات می‌کرد، روحانیّت عظیمی داشت و نورانیّت عجیبی از جمله نفوسی است که قبل از کوس الست طبل بلی زد، در ایّام عراق در سنین بین سبعین و ثمانین مشتعل به نار محبت نیر آفاق شد و مشاهده اشراق از افق ابهی نمود و اننی انا حی فی افق الابهی ملاحظه کرد. بشاشت غریبی داشت هر وقت محزون می‌شدم با ایشان ملاقات می‌نمودم فوراً فرح و سرور رخ میداد الحمدلله عاقبت در نهایت نورانیّت در جوار مقام اعلی به ملکوت ابهی شتافت و مصیبت ایشان به عبدالبهاء بسیار اثر کرد. مرقد منورش در حیفا در جوار حظیره القدس نزدیک به مقام خضر است باید در نهایت اتّقان بنیان گردد نورالله مضجعه به انوار ساطعه من ملکوت الابهی وطیب الله جدته المطهر بصیب مدرار من الرفیق الاعلی و علیه البهاء الابهی“

(تذکره الوفا صفحه ۱۹۸)

آن نجم بازغ افق امرالله که از طرف حضرت عبدالبهاء افتخار

مباشرت مشرق الانکار عشق آباد را یافت و از جانب حضرتش جزو ۲۴ پیر در کتاب یوحنا مخاطب گشت از سوی حضرت ولی امرالله افتخار ابدی دیگری نصیبش گردید که جزء حواریون حضرت بهاء‌الله تسمیه شد.

حضرت ولی مقدس امرالله درباره اش می‌فرمایند:

”حضرت عبدالبهاء توقیعی به اعزاز افنان سدره مبارکه جناب حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله مباشر اصلی بنای مشرق الانکار عشق آباد صادر و در آن لوح ابداع امنع با بیانات رشیکه منیعه و خطابات مهیمنه شدیدة عظمت ظهور جمال اقدس ابهی را تشریح و حملات و هجمات را که از طرف اعداء دین الله از قریب و بعید و آشنا و بیگانه بر هیکل امرالله وارد خواهد آمد اخبار و نزول تائیدات الهی و نصرت و غلبه فارسان مضمار ربّانی و متمسکین به عروه و وثقای سبحانی را با لحنی نافذ و تبیانی مهیج تصریح و تأکید فرمودند... در ارتفاع این معبد عالیقدر افنان سدره الهیه جناب حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله همّتی موفور و جهدی مشکور مبذول داشت و مورد الطاف و عنایات بی‌منتهای مرکز میثاق الهی قرار گرفت. این بزرگوار شخصاً مباشرت بنا را عهده دار شد و جمیع اموال خویش را در راه انجام این منظور اعز اعلی وقف نمود و پس از وصول به این فوز مبین و فیض عظیم به ساحت ربّ کریم مثول یافت و در محفل لقاء به اجر جزیل و ثواب جمیل موفّق گردید مرقد مطهرش در دامنه کرم الهی در ظلّ مقام بهی الانوار حضرت نقطه اولی قرار دارد“

(قرن بدیع جلد ۲ صفحات ۲۷۴، ۱۲۷)

منابع و مأخذ

امر و خلق جلد ۲ صفحه ۲۲۴

حواریوں حضرت بہاء اللہ

تذکرۃ الوفا صفحہ ۱۹۴

حکایت دل صفحہ ۲۸

حیات حضرت عبدالبہاء صفحہ ۱۶۴

خاطرات مالگیری صفحہ ۶۰

خاطرات ۹ سالہ صفحہ ۲۰۰

ظہور الحق جلد ۸ قسمت دوم

قرن بدیع جلد ۳ صفحات ۲۷۲، ۱۲۷

گنجینہ حدود و احکام صفحہ ۵-۲۲۴

مائدہ آسمانی جلد ۲ صفحہ ۵۰

مائدہ آسمانی جلد ۵ صفحہ ۱۸۹

مائدہ آسمانی جلد ۹ صفحہ ۱۲۲

مجلہ عندلیب شماره ۱۰ صفحہ ۲۷

مشاہیر امر در دوران حضرت بہاء اللہ صفحہ ۲۶۶

مفاوضات صفحہ ۴۵

مکاتیب حضرت عبدالبہاء جلد ۴ صفحہ ۱۷۲

نصفیات ظہور حضرت بہاء اللہ جلد ۱ صفحہ ۱۹۸

## جناب میرزا محمد تقی ابن ابهر

جمال اقدس ابھی در لوحی درباره ابن ابهر می‌فرمایند:

”جناب ابن ابهر علیه بهائی لدى الوجه مذکورند الواح بديعه منيعه درباره او نازل به آفتاب عنایت الهی مزینند و در خباء مجد مذکور انه خلق لذكر الله و ثنائه و تبليغ امره و القيام على خدمة مؤيد و موفّقند“ (مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۲۲)

جناب میرزا محمد تقی اهل ابهر یکی از قراء بین قزویین و زنجان است که در سن ۱۵ سالگی در قزویین با آقا جمال بروجردی ملاقات نموده در مجلس اول بعد از این که مژده ظهور حضرت باب و حضرت بهاء الله را از او شنید فوراً ایمان آورد.

پدرش میرزا ابراهیم ابهری از خانواده اهل علم و مشهور ابهر بود که به واسطه مطالعه آثار حضرت ربّ اعلیٰ مؤمن و موقن به آن حضرت گردید و چون مورد ایذاء و اذیت قرار گرفت به اتفاق عائله از ابهر به قزویین نقل مکان نمود. در سنه ۱۸۶۸ میلادی به مظهریت جمال مبارک معترف و جزو مؤمنین حضرتش قرار گرفت تا این که در سال ۱۲۹۱ هجری مطابق ۱۸۷۴ میلادی مسموم و در قزویین صعود فرمود.

این مسمومیت که از طرف معاندین انجام شد باعث گردید که فرمانی از طرف حکومت زنجان محمد تقی خان مجدالدوله به این شرح صادر شود:

”آقای محمد تقی زید فضلها از فوت والد مرحوم شما نهایت حزن حاصل و خود را در این مصیبت با شما سهیم می‌داند محض تسلیت شما از آستان ملائک پاسبان اعلیٰ حضرت قدر و قدرت شهریاری ارواحنا فداه مواجیبی به جهت شما استدعا نموده تا به رفاه مشغول





حاجی میرزا محمد تقی ابهری ملقب به  
ابن ابهر، ایادی امرالله

دعاگویی ذات ملکوتی صفات اعلیٰ حضرت همایونی بوده باشد”  
(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۱۶)

سه سال بعد یعنی در سال ۱۲۹۴ هجری فرمان دیگری از طرف شاهزاده رکن الدوله به افتخار جناب ابن ابهر صادر شد که به موجب آن ماهیانه مبلغ ۲۲ تومان در حق او که از جمله علماء ابهر بشمار می‌رفت مقرری داده شود.

جناب ابن ابهر پس از فوت پدر به زنجان رفت و به خدمات امری مشغول گردید که باعث زندانی شدنش شد. در مدت اقامت در زنجان با علماء و مجتهدین و افراد آن شهر به بحث درباره ظهور جدید پرداخت و در مدت چهار ماه توقف در آن شهر عده‌ای مؤمن گردیدند و صیت امر در آن بلد بلند گردید در نتیجه امام جمعه محلّ به مخالفت برخاست و مردم را تشویق و تحریص نمود تا با شورش و طغیان شکایت به حکومت رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه بردند او نیز دستور توقیف ابن ابهر را صادر کرد و سربازانی جهت دستگیری به منزل ایشان فرستاد تا او را زنجیر کرده تحویل حکومت دهند.

به محض این که سربازان حکومتی خانه را محاصره کردند مردم شرور به درب منزل ریخته شورش و بلوا و غوغا به پا نمودند در این حال جناب ابن ابهر با سربازان و جمعیت تقریبی ۲ هزار نفر راهی دارالحکومه گردید. این خلق بی‌شعور در بین راه به ایذا و تمسخر پرداخته عبا از تنش بیرون کشیده و انواع تهمتها به ایشان روا داشتند چون به قصر حکومتی رسیدند ایشان را اسیر و به زندان انداختند.

بطوری که جناب ابن ابهر در یادداشتهای خود نوشته اند آن زندان محلی بسیار تنگ و کثیف و تاریک و مملو از حشرات موزی

بوده و سنگ آسیابی بزرگ درب آن قرار داده بودند که کسی نتواند از آنجا فرار کند روزها به مدّت ۲ ساعت سنگ را از درب برمی‌داشتند تا هوای تازه داخل زندان گردد.

در آن محلّ که حدود ۱۰ متر مربع بود عده دیگری از احباب اسیر بودند و وقتی که او را به داخل زندان انداختند همه احباء شروع به گریه نموده گفتند که شما که تا به حال در جامعه با احترام زندگی می‌نمودید اکنون دچار مصیبت شدید بهر حال جناب ابن ابهر را به کند و زنجیر کشیدند و مدّت ۱۴ ماه و ۱۵ روز در بند جمال ابهی اسیر و در بدترین شرایط گرفتار بود.

امام جمعه توسط برادر خود شیخ الاسلام کلیه نوشتجات جناب ایشان را با مفتریاتی چند به طهران فرستاد تا او را در نزد شاه و حکومت مرکزی مجرم و مقصر جلوه داده وسیله از بین بردن ایشان را فراهم کند. آن نفس نفیس در طهران توانست اکاذیب شیخ الاسلام را ثابت و خود را از اتهامات وارده مبری نماید. شیخ الاسلام در همان ایّام وفات نمود و ابن ابهر با تائیدات الهیه با کمال سرعت مراجعت نمود و منصب شیخ الاسلامی کل نواحی را تصاحب نمود.

منصب شیخ الاسلامی جناب ابن ابهر در سال ۱۲۹۵ از طرف نواب والا عباس میرزا ملقب به ملک آراء به شرح زیر به ایشان ابلاغ گردید:

”از قراری که به درجه ظهور و شهود رسید عالیجناب فضائل نصاب آخوند ملا محمّد تقی شیخ الاسلام ابهر از جمله فضلاء و دعاگویان دولت قاهره و با کمال تقوی و ورع موصوف می‌باشد چون رعایت احوال این قبیل اشخاص لازم است لهذا محض حصول مزید فراغت و آسودگی عالیجناب مشارالیه به تحریر این ملفوفه اشارت

میداریم قدغن دارید رعایت توقیر و احترام او را در آن صفحات مرعی داشته کسی بی‌جهت مزاحم و متعرض نشود به آسودگی مشغول دعاگونی باشد شهر جمادی الاولی ۱۲۹۵ " شاه پس از ملاحظه این عریضه در بالای آن چنین توقیع کرده است " اگر ولیعهد رقم زده باشد کافی است " (مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۱-۴۲۰)

جناب ابن ابهر پس از این گرفتاری به سیر و سفر تبلیغی در ایران پرداخت و مدت مدیدی در شهرهای مختلف مردم را بشارت به ظهور جدید داد. جناب ابن ابهر دو سال قبل از زندانی شدن در سال ۱۲۹۲ عریضه ای به ساحت انور نگاشته بود و در آن سؤال نموده بود که در محبت الله انفاق جان محبوبتر است یا ذکر حق به حکمت بیان؟ لوحی در جواب از قول خادم الله میرزا آقا جان کاتب وحی در تاریخ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۲ به این شرح نازل قوله الجمیل:

"لعمرا لله ان الثانی لخیر چه که بعد از شهادت جناب بدیع علیه من کل بهاء ابهاء کل را به حکمت امر فرمودند باید امثال آن جناب به کمال حکمت به تبلیغ امر مشغول باشند... شهادت در سبیل محبوب از افضل الاعمال محسوب فی الحقیقه شبه و ندی نداشته و نخواهد داشت ولكن اگر خود واقع شود محبوب است"

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۲۲)

جناب ابن ابهر و سایر ایادی امرالله حدود سنه ۱۳۰۴ هجری قمری از جانب حضرت بهاء‌الله به این سمت انتخاب شدند. حضرت ولی‌امرالله در لوح قرن بدیع به این موضوع چنین اشاره می‌فرمایند:

"انتصاب چند نفس از دوستان رحمانی و خادمان امر یزدانی به مقام ایادی امرالله... دلیل واضح و شاهد لائحه از غلبه و نفوذ

حقیقیه امرالله بود”

(قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۵۶)

بدین ترتیب در سال ۱۸۸۶ میلادی ایادی امرالله از جانب جمال اقدس ابهی مأمور به تشکیل محفل شور گردید. این مجمع روحانی موظف بر تبلیغ امرالله و تشویق بر نشر نفعات الله و شور و مشورت در امور احباب گشت و از جمله وظایف ایادی امرالله حفظ نفوس از ناقضین عهد و میثاق و ایجاد محبت و وداد در بین احباء و رفع کدورت فیما بین دوستان و تشکیل جلسات امری و تشویق بر مطالعه آثار و الواح مبارکه و از همه مهمتر آن که ایادی امرالله موظف بر تأسیس مدارس و بنیان مشرق‌الاذکار و تشکیل کلاسهای تزئید معلومات گردیدند.

حضرت عبدالبهاء به استاد علی اکبر معمار شهید یزدی که نقشه مشرق‌الاذکار عشق آباد را کشیده بود در لوحی چنین دستور فرمودند:

”ای یار قدیم عبدالبهاء... در زمانی که در ارض مقدّس بودید نقشه مشرق‌الاذکار که مشمولاتش نه بود کشیده شد و به همراه بردید و حال به همان قسم که مشرق‌الاذکار در عشق آباد بنا می‌شود چند صورت از آن نقشه را نزد حضرت ابن ابهر ارسال دارید زیرا از فیض و عنایت جمال ابهی و تائیدات مقدّسه حضرت کبریاء در جمیع اطراف در فکر تأسیس مشرق‌الاذکارند و نقشه را نمی‌دانند البته به کمال سرعت کشیده ارسال دارید و این سبب فیض اعظم و فوز مبین خواهد شد“

در لوحی که از یراعه حضرت بهاء‌الله به افتخار جناب ابن ابهر نازل شد این کلمات درّیات عزّ نزول یافت و برنامه و خطّ مشی هیئت ایادی معلوم گردید:

”یا ابن من اقبل الی ملکوتی و فاز بعنایتی و قبولی و طار

فی هواء محبتی... این که در ذکر اموری که سبب راحت و علّت وسعت و ثروت و اشتغال احبابست مرقوم داشتند این فقرات به تفصیل در ساحت امنع اقدس به شرف اصفاء فائز گشت قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه، یا ابن ابهر در امور باید عواقب آن را ملاحظه نمود هر امری که امروز سبب اعلاء کلمة الله و اقبال قلوب و انجذاب نفوس و ارتقاء مقام و ارتفاع شأن و انتفاع وجود است باید به آن تمسک نمود امر اوّل که در این مقامات نازل حکم مشورت بوده.

باید آن جناب و معدودی از ایادی امرالله لدى الله مذکور محسوبند و همچنین نفوس مطمئنه که لوجه الله عامل و ناطقند مجلسی آراسته نمایند و در آن مجلس مذاکره کنند بر هر چه آراء نفس تعلق گرفت متوکلاً علی الله به آن تمسک جویند البتّه در این صورت ملهم شوند به آنچه سبب و علّت فلاح و نجات است

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۲۵)

و نیز در وصف حضرات ایادی می‌فرمایند:

“ایشانند نفوسی که حضرت رحمن در فرقان می‌فرماید رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکرالله عیش این نفوس ذکر حقّ تعالی شانه بوده و خواهد بود فرح و سرور عالم ایشان را از فرح حقیقی مشغول ننماید، به یاد دوست از صهبای روحانی که از قلم عنایت جاریست بیاشامند و در ظلّ سدره توکل بیاسایند در جمیع احیان همشان بر ارتفاع امر و ارتقای عباد بوده و خواهد بود”

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۲۸)

جناب ابن ابهر در سال ۱۲۰۰ هجری قمری از جانب حضرت بهاء الله ملقب به ابن ابهر گردیدند و در سنه ۱۳۰۲ هجری اجازه تشرّفش به ساحت اقدس نازل گردید اما به واسطه موانعی این

مسافرت به عهده تعویق افتاد تا بالاخره در سال ۱۸۸۶ م. موقّق به زیارت جمال اقدس ابهی شد. در این شرفیابی روحی جدید یافت و شور و وجد بسیار به او دست داد و قلب و فوادش اهتزاز بی‌اندازه گرفت.

پس از بازگشت از این سفر به شهرهای عدیده جهت تبلیغ رهسپار شد به قزوین و زنجان، طهران، رشت، آذربایجان و ابهر رفت و در تبلیغ ناس موقّق و منصور بود حضرت بهاء‌الله به این بیانات احلی در حقّش ناطق:

” یا ابن ابهر... لا تنس فضلی علیک و لاعنایتی لک از کنت حاضرأ لدى الوجه و اسمعناک ندائی الاحلی الذی به انجذب الممکنات ... یا ابن ابهر مرّ علی البلاد کنسائم الفجر لیجد منک کل ذی اقبال عرف رحمة ربک العزیز الفیاض“

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۲۲)

علاوه بر سفرهای تبلیغی که چندین بار در اطراف و اکناف ایران انجام داد سفرهایی نیز به خارج از ایران نیز نمود و در قفقاز، ترکمنستان، بادکوبه، عشق آباد و هند به نشر نفحات پرداخت تا این که در سال ۱۹۰۷ میلادی به اتّفاق ۲ نفر از احبای کشور آمریکا و جناب میرزا محمود زرقانی و برادرش به هندوستان سفری نمود که کمال اهمّیت را داشت. در آن سفر که با موقّقیّت توأم بود به افتخار الواح زیادی نائل شد از جمله زمانی که در رنگون بود این عنایت عظمی در حقّش نازل شد:

”ای بنده صادق جمال مبارک و مبشر میثاق و منادی حقّ در آن اطراف الحمدلله در این سفر با مستر هریس و مستر اوپر و جناب میرزا محمود موقّق به اعلاء کلمة الله گردیدید. حضرات را از قبل من تحیت مشتاقانه برسان و باید در هر دم صد هزار شکرانه

نمایند که چنین تاجی بر سر نهادند و چنین حمایلی بر هیکل انداختند و چنین نشان درخشنده‌ای بر سینه گذاشتند که پرتو نورانیش بر قرون و اعصار بتابد<sup>۱۰</sup>

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۴۲)

علاوه بر آنها جناب ابن ابهر ۱۱ بار در طول حیات پرافتخارش به ارض اقدس سفر کرد و به حضور حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء مشرف گردید.

محل اقامت آن بزرگوار با مشورت دیگر ایادی مدینه منوره طهران تعیین گردید اما ایشان پیوسته به دستور مولای خود قائم به خدمت و اکثراً از طهران دور بود. از وقایع دوران حیات جناب ابن ابهر این بود که در سنه ۱۲۰۸ که در طهران جنبش آزادی خواهان مقام سلطنت را تهدید می‌نمود عدّه‌ای از اعظام احباب به دستور حکومت اسیر و به زندان افتادند علت این امر این بود که دولت خیال می‌کرد که احباء در پخش و توزیع شبنامه‌های شورشیان دخالت دارند و بهائیان در صدد برانداختن حکومت و شاه هستند.

جناب ابن ابهر نیز در این ماجرا اسیر و زندانی گشت، او را در سیاه چال به مدت چهار سال از سال ۱۸۹۰ الی ۱۸۹۴ حبس نمودند در آن زندان علاوه بر صدمات بی‌شمار زنجیر قره کهر که مدت چهار ماه زحمت افزای گردن حضرت بهاء‌الله بود بر گردنش انداختند و به این افتخار نائل گشت که جمال مبارک او را هم زنجیری خویش خطاب فرمودند.

جناب ابن ابهر از صدمات و لطمات وارده برگردنش که بر اثر ثقل زنجیر آسیب و مجروح گشته بود یکی از افتخارات دوران زندگی خود می‌شمرد و به آن مباهات میکرد از همین زندان بود که جناب ابن ابهر نامه‌های زیادی به افراد احباء نگاشت و آنان را



تشویق و ترغیب بر خدمت و تبلیغ می‌کرد و حتی نامه هائی در جواب اعتراضات و ایرادات معاندین نوشت که کلاً در يك مجموعه جمع آوری شده است.

هنوز در زندان سیاه چال طهران بود که صعود حضرت بهاء الله اتفاق افتاد پس از استخلاص از زندان فوراً سفری به ارض اقدس نمود و به شرف لقای مولای عزیز حضرت عبدالبهاء نائل گردید و مأمور مسافرت به عشق آباد شد. مدتی در عشق آباد متوقف و به تبلیغ مشغول گشت تا این که این لوح از ساحت اقدس به اعزازش نازل گردید:

”ای منادی باسم الله در سبیل الهی گردن را وقف زنجیر نمودی و پای را مرهون کند ثقیل، جسم را در زندان انداختی و جان را رهین صدهزار آفات نمودی و چون از سلاسل رها یافتی سرگشته کوه و هامون شدی و آواره صحرا و دریا و کشور روس و مرز و بوم روم، تا این که در بقعه مبارکه وارد شدی و به شرف تقبیل آستان مقدس موقت گشتی، هنوز نفسی نکشیده که هاتف ملکوت جلیل حی علی الرحیل فرمود سریعاً توجه به آن سمت نمودی و عاجلاً دشت و بحر و جبل قطع نمودی تا در محفل یاران درآمدی و در انجمن دوستان داخل شدی. امید است که تلافی بشود جمیع مکاتیب که تسلیم فائزه مسافره نموده بودید جواب مرقوم شد و به او تسلیم گشت“ (مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۲۲)

و نیز در لوح دیگری می‌فرمایند:

”شکر کن جمال قدم را که موقت به این خدمت گشتی و مؤید به این موهبت عظمی که جمیع اوقات را در سبیل حضرت دوست وقف نمودی، نه آسایشی جویی نه آرایشی، نه راحتی و نه عزتی، نه سکونی و نه سروری، نه نعمتی و نه وسعتی، سرگشته دشت و صحرا

گشتی و آواره کوه و گمگشته دریا، گاه در عشق آباد نرد عشق باختی و گهی در قفقاز با اهل راز دمساز شدی، گهی در طهران اسیر زندان شدی و گهی در آذربایجان آذر به جان هر مشتاقی انداختی، حال توکل به حضرت احدیت نما و چون شعله آتش به خرمن تزلزل و اضطراب زن<sup>۱</sup>

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۲۴)

داستان ازدواج جناب ابن ابهر با منیره خانم دختر حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی ایادی امرالله معروف به حاجی آخوند از این قرار است:

زمانی که جناب ابن ابهر در زندان بود و صعود حضرت بهاء‌الله اتفاق افتاد با خود عهد نمود که تأهل اختیار نکند و پیوسته اوقات خویش را به سیر و سفر و تبلیغ امر مبارک مصروف نماید. فائزه خانم که یکی از نسوان مبلّغه آن دوران بود از حضرت عبدالبهاء رجا و استدعا نمود که جناب ابن ابهر با منیره خانم دختر حاجی آخوند ازدواج نماید لذا حضرت عبدالبهاء سفارش فرمودند که این ازدواج انجام پذیرد که هر بار جناب ابن ابهر می‌گفت که ازدواج مانع از خدمت است و به طریقی طفره میرفت تا این که وقتی در ارض اقدس بود حضرت عبدالبهاء او را احضار و امر به این ازدواج فرمودند ایشان همان بهانه را تکرار نمود هیکل مبارک شانه به شانه او زده فرمودند مرد حسابی من مرکز عهد الهی هستم شما عهدتان را نمی‌شکنید باید پشت به پشت هم بدهید و به خدمت مشغول گردید ضمناً هیکل مبارک مبلغ ۲۰۰ تومان مخارج عروسی آنان را مرحمت فرمودند و حضرت ورقه علیا یک دست لباس برای منیره خانم عنایت نمودند.

آن دو زوج عزیز مدت ۲۰ سال دوران زناشوئی را با عشق و علاقه و وفا و محبت ادامه دادند، از نامه‌هایی که این دو عاشق

و معشوق به هم نوشته‌اند درجه عشق و محبتشان را نسبت به یکدیگر مشخص می‌نماید از جمله وقتی که جناب ابن ابهر در صفحات یزد به خدمات امری مألوف و مشغول بود منیره خانم برایش چنین نوشت:

”ای قبله روی تو سجودم قربان وجود تو وجودم، تصدقت شوم چنان ز آمدن نامه‌ات شدم خشنود تصور ار بنمائی به مرده جان آمد، خداوند الهی که وجود مبارک را به سلامت بدارد تا همه خلقش در شوق و وله باشند، دردت به جانم“

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۴۷)

جناب ابن ابهر از پونه هندوستان به همسر نازنینش چنین می‌نگارد:

”جان شیرین و روح و روان نازنینم، آن مخدره زحمتکش و عزیزه غم و فراق کش با این عالم عالم غموم و گرفتاریها که می‌دانم از محبتی که به فانی دارید از دریا دریا غموم و گرفتاری يك قطره و از عالم عالم دلشکستگی و احزان ذره ای در مکاتیب بیشتر نمی‌نویسید که مبادا من بیشتر مکدر و محزون گردم... امیدوارم شرفیاب شده دیگر به وصال فائز آیم و شما را از زحمت و مشقت که دارید و مبتلائید مستخلص نمایم“

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۴۸)

باری همانطور که مولای عزیز وعده فرمودند آن دو یار نازنین در خدمات امری جاهد و کوشا و پشتیبان هم شدند و به موفقیت‌هایی نائل گردیدند از آن جمله تأسیس مدرسه تربیت طهران با کمک شایان جناب ابن ابهر و تأسیس مدرسه دخترانه با مشارکت منیره خانم حرم ایشان که مورد تقدیر و ستایش حضرت مولی‌الوری واقع گردید و نیز تشکیل لجنه ترقی نسوان در سال ۱۹۰۹ در طهران و محفل

روحانی نسوان به موازات محفل روحانی آقایان بود.

حضرت عبدالبهاء در مورد تأسیسات نسوان می‌فرمایند:

”الحمد لله اماء الرحمن انجمنی آراستند که درس تبلیغ بخوانند و به نشر نفحات الله پردازند و در فکر تربیت اطفال باشند اما این محفل باید روحانی محض باشد“

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۴۴)

محفل روحانی نسوان به مدت ۷ سال ادامه یافت و موقتاً به خدمات باهره جهت تزئید معلومات اماءالرحمن گردید. منیره خانم با داشتن چنان پدر و چنین شوهری که اهل علم و کمال بودند موقتاً شد تا مدرسه‌ای به نام تائیدیه دوشیزگان وطن تأسیس و در آن علاوه بر دوشیزگان بهائی دختران رجال و معاریف مملکتی نیز به آن مدرسه می‌رفتند.

آن کنیز درگاه الهی به عضویت لجنات تبلیغ و اماءالرحمن درآمد و چون رکن رکین این مؤسسات محسوب بود پیوسته مراقب و مواظب اطفال و جوانان و اماءالرحمن بود و همین خدمات باهرات بود که مورد تشویق و عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت هیکل مبارک در یکی از الواح چنین عنایتی در حقش می‌فرمایند:

”ای کنیزان عزیز جمال ابهی نامه‌ای از آن امه‌الله منیره و آنده باهره رسید دلیل بر آن بود که الحمد لله اجزاء مدرسه تائیدیه موقتاً در خدمتند و ساعی در ترویج معارف بین اماءالرحمن، امروز نشر علوم و تدریس فنون و تعلیم اطفال ذکور و اناث از اعظم اساس این قرن مبین و عصر عظیم است و هر کس در آن اقدام نماید در درگاه اسم اعظم مقبول و مقرب و در قلوب ملاءاعلی محسوب و مسجل و در السن جمیع طوائف مذکور و مشتهر است، خدمتی اعظم از این نه زیرا جهان به علوم و فنون روشن و تابان گردد...“

(اختران تابان جلد ۱ صفحه ۲۹۸)

منیره خانم یکبار به اتفاق ۲ طفل خود به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و مدت ۷۵ روز از فیض لقاء مرزوق گردید و این تشرّف مقارن با ایّام شادی بخش مراجعت هیکل مبارک از سفر غرب بود.

آن خانم عزیز که عمری خدمت نمود در سال ۱۲۲۶ شمسی به ملکوت ابهی صعود نمود و به لقای ابدی مولای خویش در محفل انس در ملاءاعلی نائل گشت و همانطوری که حضرت عبدالبهاء در لوحی در تسلیت جناب ابن ابهر فرمودند روح پاکش در ملکوت ابهی به روان مقدّس شوهر عزیزش پیوست.

جناب ابن ابهر در سال ۱۲۲۲ آخرین سفر به کوی محبوب نمود و به تقبیل آستان و زیارت اماکن متبرکه موفق شد این زیارت که همراه همسر و فرزندان انجام گرفت مشمول عنایات لاتحصى مولای عالمیان واقع شد.

پس از بازگشت از ارض اقدس بنا به دستور حضرت عبدالبهاء در بادکوبه و رشت ماند و دوستان و احباب را ملاقات و آنان را تشویق و تحریص به خدمت و تبلیغ کرد.

آن نفس نفیس که مادام العمر به امر مبارک خدمت و جانفشانی نمود همیشه مورد عنایت و الطاف جمال مبارک بود.

حضرت بهاء‌الله در لوح جناب سمندر درباره اش می‌فرمایند:  
 "این که درباره جناب ابن ابهر علیه بهاء‌الله و عنایة مرقوم داشتید انشاء‌الله در جمیع احوال از نار سدره مشتعل باشند و از عظمت کلمه منصعق و بعد از صحو بحت بات به کلمه مبارکه قد قمت علی خدمة امرك یا مقصود العالمین ناطق گردند این عبد از حقّ جلّ جلاله علوّ و سموّ و استقامت از برای ایشان طلب نموده و می‌نماید

چه که امر بسیار عظیمست و خلق بسیار غافل و محجوب“  
 (مجموعه الواح «عندلیب» صفحه ۱۲۲)  
 جناب ابن ابهر به واسطه کثرت صدمات و مشقات زندان دیگر  
 قوه و بنیه خود را از دست داده و خیلی ضعیف و ناتوان گشته بود  
 و بخصوص مدّت زندانی در سیاه چال طهران که همراه با عقوبت  
 شدید و ضربات سخت بسر مبارکش وارد گشته بود کاملاً قوه بینائی  
 خویش را از دست داده بود.

اما جناب ابن ابهر با همه این احوال از خدمت باز نایستاد  
 و تا دم آخر حیات دست از تشویق یاران برنداشت تا این که روح  
 پاکش به ملکوت ربّ الارباب پرواز کرد و از این جهان تنگ و تاریک  
 به فضای خوش تجرید وارد گشت و در سرادق عزت لانه و کاشانه  
 نمود علیه غفران الله.

حضرت عبدالبهاء مناجات طلب مغفرت در حقّش نازل فرمودند:  
 این کلمات عالیات از قلم مرکز میثاق بهاء نازل و بر سنگ  
 مزارش منقوش:

”ان المنجذب الی الجلیل الاکبر سمی ابن ابهر قد طار من  
 الصقع الاغبر الی مقعد صدق عند ملک مقتدر و خاض بحار  
 الرحمة و الغفران علیه التحية و الثناء من ربه الرحمن“  
 (مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۴۶)

حضرت عبدالبهاء در تعزیت منیره خانم پس از صعود جناب  
 ابن ابهر می‌فرمایند:

”آن طیر وفا به گلشن بقا پرواز نمود و آن پروانه تهافت بر  
 شمع رحمانی نمود و آن مشتاق به محفل نیر آفاق شتافت و آن ماهی  
 به دریای نامتناهی راه یافت، لهذا محزون نباشید و دل خون نگردید  
 زیرا تو به فرقت ابدی مبتلا نشدی و این جدائی در اندک زمانی است

عاقبت در خلوتگاه حقّ روی او را روشن یابی و مانند عندلیب با  
نغمه و آواز در آن گلشن بینی”

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۴۹)

### منابع و مأخذ

اختران تابان جلد ۱ صفحه ۲۹۲

مجله نجم باختر جلد ۸ صفحه ۲۲۲

مجموعه الواح (عندلیب) صفحه ۱۲۲

محاضرات صفحه ۱۱۱۲

قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۵۶

مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله صفحه ۲۶۸

مؤسسه ایادی امرالله صفحات متعدده

نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله جلد ۴ صفحه ۲۰۴

## ملا محمد زرنندی، نبیل اعظم

حضرت عبدالبهاء درباره نبیل می‌فرمایند:

”از عنفوان جوانی تا سن ناتوانی بر عبودیت و خدمت حضرت رحمن گذراند تحمل مشقّات کرده و متاعب و زحمات دیده و از فمّ مطهر بدایع کلمات شنیده و تجلی ملکوت انوار دیده و به نهایت آمال رسیده“ (تذکرة الوفا صفحه ۶۲)

ملا محمد زرنندی در ۲۹ جولای سال ۱۸۲۱ میلادی در خانواده‌ای فقیر در قریه زرنند از توابع استان مرکزی ایران دیده به جهان گشود. در ابتدای جوانی به شغل شبانی مشغول شد و مطابق رسم آن زمان به فراگیری قرآن مجید پرداخت. اغلب همراه پدر به شهر مذهبی قم میرفت تا نزد علماء و دانشمندان مذهبی به قرائت قرآن گوش دهد در سنه ۱۸۴۷ وقتی به قریه رباط کریم به دیدار دایی خود رفت ندای امر مبارک به گوشش رسید و علاقمند گردید که اطلاعاتی در این باره کسب کند تا آن که در سن ۱۷ سالگی به وسیله سید حسن زواره‌ای بیشتر از امر مبارک مطلع و ایمان آورد و جزو مؤمنین حضرت باب قرار گرفت.

پس از ایمان همراه مبلغ خود سید حسن قصد داشت به جانب قلعه شیخ طبرسی شتابد ولی دریافت که خیلی دیر شده و نمی‌تواند به اصحاب قلعه پیوسته یار و یاور آنان گردد لذا محلّ اقامتش را طهران قرار داد و در مدرسه مذهبی که میرزا احمد کاتب (ملا عبدالکریم قزوینی) زندگی می‌نمود وارد شد و به ملاقات اکثر بابیان توفیق یافت و در همین شهر بود که به زیارت حضرت بهاء‌الله نائل گشت. در واقعه شهداء سبعة طهران که در سال ۱۸۵۰ اتفاق افتاد مجبور به رفتن به زادگاه خویش گردید ولی دیری نپائید که به





ملا محمد زرندي ملقب به نبيل اعظم

امید دیدار میرزا احمد راهی شهر قم شد ولی چون او را نیافت به کاشان و سپس به کرمانشاه سفر نمود و چون در این شهر میرزا احمد مقیم بود او نیز در همان شهر ماند تا سفر عتبات حضرت بهاء‌الله پیش آمد جمال مبارک مدتی در کرمانشاه ماندند و در همین محل بود که نبیل و میرزا احمد باز به شرف دیدار و حضور حضرت بهاء‌الله موقت گشتند.

نبیل زرنندی در خاطراتش مینویسد که از دیدار و مصاحبت میرزا احمد بهره‌ها برده و از اطلاعات و کمکهائی که میرزا احمد به وی داده و نموده تعریف و تمجید بسیار کرده و از علو مقام و محاسن او ستایش فراوان نموده است و می‌نویسد که یک روز که میرزا احمد وقت را مناسب دیده نسخه‌ای از کتاب دلائل السبعه حضرت اعلی را به او داده و خواهش می‌نماید که آن کتاب را به ایلدرم میرزا حاکم خرم آباد تسلیم نماید ایلدرم میرزا که قبلاً با میرزا احمد ملاقات و مذاکره نموده بود از دریافت کتاب که به او داده شده بود نهایت تشکر نموده و اظهار رضایت بسیار می‌نماید و چون این مطلب به گوش مبارک رسید فرمودند:

“ایمان اولاد قاجار قابل اعتماد نیست این شخص در اظهار ایمان کاذب است زیرا به واسطه آن اظهار ایمان می‌کند که شاید روزی بابیها شاه را به قتل رسانند و او را بر تخت سلطنت بنشانند از این جهت اظهار ایمان می‌کنند و بس”

(تاریخ نبیل زرنندی صفحه ۶۲۵)

حضرت بهاء‌الله قبل از عزیمت به کربلا به نبیل امر فرمودند که به طهران رفته میرزا یحیی را با خود به قلعه ذوالفقارخان در حوالی شاهرود برده تا مراجعت هیکل مبارک در آنجا باشد اما میرزا یحیی این دستور را اجابت نکرد و همچنان در طهران باقیماند.

نبیل به اتفاق میرزا احمد در طهران در کاروانسرائی در خارج دروازه نو مقیم شدند و تمام زمستان آن سال را با هم بودند و چون مجدالاشرف بنای مخالفت و خیانت و لئامت را گذاشت به توصیه جناب کلیم نبیل به زرنند و میرزا احمد عازم قم گشت و دیگر این دو رفیق صمیمی و مونس و شفیق عزیز در این جهان فانی یکدیگر را ندیدند.

نبیل که به زادگاهش وارد شد مشغول تبلیغ و هدایت خویشان خود گشت و تعدادی از آنان را به شریعه جدید فرا خواند او به حضرت بهاء‌الله ارادت مخصوص داشت و شب و روز در پی تبلیغ ناس جاهد و کوشا بود و در این راه صدمات و مشقات بیشمار تحمل نمود.

حضرت عبدالبهاء درباره‌اش می‌فرمایند:

“این ذات محترم در ریعان عمر و عنفوان شباب در زرنند خویش و پیوند بگذاشت و به عون و عنایت حضرت خداوند علم هدایت برافراخت، سر خیل عاشقان شد و سرور طالبان گشت”  
(تذکره الوفا صفحه ۵۷)

نبیل پس از شهادت حضرت اعلی در پی محبوب حقیقی بود و برای دیدار حضرت بهاء‌الله به بغداد رفت اما چون حضرتش در هجرت سلیمانیه بودند و کسی را با خود همراه نبرده بودند نبیل در تفحص برآمد که چه کسی مقام رهبری را دارد و چون کسی را از خود بالاتر نیافت عنوان من یظهره اللهی را به خود نسبت داد به فرموده حضرت عبدالبهاء تعداد ۲۵ نفر از اعظام بابیان ادعا نمودند که موعود کتاب بیان هستند که یکی از آنها نبیل زرنندی بود ولی چون به حضور حضرت بهاء‌الله رسیدند با اظهار ندامت و پشیمانی از ادعای خویش صرف‌نظر کرده طلب بخشش و عفو نمودند.

نبیل قبل از اظهار امر جمال قدم و زمانی که یحیی ازل مورد توجه قلبی از بابیان بود اعتنائی به او نمی‌کرد چون خود را بالاتر از او می‌پنداشت و در اشعارش سروده بود:

ازلم گر قبول و نه قبول خالق صد هزار چون ازلم  
او از مشاهده مرجعیت ازل ناراحت بود زیرا خود را از او و از همه مؤمنین بالاتر و برتر میدانست حتی جسارت را به جایی رساند که این بیت را ضمن اشعارش بگفت:

ای بهایت بر بهای حق دلیل جان خود درراه ما میکن سبیل  
ولی چون در بغداد به حضور حضرت بهاء‌الله مشرف شد استغفار کرد و بخشیده شد حضرت ولی مقدّس امرالله در این مورد می‌فرمایند:

”جناب ملا محمد زرنندی ملقب به نبیل اعظم شاعر دلباخته و مداح پرشور و اشتعال آن محیی رم و مورّخ و حواری خستگی ناپذیر جمال قدم نیز از قبل به مهاجرین ملحق گردید و با شوق و حرارت موفور به سفرهای طولانی و اماکن بعیده جهت تبلیغ و اشاعه امر مولای خویش در ایران مبادرت نمود.

صیت عظمت و بزرگواری مبارک به درجه ای انتشار یافت که حتی بعضی از نفوس که خودسرانه و جسورانه در بغداد و کربلا و قم و کاشان و تبریز و طهران مدعی مقامات عالیه شده و عنوان من یظهره اللهی را به خود نسبت داده بودند اکثر به صرافت طبع به حضور جمال اقدس ابهی شتافتند و با اظهار ندامت و پشیمانی و اعتراف به غفلت و نادانی از ساحت مبارک طلب عفو و بخشش نمودند” (قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۱۲۲)

جناب حسن بالیوزی ایادی امرالله شرح آن ایام را چنین

نگاشته:

”ملا محمد زرنندی ملقب به نبیل اعظم که مقدر بود تا به مقام برجسته‌ترین وقایع نویسی و مورخ دیانت بابی و بهائی درآید خود در ابتداء بعضی ادعاهائی داشت و هنگامی که حضرت بهاء‌الله در سلیمانیه بسر می‌بردند به بغداد رسید وی به اعتراف خودش هنوز تصور می‌کرد که شخص مورد نظر یعنی جانشین حضرت باب میرزا یحیی است و تقاضای ملاقات با او را نمود.

میرزا موسی جناب کلیم در روی پل با نبیل مصادف شد و او را برای ملاقات با غصن اعظم که در آن هنگام بیش از ۱۰ سال نداشتند باخود به بیت مبارک (خانه علی مدد) برد وی از میرزا موسی شنید که میرزا یحیی با کسی ملاقات نمی‌کند و این عین حقیقت بود زیرا میرزا یحیی نه تنها رویی به نبیل نشان نداد بلکه برایش پیغام فرستاد که از بغداد خارج شده به کربلا که محل امنی است و سید محمد اصفهانی نیز در آنجا ساکن است برود.

نبیل در کربلا حرکات سبکسرانه و آشوب طلبانه سید محمد را به دقت مشاهده می‌کرد و بالاخره نیز آنها را در تاریخ وقائع خود ثبت نمود. نبیل ناراضی بود و از این جهت به خود اجازه داد تا ادعای رهبری نماید او که میرزا یحیی را چون شبانی مهربان در حفظ اغنام مظلوم و حراست گله پراکنده نیافته بود با قلمی مؤثر ناامیدیها و سرگشتگی های روحانی خود را شرح میدهد و سپس از بازگشت حضرت بهاء‌الله از سلیمانیه، مشرف شدن به حضور ایشان و یافتن مقصود روحانی خویش در ایشان و توبه در آستان مبارک سخن به میان می‌آورد و تعریف می‌کند که چگونه به آقا محمد ابراهیم امیر نیریزی که مشغول رفت و روب جلوی درب بیت مبارک بود برمی‌خورد و جاروب را از دست او گرفته خود به جاروب کردن مشغول می‌شود و این که چگونه در آب رود دجله غسل کرده (به نشانه شستن

لکه‌های گناهان گذشته) و عبای طلبگی را از خود خلع می‌نماید. نبیل با یافتن تولّد دوباره شعری نغز سرود که مورد توجه و عنایت حضرت بهاء‌الله قرار گرفت و به او فرمودند سرودن آن شعر مُهری بود که بر اعمال گذشته او زده شد و تلافی مافات را نمود. بعد از همه اینها بالاخره ملا محمد زرنندی با خود و با دنیا از در صلح درآمد، وقتی به هیکل مبارک خیر دادند که ملا محمد که بعدها لقب نبیل اعظم به او عطاء فرمودند مشغول چارو کردن کوچه بیت مبارک است با اشاره لطیفی اجازه این کار را به او دادند و فرمودند:

”او با این کار مرا شرمسار می‌کند“ وقتی نبیل این را شنید به یاد شعر سعدی افتاد در اشاره به یکی از آیات قرآن:

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کردست و او شرمسار  
(بهاء‌الله شمس حقیقت صفحه ۱۶۸)

حضرت عبدالبهاء درباره نبیل زرنندی می‌فرمایند:

”از عراق عجم به عراق عرب شتافت ولی مقصد خویش را نیافت چه که حضرت مقصود در کردستان در مغاره سرگلو بود و فریداً وحیداً در آن خلوتگاه به جمال خویش عشق می‌باخت، نه مونس و نه یاری و نه مُجالسی و نه غمگساری به کلی خبر منقطع و عراق از فراق نیر آفاق به خسوف احتراق مبتلا.

جناب مذکور چون نار موقده را مخمود دید و یاران را معدود و یحیی در حفره خفا غنوده و خزیده و خموده و جمود استیلا یافته مجبوراً با نهایت کرب و بلا راه کربلا گرفت در آنجا زیست نمود تا جمال قدم از کردستان به دارالسلام عودت فرمود.

هر يك از احباب عراق را جان تازه و وجد و طربی بی‌اندازه دست داد از جمله نبیل جلیل بود که به حضور شتافت و نصیب

موفور یافت ایّامی به سرور و شادمانی می‌گذراند و قصایدی در محامد ربّانی انشاء می‌نمود، طبع روانی داشت و فصاحت لسانی شعله و شوری داشت و سودا و سروری، بعد از مدّتی مراجعت به کربلا نمود و از آنجا عودت و از بغداد به ایران رفت، از معاشرت با سید محمّد در امتحانات و افتتانات شدیدة افتاد ولی مانند نجوم شیاطین اوهام را رجوم بود و به مثابه شهاب ثاقب بر اهل و ساوس غالب باز به بغداد مراجعت نمود و در سایه شجره مبارکه آرמיד.

از بغداد مأمور به کرمانشاه شد دوباره عودت کرد و در هر سفر به خدمتی موقّق گشت تا آن که موکب مبارک از دارالسلام به مدینه الاسلام یعنی اسلامبول حرکت نمود. نبیل جلیل بعد از سفر جمال قدم به لباس درویشی درآمد و پیاده قطع مراحل کرد تا در راه به موکب مقدّس پیوست، از اسلامبول مأمور به مراجعت به ایران شد تا در ایران به تبلیغ امرالله پردازد و از بلاد و قراء عبور نموده احباب را از وقایع مستخبر سازد چون این خدمت را انجام داد و آوازه طبیل الست در سنه ثمانین بلند شد بلی بلی گویان و لبیک لبیک زنان به ارض سرّ پویان گشت بعد از فوز به لقاء و تجرع صهباء وفا به امر محتوم عازم هر مرز و بوم گردید تا در هر ارض و بوم ندا به ظهور حضرت ربّ قیوم نماید و بشارت به طلوع شمس حقیقت دهد فی الحقیقه شعله آتش بود و نائره عشق سرکش، در نهایت انجذاب به دیار عبور نمود و به بشارت کبریّ قلوب را روح موفور بخشید هر جمعی را شمع بود و هر محفلی را شاهد انجمن گشت، جام محبت به دست گرفت و حریفان را سرمست نمود، با طبیل و دهل قطع سبل می‌نمود تا به سجن اعظم وصول یافت آن ایّام ضیق شدید بود ابواب مسدود و راهها مقطوع، به لباس تبدیل به دروازه عگا رسید سید محمّد و رفیق بی‌توفیق فوراً به حکومت

سعایت نمودند که این شخص بخاری نیست ایرانیست محض جستجوی خبر از جمال مبارک به این دیار سفر نموده فوراً او را اخراج نمودند و در نهایت نومییدی به قصبه صمد حرکت نمود عاقبت به حیفا آمد و در مغاره‌ای از کوه کرمل مأوی کرد از یار و اغیار در کنار بود و شب و روز ناله و مناجات می‌فرمود.

مدتی در این حوالی معتکف بود و فتح باب را منتظر چون میقات محتوم سجن منقضی شد و مظلوم آفاق در نهایت اقتدار جلوه فرمود ابواب مفتوح گشت. جناب نبیل مذکور با صدری مشروح به حضور شتافت و مانند شمع به نار محبت الله می‌گداخت و شب و روز در محامد دلیر دو جهان و متعلقین نظر به نسبت آستان غزل و قصاعد و مخمس و مسدس می‌ساخت و اکثر ایام به شرف حضور ماثول مییافت” (تذکره‌الوفا صفحه ۵۷)

نبیل در دوران بغداد و اسلامبول طائف حول هیکل قدم بود و هم او بود که در آنجا شاهد بسیاری از وقایع بود و از محتوای لوح سلطان عبدالعزیز که متأسفانه امروز در دست نیست گزارش کوتاهی باقی گذاشت و نیز چون جمال ابهی در باغ رضوان در بغداد اظهار امر فرمود در خدمت آن حضرت بود و شرح جالبی نگاشت:

”هر یومی لوحی شورانگیز که در و دیوار را به رقص می‌آورد از قلم مبارک نازل... دل‌های عاشقان پرجوش و خروش و هر يك غاشیه چاکری بردوش، بسا شبها که بعد از غروب آفتاب جمعی از احباب در حجره‌ای شمعهای کافوری افروخته به تلاوت این الواح بدیعه مشغول و بدون خورد و خواب چنان از عوالم روحانی بهره ور می‌گردیدند که يك دفعه خبر میشدند که خورشید نوار قریب به دائره نصف النهار است که گویا ابدأ در عالم ملك نبودند و جز ملکوت جمال قیوم لایزال در نظرشان امری مشهود نه همیشه در آن ایام



اصحاب را به ابیات طرب خیز، شورانگیز و مفتون می‌فرمودند از هر سری نیز صدائی تازه و از هر سری ندائی پرجذبه به ظهور میرسید بنده نیز چند غزل و قصیده نوشتم و مزید جذب و شور دوستان گشتم... شبی از شبها که به لیلۃ‌القدر از میمنتش قدر و منزلت عنایت شده در حجره ای بساط مهمانی خدام آستان منبسط و حضرت غصن‌الله الاعظم که سنّ مبارکش ۱۸ ساله بود مهماندار خوان احسان و سرو آزاد آن چمنستان و اصحاب بغداد و کربلا از جمله جناب حاج سید جواد و شیخ سلطان و سیاح مانند بلبلان ثنا خوان... همه غرق دریای شوق بودند و نوار از انوار اشتیاق و ذوق... در آن میان باب حجره باز شد و جمال مشهور و طلعت نور با گلاب پاش بلور‌الله اکبر گویان ورود نموده فرمودند دیدم مجلس خوشی دارید آدمم تا شما را گلاب دهم... هر یک را گلاب بخشیده خداحافظی فرمودند... شبی بود که چشم امکان ندیده و به قلب عالم چنان انجمنی خطور ننموده... آن شب نه خواب در چشم مشتاقان بود و نه تاب در دل عاشقان"

(بانگ سروش شماره اپریل صفحه ۲۹)

در دوران ادرنه از قلم مبارک جمال قدم جلّ جلاله سورة الدم به اعزازش نازل و به لقب نبیل اعظم ملقب گردید و نیز لوح حجّ بیت مکرم شیراز خطاب به او عزّ نزول یافت و مأمور گردید که به شیراز رفته تمام مناسک حجّ را طبق لوح نازله انجام دهد او به شیراز رهسپار شد و زمانی که به دروازه‌الله اکبر شیراز رسید و شروع به انجام مناسک و اعمال حجّ نمود آنان که او را می‌دیدند حمل بر جنون میدادند.

او در سرمای زمستان در حافظیه به تفسیل بدن و تحلیق رأس پرداخت بعد پیاده راهی بیت مبارک گردید و به نحوی که مقرر

بود کلیه مراسم را انجام داد و به بغداد بازگشت و او تنها فردی است که توانسته است مناسک حج را آن چنان که در الواح نازل شده است انجام دهد.

حضرت ولی مقدّس امرالله درباره زیارت بیت شیراز و بغداد می‌فرمایند:

”جناب ملا محمد نبیل که در یکی از توقیعات اخیره نازل به افتخار وی به لقب نبیل اعظم مفتخر و به ابلاغ کلمه‌الله به شرق و غرب عالم مأمور شده بود با وجود تتابع مصائب و رزایا به خرق حجاب اکبر و القای نار محبت الهی در قلوب هموطنان اسم اعظم قیام و در دفاع و نصرت امر محبوب الهی سعی موفور مبذول نمود و نیز در همین ایام بود که جمال اقدس ابهی او را مأمور فرمودند که به طواف و زیارت بیت مبارک در شیراز و بیت اعظم در بغداد عزیمت و از قبل حضرتش لوحین حجّ را که در همان احوالیان از قلم اعلیٰ نازل شده بود تلاوت و آداب مناسک حج را چنان که در الواح مذکوره تنصیص شده اجراء نماید و این رسالت و مأموریت به منزله مقدّمه ای جهت تنفیذ یکی از فرائض مقدّسه این دور اعظم بود که بعدها دستورالعمل آن در کتاب اقدس از سماء مشیت مالک قدم نازل گردید“ (قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۱۹)

از جمله خدمات بزرگی که انجام داد هدایت آقا بزرگ نیشابوری (جناب بدیع) بود که حامل لوح سلطان ایران گشت و نیز اولین کسی بود که مژده ظهور حضرت بهاء‌الله را به عنوان من ینظهره الله به حرم حضرت اعلیٰ داد و آن مخدره کبریٰ افتخار ایمان به جمال قدم را یافت و دیگر آن که طبق دستور حضرت عبدالبهاء زیارتنامه حضرت اعلیٰ و حضرت بهاء‌الله را تهیه نمود که مورد تائید هیکل مبارک واقع گشت و نیز همانطوری که از قبل ذکر شد حضرت

عبدالبهاء نبیل را مأمور کرد تا از الواح مختلفه مطالبی را استخراج نماید از قسمتی از لوح آقا بابا و قسمتی از لوح دیگر و قسمت آخر را از زیارتنامه‌ای استخراج نمود و حضور حضرت عبدالبهاء تقدیم داشت و حالیه آن همان زیارتنامه‌ای است که در روز شهادت حضرت ربّ اعلیٰ و شب صعود حضرت بهاء‌الله تلاوت می‌کنیم.

یکی دیگر از مأموریت‌هایی که جمال مبارک به او واگذار فرمودند این بود که او را مأمور اعزام به مصر فرمودند تا با خدیو مصر درباره جناب میرزا حیدر علی اصفهانی و ۶ نفر دیگر از احباء که در زندان سودان اسیر بودند مذاکره نماید. لذا نبیل زرنندی از ادرنه به مصر رفت ولی در اثر سعایت سرکنسول ایران میرزا حسن خان او را گرفته به زندان اسکندریه انداختند نبیل در زندان خواب دید که جمال مبارک به او فرمودند که ظرف ۸۱ روز خبر خوشی به تو خواهد رسید.

او در زندان اسکندریه با یک نفر کشیش مسیحی هم زندان بود و بر اثر مذاکره درباره امر شخص مسیحی مؤمن به امر گردید و هر دو نفر منتظر تعبیر خواب بودند تا ظرف ۸۱ روز واقعه خوش به وقوع پیوندد. مقارن همین ایام حکم سرگونی جمال اقدس ابهی صادر و حضرتش با عائله مبارکه از ادرنه به طرف عکا حرکت فرمودند و چون سفینه مبارک در بندر اسکندریه لنگر انداخت یکی از اصحاب به نام محمد ابراهیم که ناظر خرید بود با مأمور از کشتی پیاده شد تا لوازم مایحتاج را تهیه نماید نبیل در پشت پنجره آهنین زندان مشغول تماشای بیرون بود که مشاهده نمود آقا محمد از جلوی زندان رد شد خیلی تعجب کرد فوراً او را به نام صدا زد آقا محمد ابراهیم که صدای آشنائی شنید تأمل کرد تا آن که نبیل را پشت میله‌های زندان دید مختصری احوال بررسی نمودند، آقا محمد ابراهیم

گفت که سفینه حامل مبارك در بندر است و ساعتی دیگر حرکت می‌کند و بلافاصله از آن محل دور شد تا همراهان شك ننمایند نبیل که فهمید محبوب ابهایش در نزدیکی اوست ولی او قادر به زیارتش نمی‌باشد خیلی مغموم و افسرده گردید و شروع به سرودن اشعار سوزناک نمود و گریه را سر داد کشیش مسیحی که در آن موقع از اطاق بیرون رفته بود پس از بازگشت نبیل را در حال نگرانی و پریشانی مشاهده نمود وقتی از قضیه آگاه گردید به او گفت که من نامه ای حضور مبارك می‌نویسم و تو هم اشعاری بگو تا آنها را همراه یکی از دوستانم به حضور مبارك تقدیم کنیم.

کشیش عریضه‌ای به زبان عربی نگاشت و نبیل هم اشعاری سرود و توسط جوانی به نام کنستانتین که ساعت ساز و رفیق کشیش بود به حضور مبارك تقدیم نمودند وقتی که جوان ساعت ساز رفت آنها به پشت بام زندان رفتند تا از دور سفینه حامل حضرت بهاء‌الله را نظاره کنند. جوان آن عرایض را در کشتی تقدیم نمود و حضرت بهاء‌الله دستور فرمودند تا نامه کشیش به هدای بلند قرائت گردد آنگاه لوحی در همان حین جهت نبیل نازل فرمودند و نسبت به کشیش نیز عنایت مخصوص فرمودند.

حضرت عبدالبهاء و حضرت غصن اطهر بسته‌ای توسط کنستانتین حاوی چند شیشه عطر و چند دستمال و مقداری گل خشک شده برای نبیل عنایت فرمودند.

عظمت و جذبه حضرت بهاء‌الله باعث تصدیق جوان ساعت ساز گردید که بعدها وقتی که کشیش از زندان آزاد شد با هم شروع به تبلیغ نمودند. حضرت بهاء‌الله در همان زمان به خادم الله کاتب وحی دستور فرمودند که نامه کشیش را برای احبای ایران بفرست و حالیه متن آن عریضه موجود است.

حضرت بهاء‌الله پس از استقرار در عکا لوحی به اعزاز کشیش فارس سوری فرستادند که در آن لوح کشیش مذکور را به عنایات مبارکه مفتخر فرمودند و آن لوح به نام لوح اقدس تسمیه گردیده است.

نبیل جمعاً به مدّت ۴ ماه در مصر زندانی بود و مطابق خوابی که دیده بود پس از ۸۱ روز از زندان اسکندریه خلاص گردید، او را به آناتولی تبعید نمودند و او از آنجا به قبرس و سپس به عکا بازگشت.

حضرت ولی عزیز امرالله درباره زندانی شدنش در مصر می‌فرمایند:

”در مصر قنسول پر آز و حرص قریب یکصد هزار تومان از یکی از دوستان متمکن ایران به نام حاجی ابوالقاسم شیرازی به حيله و تهدید اخذ نمود و جناب حاجی میرزا حیدر علی مع ۶ نفس از احبای الهی را دستگیر و به تبعید و حبس ۹ ساله خرطوم محکوم نمود و تمام آثار و الواحی را که نزد آن مظلومان موجود بود ضبط کرد و جناب نبیل را که از جانب حضرت بهاء‌الله برای دادخواهی از خدیو مصر به آن قطر اعزام شده بود در حبس انداخت“

(قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۲۲)

نبیل که برای اولین بار به عکا برای تشرّف به حضور حضرت بهاء‌الله رفت او را از شهر اخراج نمودند و او به حوالی محله عزالدین که در خارج از قلعه در شمال قرار داشت رفت و از آنجا تمام روز به نگاه کردن به سوی قلعه گذراند. در این هنگام جمال مبارک پشت پنجره ظاهر شده با حرکت دادن دستمال آگاهی خود را از حضور او نمایان ساختند و همان روز مناجاتی از قلم اعلیٰ به اعزازش نازل گردید از آن پس نبیل روزها به گردش در کوه کرمل

و جلیل می‌گذرانند و مرتباً محلّ اقامت خود را بین ناصره و حیفا تغییر می‌داد. حضرت ولی مقدّس امرالله می‌فرمایند:  
 "او مدّتی را نیز در حبرون گذرانید و سپس به عکا احضار شد و ۸۱ روز در قلعه اقامت نمود"

(بهاء‌الله شمس حقیقت صفحه ۲۷۴)

نبیل مجدداً از طرف حضرت بهاء‌الله مأمور سفر به ایران شد و به ملاقات عدّه بیشماری در اطراف و اکناف ایران موقّق گردید و به هدایت جم غفیری نائل گشت سپس به عکا بازگشت و مقیم بارگاه حضرت معبود شد.

تا آن که صعود واقع گشت و از مصیبت فرقت حضرت بهاء‌الله به فریاد و فغان افتاد و پریشان و درمانده شد او که در آخرین روزهای کسالت جمال ابهی به حضور حضرتش بار یافته بود از شدت حزن و الم خود را در دریا غرق کرد.

حضرت عبدالبهاء این مصیبت جانگداز را چنین بیان می‌فرمایند:  
 "نبیل جلیل از هجران و حرمان چنان سوزان و گریان گشت که هر کس مبهوت و حیران می‌شد، می‌سوخت و می‌ساخت و نرد جانفشانی می‌باخت، تحمل نماند صبر و قرار فرار کرد آتش عشق شعله ور گردید، طاقت صبوری طاق شد، سرخیل عشاق گردید، بی‌محابا رو به دریا زد و تاریخ وفات خویش را قبل از جانفشانی نوشت و با کلمه غریق تطبیق نمود جان به جانان باخت و از هجران و حرمان نجات یافت"  
 (تذکرة الوفا صفحه ۶۱)

بدون شك نبیل جزو معدود مورّخین تاریخ امر است که وقایع و سوانح آن ایام را به رشته تحریر درآورده و برای نسل آینده بجا گذارده است، او که شرح حالش به قلم حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفا نوشته شده از جانب حضرت ولی مقدّس امرالله جزء

حواریون حضرت بهاء‌الله تسمیه گردیده است. علیه غفران الله و عنایاته.

### منابع و مأخذ

- ایام تسعه صفحه ۲۲۲  
 بهاء‌الله شمس حقیقت صفحات متعدّد  
 تاریخ نبیل صفحه ۶۳۵  
 تذکرة الوفا صفحه ۶۲، ۶۱، ۵۷  
 نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله جلد ۴- ۱  
 قرن بديع جلد ۲ صفحات ۲۲۲، ۲۱۹، ۱۲۲  
 گنج شایگان صفحه ۱۶۸  
 مجله بانگ سروش  
 محاضرات صفحات ۶- ۴۲۵  
 مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله صفحه ۲۶۸

## شیخ کاظم سمندر

جمال اقدس ابھی دربارہ شیخ کاظم سمندر می فرمایند:  
یا سمندر علیک بہاء اللہ و عنایۃ شہادت میدہیم از اول امر  
اقبال نمودی و بہ خدمت مشغولی خدمت و ذکر و ثنائی تو بہ مقامی  
رسیدہ کہ احتمال می رود کرام الکاتبین از تحریر عاجز شدہ باشد  
این است فضل بزرگ (مجموعہ الواح «عندلیب» صفحہ ۵۲)

شیخ کاظم سمندر در تاریخ ۱۷ محرم ۱۲۶۰ مقارن با سال  
ظہور حضرت اعلیٰ در شہر قزوین در خانوادہ ای مؤمن و مخلص دیدہ  
بہ جهان گشود پدر بزرگوارش شیخ محمد نبیل از ارادتمندان شیخ  
احمد احسانی و سید کاظم رشتی بود کہ بہ واسطہ عقیدہ ای کہ بہ  
سید کاظم رشتی داشت نام آن بزرگوار را بر فرزندش گذاشت و  
این در موقعی بود کہ از سید درخواست کردہ بود کہ دعائی کند کہ  
او صاحب اولاد شود و چون پسرش بہ دنیا آمد بہ پاس مرحمت سید  
نام کاظم بر او نهاد.

شیخ محمد نبیل قزوینی در موقع اظہار امر حضرت اعلیٰ  
تصدیق امر مبارک نمودہ و در ایام سرگونی مبارک بہ آذربایجان بہ  
شرفلقایش مفتخر گردید و مورد عنایت آن حضرت قرار گرفت و  
از لسان اطہر ملقب بہ نبیل شد.

جناب نبیل جزو پیروان حضرت باب مورد صدمات فراوان  
قرار گرفت در نتیجہ آن توقیعات کثیری بہ اعزازش نازل و عنایات  
بیشماری در حقش مبذول گشت از جملہ در سفر ماکو لوحی از حضرت  
اعلیٰ بہ خط کاتب وحی آقا سید حسین یزدی در جواب سؤالاتش  
نازل شدہ کہ بعد از خطبہ فرمودہ اند:

«و بعد سلام اللہ علیک یا ایہا المتعارج الی اوج الجلال و





شیخ کاظم قزوینی ملقب بہ سمندر

المتصاعد الى قتل الجبال في تلك الظلمات الصماء الدهماء العمياء  
 أوّل مبدأ الاضمحلال عند طلوع شمس الجلال"

(محاضرات صفحه ۲۲۹)

و نیز حضرت اعلیٰ در لوحی خطاب به ایشان در مورد جناب  
 طاهره بیاناتی می‌فرمایند که در کتاب محاضرات صفحه ۲۴۸ به چاپ  
 رسیده است.

این مظهر استقامت و شجاعت در اواخر ایام برای رسیدگی  
 به محاسبات و دیدار اخوی خویش روانه لاهیجان گشت اما پس از  
 ورود به آن شهر مریض و دار فانی را وداع گفت این واقعه در سال  
 ۱۲۷۸ هجری قبل از اظهار امر مبارک در بغداد بوده که با اجازه  
 جناب کلیم جسد مطهرش را به بغداد برده در آنجا مدفون ساختند.  
 چند فقره از الواحی که به افتخارش از قلم اعلیٰ نازل شده  
 در کتاب محاضرات مندرج است که در این مقام یکی از آنها را نقل  
 می‌نماید:

"در این وقت که سماء قدرت الهی به قمر عظمت مزین گشته و  
 عماء قدس حضرت لایزالی به انجم رفعت مطرز شده و سحاب رأفت  
 از هویت غیب اقطار مرحمت باریده و بحار غیرت در صدور عالیه  
 به امواج مکرمت متهیج آمده، این قلب افسرده حزین و این نفس  
 پژمرده غمین قلم حب برداشت که علم و دّ برافرازد که شاید نسیمش  
 از شمال یمن جانان بوزد که بلکه از آن نسیم نسائم رحمت الهی و  
 نفایس عنایت ربّانی به هیجان آید و به اریاح محبت فائز گردیم که  
 شاید از زلال عذب تسنیم مشروب شویم و از صافی خمر تکریم مرزوق  
 آئیم کذلک تقدیر من الله العزیز المحبوب... انشاء الله کثرات عوالم  
 وجود که در لباس حدیقه نفس محدودند فانی و هالک شوند تا طلعت  
 باقی وجه سر از براقع جمال برآورد و وجه جلال کلشئی هالک الا

وجهه از خلف نقاب مستشرق و هویدا گردد قسم به خدا اگر همه امکان جمع شوند در اقطار امرالله بخواهند نفوذ کنند نتوانند و قادر نشوند<sup>۲</sup> (محاضرات صفحه ۲۴۵، ۲۴۲)

شیخ کاظم که در موقع فوت پدر ۱۸ ساله بود سرپرستی امور مادی و معنوی عائله و برادرشان آقا شیخ محمد علی نبیل ابن نبیل که در آن وقت بیش از ۱۰ سال نداشت به عهده گرفت و در نهایت همت و شجاعت به خدمت امرالله و تربیت افراد و تنظیم خانواده پرداخت.

برادر جناب سمندر شیخ محمد علی ملقب به نبیل ابن نبیل در اسلامبول تجارت داشت ولی به واسطه اقدامات مفسدین و قیام آنان بر اذیت و آزار احباب که شب و روز پی خدعه و نیرنگ بودند خود را مسموم کرد.

آن شیدائی جمال مبین ۲ مرتبه دست به خودکشی زد يك مرتبه خود را به دریا افکند که او را نجات دادند، مرتبه دوم خواست خود را خفه کند که او را خلاص کردند ولی در مرتبه سوم در مسجد قبرستان مسلمانان خود را مسموم نمود.

این واقعه دلخراش در شب نهم رجب سال ۱۲۰۷ هجری اتفاق افتاد، شیخ محمد علی نبیل ابن نبیل مورد توجه خاص هیکل مبارک حضرت بهاء‌الله بود و الواح بی‌شماری به اعزازش نازل شده که ۲۲ فقره از آنها در مجموعه‌ای که جناب میرزا علی اشرف عندلیب لاهیجانی شاعر معروف بهائی و مبلغ عالی‌مقام امرالله در قزوین در منزل جناب سمندر از روی الواح اصل نسخه برداری کرده و به نام «عندلیب» چاپ و منتشر شده است در این مقام تعدادی از آن الواح نقل می‌گردد.

جمال اقدس ابهی درباره نبیل ابن نبیل می‌فرمایند:

”یا نبیل علیک سلامی لازال مذکور بوده و هستی بر تو وارد شد آن چه بر مظلوم وارد انه هو الصبار و امر الكل بالصبر الجمیل. هیچ امری مستور نه عندالله ظاهر و هویدا یعلم خائنة الاعین و خافیه الصدور و هو بكل شیئی علیم، لاتحزن من شیئی توکل علی الله و فوض الامور الیه انه مع من اراده و هو المقتدر القدير. امثال آن جناب باید صبر کنند و مدارا نمایند لعمری وارد شد بر ما در این ارض آنچه که سبب صعود زفرات و نزول عبرات گشت“  
(عندلیب صفحه ۲۲)

و نیز می‌فرمایند قوله الاحلی:

”یا علی مظلوم لازال از حقّ جلّ جلاله از برای شما خواسته آن چه را سبب اعلاء کلمه و مقام است لازال مذکور بوده و هستی... از اول امر تا حین به خدمت مشغول بوده ای اگر نفسی انکار نماید ذرات کائنات شاهد و گواه است“  
(عندلیب صفحه ۶۴)

و نیز می‌فرمایند قوله العزیز:

”الله ابهی شهد قلمی الاعلی انه لا اله الا هو العلی الاعلی و بانک اقبلت الی افقی الابهی و شهدت بما شهد به مولی الوری اذ استوی علی العرش الاعظم بسلطان غلب من فی السموات و الارضین الحمد لله ربّ العالمین“  
(عندلیب صفحه ۴۲)

حضرت بهاء‌الله در لوح شیخ نجفی ابن الذئب اشاره به خاتمه احوال ایشان می‌فرمایند:

”جناب حاجی شیخ محمّد علی علیه بهاء‌الله الابدی از تجّار معروف بوده اکثری از اهل مدینه کبیره او را می‌شناسند.

در ایّام اخیر که سفارت ایران در آستانه در سرّ سرّ به تحریک مشغول آن مقبل صادق را پریشان دیده اند تا آن که شبی از شبها خود را در بحر انداخت و از قضا جمعی از عباد حاضر و او

را اخذ نمودند و این عمل را هر حزبی تعبیری نمود و ذکر کرد تا آن که مرة آخری شبی از شبها در جامعی رفته و خادم آن محل ذکر نمود این شخص شب را احیاء داشت و تا صبح به مناجات و دعا و عجز و ابتهال مشغول و بعد ذکرش قطع شد و این عبد توجه نموده مشاهده شد روح را تسلیم نموده و شیشه خالی نزدش دیده شد مشعر بر این که سم خورده، باری به کمال تحیر قرم را اطلاع داد و ۲ وصیتنامه از او ظاهر شد اما اول مشعر بر اقرار و اعتراف بر وحدانیت حق و تقدیس ذاته تعالی عن الاشباه و الامثال و تنزیه کینونته عن الاوصاف و الازکار و الاقوال و الاقرار بظهور الانبیاء و الاولیاء و الاعتراف بما کان مرقوماً فی کتب الله مولى الوری.

و در ورقه دیگر مناجاتی عرض کرد و در آخر ورقه ذکر نموده ... که این عبد قادر بر اصغاء مقالات مغلین نبوده لذا این عمل را ارتکاب نموده لو یعذبنی انه هو محمود فی فعله و لو یغفرلی انه مطاع فی امره” (لوح ابن الذئب صفحه ۷۲)

شیخ کاظم سمندر ایامی که پدر بزرگوارش در تبریز مشغول تجارت بود دو مرتبه به آن شهر سفر نمود و مدت ۲ سال در خدمت جناب ملا علی اکبر اردستانی به تحصیل مشغول و مدتی هم در شعبه تجارتخانه پدرش که در لاهیجان بود تشریف بردند در آن دو شهر در مدت اقامت به فراگیری صرف و نحو و علوم مرسومه آن زمان پرداخت و سپس در معیت جناب ملا علی اکبر اردستانی به قزوین مراجعت نمود و طولی نکشید که پدر صعود فرمود.

از آن پس شیخ کاظم سمندر با همت و پشتکار به خدمت امرالله پرداخت و باب مکاتبه با احباب در سراسر ایران گشود و مشغول ارسال و ایصال عرایض به ارض اقدس گردید و کلیه آثار و الواح مبارکه را جمع آوری نموده در مجالس و محافل تلاوت می نمود و

به تشریح مطالب آن می‌پرداخت تا آن که فتنه و فساد میرزا یحیی ازل به القاء شبهات و انحراف احباء پیش آمد.

آنگاه در سال ۱۲۸۲ با وجودی که سنّ مبارک بیش از ۲۲ سال نبود استدلالیه به زبان عربی بر ردّ اعتراضات و شبهات ازل نگاشت و تقدیم حضور مبارک نمود.

حضرت بهاء‌الله آن استدلالیه را مورد قبول و عنایت قرار داده او را ابن نبیل مخاطب فرموده این لوح به اعزازش نازل گردید:

”ابن نبیل مرفوع در اثبات امرالله بما القی الله علی فواده الواحی نوشته در ابتداء به این آیه که از سماء مشیت ظهور قبلم نازل شده استدلال نموده... کاش اهل بیان در آیه مبارکه که ابن نبیل ذکر نموده تفکر نمایند“  
(محاضرات صفحه ۲۷۰)

و نیز در لوح دیگر می‌فرمایند:

”استدلالیه جناب ابن نبیل رسید لذا لوحی پارسی از سماء عزّ نازل و ارسال شد ابلاغ فرمایند“  
(محاضرات صفحه ۲۷۱)

پس از وصول رساله مزبور به حضور مبارک و صدور الواح و اظهار عنایات و الطاف لاتحصی از آن به بعد آن جناب به لقب سمندر ملقب و به خطاب یا سمندری مخاطب گشتند حضرت بهاء‌الله در لوحی درباره ایشان می‌فرمایند:

”یا اسم جود علیک بهائی نامه جناب سمندر علیه بهاء‌الله ملاحظه شد طوبی له و لقلمه و لمن یحبه لوجهی از قبل و بعد آن چه در اثبات کلمة الله از قلم او جاری شده لدی المظلوم مقبول“

(محاضرات صفحه ۲۷۱)

و نیز می‌فرمایند:

”یا اسم جود فی الحقیقه جناب سمندر علیه بهائی به منظر اکبر ناظرند و بر خدمت قائم حرارت محبتش را حجات حائل نشود

و سبحات اثر آن را منع ننماید اگر طالب صادقی از اماکن بعیده دست فرا دارد ممکن اثرش را بیابد عبد حاضر مطالبش را عرض نمود و به شرف اصغاء و جواب هر دو فائز سبحان من ینطق و یسمع و یجیب و سبحان من اوقد فی الافئدة و القلوب ما اجتذبها الی الحق علام الغیوب" (محاضرات صفحه ۲۷۲)

شیخ کاظم سمندر در سال ۱۲۹۰ عازم ارض مقصود شد و به شرف لقای حضرت بهاء‌الله فائز گردید و مدت ۲ ماه در ظلّ عنایت مستریح گشت آنگاه به ایران بازگشت و به خدمت امرالله مشغول شد. با اکثر احباء مراوده و مکاتبه داشت منجمله با نورین نیرین یعنی سلطان الشهداء و محبوب الشهداء مکاتبه می‌کرد. پس از وقوع شهادت آن دو نفس شریف که در سال ۱۳۰۰ جمعی از احباء دستگیر و شهید شدند ایشان هر کمکی که می‌توانست انجام میداد تا این که خبر صعود برادر عزیزش جناب حاجی شیخ محمد علی نبیل ابن نبیل از اسلامبول رسید متعاقب آن فوت همسرش او را دچار غم و اندوه فراوان کرد و سبب مشکلات و زحمات بی‌شمار در امور تجاری و خانوادگی او گردید.

شیخ کاظم با وجود همه مشکلات و موانع تصمیم گرفت که مشرف گردد لذا پس از به دست آوردن اجازه به ارض اقدس رهسپار گشت و دیده به دیدار جمال ابهی روشن و منور نمود. ولی قبل از حرکت به ارض مقصود دختر برادر خود سانجیه را به همسری فرزندش برگزید و نیز دختر خود ذکریه خانم را به زوجیت پسر برادر دیگر درآورد و خطبه عقد طبق آئین بهائی تلاوت گردید سپس امور تجاری را به فرزند ارشد میرزا عبدالحسین سپرد و سال ۱۳۰۸ عازم گردید.

مدت ۲ ماه به فیض لقاء و زیارت حضرت بهاء‌الله فائز و

به دستور مبارک به اتفاق حضرت ورقا شهید و روح الله و میرزا عزیزالله خان فرزندان جناب ورقا به ایران مراجعت کرد و به خدمت و کسب و کار پرداخت، پس از گذشت یکسال و نیم از تاریخ مراجعت از ارض اقدس طبق مذاکراتی که در ساحت اقدس مطرح شده بود قرار شد دخترشان به نام نورانیه که بعداً به امر مبارک ثریا نامیده شد همراه جناب طرازالله سمندری برادرش و جدّه به ارض اقدس حرکت نمایند ولی چون جدّه ایشان صعود نمود لذا ثریا خانم و طرازالله خان و همشیره عیال شیخ کاظم در سال ۱۲۰۹ روانه عکا گشتند.

در عکا حسب الامر جمال مبارک ثریا نامزد ضیاءالله فرزند حضرت بهاءالله گردید اما چند ماهی از این ماجرا نگذشته بود که صعود مبارک واقع شد.

پس از مدتی ضیاءالله به دسته ناقضین پیوست و ثریا تبعیت شوهر نمود، معلوم است که قلب جناب شیخ کاظم چقدر حزین و اندوهناک گردید ولی چهار سال بیش نگذشت که ضیاءالله فوت نمود و ثریا نامه‌ای به پدر نگاشت و اظهار ندامت نمود و طلب عفو و بخشش کرد.

شیخ کاظم تصمیم گرفت که به ارض اقدس برود و ثریا را با خود به ایران بازگرداند ولی به واسطه نقض عهد و انقلابات آن ارض این سفر میسر نگشت لذا جناب طرازالله خان که ۲۱ ساله بود اجازه گرفت که برای آوردن همشیره حرکت کند لهذا به ارض اقدس وارد و به حضور حضرت عبدالجباء مشرف گردید و مدت چهار ماه و ده روز در ظلّ میثاق و مرکز عهد و پیمان زائر بود اما ناقضین مانع دیدار ایشان با همشیره شان شدند لذا با دست خالی و دلی اندوهگین به ایران بازگشت.



حضرت عبدالبهاء در سال ۱۲۱۷ به شیخ کاظم دستور دادند که مشرف شود. جناب سمندر با عائله و تنی چند از بستگان راهی عکا شد و در روز دهم ورود طبق دستور به روضه مبارکه رفت که در آن مکان مقدس با دختر خود ثریا روبرو گشت پدر و مادر پس از ۹ سال فرزندان خود را ملاقات نمودند و قرار گذاشتند که به اتفاق به عکا حرکت نمایند ولی ناقضین فهمیده شورش عظیمی برپا کرده کتک مفصلی به پدر و مادر و سایر بستگان زده آنها را مجروح نموده از روضه مبارکه بیرون انداختند لذا پدر و مادر پس از ۲۲ روز اقامت با قلبی افسرده به وطن بازگشت نمودند.

حضرت عبدالبهاء طی لوحی خطاب به جناب طراز الله سمندری

می‌فرمایند:

”ای نهال بی‌همال بوستان الهی، حضرت ابوی با کمال شوق و شادمانی طی مسافت نمود و قطع جبال و تلال و دریا و دره و صحرای پرمشقت فرمود فنعم ما قال ریگ هامون و درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی ولی چه فایده که به محض ورود با والده و اخوی قصد زیارت تربت محمود نمود و به مجرد وصول و ملاقات همشیره مخدوع لقمه چرب و شیرینی میل فرمود و ورقه مظلومه امه البهء والده و جوان نو رسیده جناب اخوی يك فصل کامل طپانچه و کتک و سیلی و دگنک میل فرمودند هنیئا مرثیا جای شما خالی سفره بسیار رنگین بود و نقل شیرین و پسته و بادام مقشر و نمکین و بعد از آن محض هضم طعام دعوی افترائی نیز در حقشان قائم شد که دست تعدی گشودند و داد ستم و خودپرستی دادند اشخاص به همراه خویش یعنی ابوی آوردند پرده عصمت فرزند خویش دریدند و مراعات عفت نپسندیدند دست به گیسو دراز نمودند و به یکسو سراسیمه کشیدند زدند و بستند و بدن خستند و آن چه

خواستند کردند خلاصه الان حضرت ابوی از گیر کرام کاتبین مستنطق رستند تو مفت جان بدر بردی از برای تو این کتک و دگنک مهیا بود و سفره ضیافت مهنا جانی رایگان از این احسان نجات دادی اگر میل داری بسم الله تا در بیشه ترکه و دگنک موجود پیشه حضرات این اندیشه منما نهایتش سر و دستی شکسته یابی و دست و پا بسته بینی و تن خسته گردد و شکایت و فریاد از ظلمت به حکومت پیوسته گردد و از این ماجرای چون پسته خندان گردی و چون نرگس دیده حیران گشائی و چون بنفشه از کثرت درد و تعب خراب بر زمین افتی و چون گل از پیرامنی خار نازنین گردی اگر میل داری بیا زودی بیا سفره حاضر است و میزبان منتظر دیگر گله مکن و شکایت منما نهایت بذل و بخشش و کرامت در ضیافت دارند برعکس سفر سابق معامله خواهند نمود"

(محاضرات صفحه ۲۸۴)

جناب شیخ کاظم بر حسب اراده مبارک برای تهیه جواب مندرجات کتاب نقطه الکاف عازم طهران شد که به اتفاق آقا سید مهدی گلپایگانی و جناب نعیم و آقا شیخ محمد علی قائنی به این امر پردازد لذا چند ماه در مصاحبت آن نفوس مقدسه شب و روز به انجام این مقصود کوشیده و سپس به قزوین مراجعت نمود.

حضرت عبدالبهاء لوحی از کشتی سلطیک خطاب به ایشان

می‌فرمایند:

"ای سمندر نار فاران الهی... خدمات آن خاندان از بدایت طلوع صبح حقیقت تا این اوان مشهور جهان است و مشهود روحانیان گواه عاشق صادق در آستین باشد احتیاج به بیان نه فی الحقیقه آن خاندان سزاوار و شایان هرگونه عنایت است و این خدمت اخیره ضمیمه آن خدمات است والحمد لله نیت صادق و همت بارقه و عبودیت

دائمه به قول شاعر با شیر اندرون شد و با جان بدر شود ظاهر و  
مصدق این شعر تحقق یافت” (محاضرات صفحه ۲۸۸)

الواح بیشماری از یراعه جمال مبارک و خامه حضرت عبدالبهاء  
درباره شیخ کاظم سمندر عزّ نزول یافته که اکثراً در کتب امری  
چاپ گردیده از آن جمله لوح فواد است که باعث ایمان جناب  
ابوالفضائل شد و در کتاب مبین (آثار قلم اعلی جلد اول) صفحه ۱۷۶  
مندرج است.

فواد پاشا وزیر امور خارجه امپراطوری عثمانی با همکاری  
نزدیک با عالی پاشا سبب سرگونی حضرت بهاء‌الله به عکا گردید  
در نتیجه لوح فواد شامل انذارات و بشارات درباره شکست او و  
سقوطش از جاه و مقام بود که چون به وقوع پیوست باعث تصدیق  
ابوالفضائل گردید.

دیگر مجموعه ای است که چنانچه قبلاً ذکر گردید به نام  
عندلیب در سال ۱۲۲ بدیع به چاپ رسیده در این مجموعه ۲۲ فقره  
الواح به افتخار شیخ کاظم سمندر نازل شده است در این مقام  
قسمتهائی از برخی از آن الواح ذکر می‌گردد:

”قلم اعلیٰ از اوّل ایّام تا حین بر اقبال و توجه و استقامت  
و خدمت آن جناب شهادت داده نحمدالله تبارک و تعالیٰ بما ایدک  
على التمسك بحبله فى ایّامه و التشبث بذیله انه جواد کریم“  
و نیز می‌فرمایند:

”یا سمندر فضل و رحمت و عنایت حقّ شامل احوال تو بوده  
و هست نازل شده آن چه مثل نداشته و ظاهر گشته آن چه شبهش  
ممتنع الوجود“

و نیز می‌فرمایند:

”این ایّام عبدالحسین علیه بهائی درسجن اعظم امام وجه قائم

وحاضر از حقّ می‌طلبیم او و نفوسی که از آن بیت ظاهر شده اند کل به شرافت کبری' و عنایت عظمی فائز گردند فی‌الحقیقه آن بیت به حقّ منسوب باید تمسک نمایند به آن چه که سبب ارتفاع کلمه الله است و همچنین علّت ظهور مقامات وجود" و نیز می‌فرمایند:

"یکتا خدا می‌داند که قلب و قلم و لسان لازال ذکر دوستان الهی را دوست داشته مخصوص آن محبوب که ذکرشان در قلب ودیعه بوده" (عندلیب صفحات ۲۰۶، ۲-۶۱، ۵۴)

چون برای احبای طهران مشکلاتی پدید آمده بود حضرت عبدالبهاء پس از بازگشت سفر غرب به شیخ کاظم دستور دادند که به اتّفاق جناب حکیم باشی به طهران رفته رفع مشکلات نمایند. آن نفس بزرگوار در تربیت اطفال و ترتیب کلاس جهت آنان و اداره امور مدارس دخترانه و پسرانه سهم بسزائی داشت بطوری که جمال مبارک درباره معلّم اطفال او در لوحی خطاب به امین الهی می‌فرمایند قوله جلّ جلاله:

"مطلب دیگر آن که حسب الامر يك ثوب عبای بسیار خوب مرغوب ممتاز زیاد از عباهای اعلای نائین و یا احساء تحصیل نمائید و به معلّم اطفال جناب سمندر علیه بهاء‌الله الابهی به اسم حقّ بدهید چه که مدّتی قبل خطوط اطفال را که نزدش تحصیل می‌نمودند به ساحت اقدس ارسال داشتند و به او وعده خلعت داده شد مکرّر فرمودند باید عبای ممتاز باشد"

(مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۶۵)

حضرت عبدالبهاء درباره اش به فرزندش جناب طراز‌الله سمندری می‌فرمایند:

"آن خاندان را عبدالبهاء منسوب به خویش داند و جمیع افراد

را بندگان صادق جمال ابهی می‌شمارد عبودیت آن عائله در آینده ظاهر و آشکار می‌شود جمیع اینها از برکت خلوص جدّ محترم و پدر بزرگوار است” (محاضرات صفحه ۲۴۷)

آن جان پاک در سال ۱۲۲۶ پس از عمری خدمت به ملکوت ابهی صعود فرمود و سال بعد زیارتنامه ای از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء به افتخارش نازل شد. آن فدائی جمال مبارک که از طرف حضرت بهاء الله به سمندر ملقب گردید از جانب حضرت ولی عزیز امرالله جزو حواریون حضرت بهاء الله تسمیه گردید علیه رضوان الله.

### منابع و مأخذ

آثار قلم اعلیٰ جلد ۱ صفحه ۱۷۶

بهاء الله شمس حقیقت صفحات ۴-۴۹۲

جزوه حقوق الله صفحه ۱۸

نفحات ظهور حضرت بهاء الله جلد ۲ صفحات ۹۷، ۸۸

کتاب زندگانی ابوالفضائل صفحات متعدّد

لوح شیخ نجفی صفحه ۷۲

مائده آسمانی جلد ۸ صفحه ۶۵، ۶۸

مجموعه الواح (عندلیب) صفحات متعدّد

محاضرات صفحات متعدّد

مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء الله صفحه ۱۹۱

## میرزا محمد مصطفی بغدادی

حضرت عبدالبهاء درباره محمد مصطفی بغدادی می‌فرمایند:  
"از جوانی فرید و یگانه در نهایت شهامت و شجاعت و وفاق  
شهره آفاق بود" (تذکره الوفا صفحه ۲۰۲)

آقا محمد مصطفی بغدادی در سال ۱۲۵۶ هجری قمری در شهر  
بغداد متولد شد و از خانواده‌ای از اهل علم و کمال بود پدر بزرگوارش  
شیخ محمد شبل از پیروان سید کاظم رشتی و از مریدان طایفه  
شیخیّه محسوب بود و از طرف سید کاظم رشتی و کالت بر شیخیّه  
و نیابت بر پیروان آن عقیدت را به عهده داشت.

شیخ محمد شبل که رهبری طایفه شیخیّه را در بغداد دارا بود  
از جمله مشاهیر و صاحب نفوذ و مورد توجه همگان بشمار میرفت و  
در بین اهالی صاحب اقتدار و مشهور به زهد و تقوی بود.

زمانی که ملا علی بسطامی که یکی از حروف حیّ و دومین مؤمن  
به حضرت اعلیٰ و ملقب به ثانی من آمن و اولین شهید امر مبارک به  
دستور حضرت اعلیٰ به کربلا عزیمت نمود و توقیع آن حضرت را به  
شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام و شیخ الفقهای مشهور  
عالم اسلامی در آن زمان تسلیم نمود از طرف آن مجتهد و دولت  
عثمانی محکوم و او را مغلولاً به بغداد فرستادند. مدت ۶ ماه در  
حبس بغداد بسر برد و در طول آن مدت شیخ محمد شبل به ملاقات  
او به زندان میرفت و چون ملا علی از شاگردان سید کاظم بود شیخ  
محمد توجه خاصی نسبت به ایشان مبذول میداشت در همین ملاقاتها  
بود که شیخ شبل از امر مبارک مطلع و توسط ملا علی بسطامی مؤمن  
به حضرت باب گردید و چون ایمانش شهره شهر گشت و اهالی بغداد  
متوجه شدند مورد توجه مؤمنین به حضرت نقطه اولی واقع گردید.



میرزا محمد مصطفی بغدادی

هنگامی که حضرت اعلیٰ از سفر حجّ به فارس مراجعت فرمودند شیخ محمد شبل به عزم ملاقات حضرتش رهسپار شیراز شد و چون به اصفهان رسید باخبر گشت که آن حضرت با مأمورین دولتی به آذربایجان تبعید شده اند و دستور چنین است که اصحاب به جناب ملاحسین بشرویه ای ملحق گردند.

شیخ شبل با عده ای از مؤمنین به خراسان رفت و مدت ۸ ماه در مشهد در محضر جناب قدوس و ملاحسین کسب فیض نمود و با جمع اصحاب به خدمات و انجام مأموریتها موفق و مؤید گشت و آنگاه به بغداد عزیمت کرد و طولی نکشید که حضرت طاهره به بغداد ورود فرمودند مدتی را در منزل مشارالیه زندگی نمودند.

شیخ شبل با جمعی از یهودیان و مسیحیان ساکن بغداد مذاکرات امری نمود و با آنان مباحثه و مناظره می‌کرد و باعث ایمان چند نفر از آنان گشت و چون واقعه کبریٰ شهادت حضرت اعلیٰ پیش آمد تاب مقاومت نیاورده طولی نکشید که از این عالم به جهان پنهان شتافت و در ملکوت اسرار ساکن شد.

جناب میرزا محمد مصطفیٰ بغدادی در جوانی به دلالت پدر مؤمن گشت و از محضر حضرت طاهره که در منزلشان میزیست استفاده شایانی برد تا این که به دستور حکومت جناب طاهره به ایران برگشت در این موقع محمد مصطفیٰ بغدادی همراه پدر جهت حفاظت آن مخدیره عازم ایران گشت و تا قزوین او را همراهی کرد و چون جناب طاهره در زادگاهش مستقر گردید او به طهران به ملاقات ملاحسین شتافت.

جناب بغدادی پس از مراجعت حضرت بهاء‌الله از کوههای سلیمانیه شب و روز در حضور هیکل مبارک و در خدمت آن حضرت بود و با وجودی که حضرت بهاء‌الله اظهار امر نفرموده بودند ولی



آن عاشق و دل‌باخته جمال ابهی از مقام و رتبه آن حضرت آگاه بود و پیوسته کوشش می‌کرد تا وسایل راحتی ایشان را فراهم نماید آن رادمرد تاریخ با شجاعت و شهامت بدون خوف از مردم ایمان خویش را اظهار و ابراز می‌کرد و در اثر همین دلیری و از خودگذشتگی که نشان میداد در سال ۱۸۷۴ میلادی به زندان افتاد و اسیر و دستگیر شد و با عده‌ای از احباء در حبس بغداد بسر برد ولی هرگز فتور ننمود و بی‌محابا به تبلیغ مشغول گشت.

در بغداد پس از سرگونی مبارک پیوسته یار و ندیم احباء و دوستان بود و با وجودی که بدخواهان و دشمنان به آشوب و فتنه انگیزی پرداختند اما آن نفس نفیس از پای ننشست و با شوق و اشتیاق فراوان به یاری دوستان پرداخت و در تبلیغ و هدایت و راهنمایی مردم جاهد و ساعی بود.

محمد مصطفی بغدادی یکه و تنها از بغداد حرکت و خود را به عکا رسانید و قصد زیارت حضرت بهاء‌الله نمود و با همه مشکلاتی که در برداشت موفق به تشرّف به ساحت اقدس گردید. آنگاه به دستور جمال مبارک محلّ اقامت خویش را منتقل و در بیروت ساکن شد در این شهر بود که مأمور ارسال و ایصال مکاتیب به حضور مبارک و عهده دار راهنمایی زائرین به ارض مقصود گشت.

آن جان پاک در نهایت خوشروئی و صبوری زائرین را پذیرائی و محبت می‌کرد و از موقع حرکت تا بازگشت آنان آنی فراغت نمی‌یافت و سعی می‌نمود حتی تا بازگشتشان به وطن آنها را کمک نماید این بود که پیوسته مورد عنایت و محبت جمال اقدس ابهی و مدام در ظلّ توجه و الطاف حضرتش بود.

ایشان از نوجوانی که در خدمت حضرت طاهره بود تا سن کهولت در خدمت امر بود حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح که

مصدرش این است درباره اش می‌فرمایند:

”الحمد لله الذى خلق الماء من بيانه الظاهر فى ملكوت البقاء“  
این لوح مبارک به عربی نازل شده و مطبوع نگشته است اما  
قسمتی از آن را مولای عزیز حضرت ولی امرالله در کتاب منتخباتی  
از آثار حضرت بهاء‌الله نقل فرموده و برای احبای غرب ترجمه  
فرموده اند قوله الاحلی:

”انا نحب ان نرى كل واحد منكم مبدء كل خير و مشرق  
الصلاح بين العالمين آثروا اخوانكم على انفسكم فانظروا الى  
هيكل الله فى الارض انه انفق نفسه لاصلاح العالم انه لهو المنفق  
العزیز المنيع. ان ظهرت كدورة بينكم فانظرونى امام وجوهكم و  
غضوا البصر عما ظهر خالصاً لوجهى و حباً لامرى المشرق المنير.  
انا نحب ان نرىكم فى كل الاحيان فى جنة رضائى بالروح و الريحان و  
نجد منكم عرف الالفه و الوداد و المحبة و الاتحاد كذلك ينصحكم  
العالم الامين. انا نكون بينكم فى كل الاوان اذا وجدنا عرف الوداد  
نفرح و لانحب ان نجد سواه يشهد بذلك كل عارف بصير...“

(منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله صفحه ۲۰۲)

آن فارس میدان خدمت و عبودیت پس از صعود حضرت بهاء‌الله  
کمر خدمت و عبودیت به حضور حضرت عبدالبهاء بست و در عهد و  
پیمانش ثابت و راسخ و استوار باقیماند و کماکان محلّ توجه زائرین  
بود و با اجازه هیکل مبارک به شهر اسکندرون رفت و در آن محلّ  
نیز به خدمت قائم شد تا آن که در سال ۱۹۱۰ در همان شهر وفات  
نمود.

آن رجل رشید که از بدو طفولیت تا سنّ پیری مورد الطاف  
حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء بود به این منقبت مفتخر گشت  
که شرح حیاتش به قلم توانای مرکز میثاق به رشته تحریر درآید و

نیز به این عنایت متباهی شد که حضرت ولی مقدّس امرالله نامش را جزو حواریون حضرت بهاء الله تسمیه فرمایند.

اینک شرح احوال ایشان به قلم حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفا:

”و از جمله مهاجرین و مجاورین حضرت آقا محمد مصطفی بغدادی بود این سراج و هاج سلیل جلیل عالم نحریر الشیخ محمد شبل در عراق عرب بود و از جوانی فرید و یگانه در نهایت شهامت و شجاعت و وفاق شهیر آفاق بود. از بدو طفولیت در شبستان دل به دلالت پدر شمع هدایت برافروخت و پرده موهوم بسوخت، دیده بینا گشود و آیات کبری مشاهده نمود و بی محابا نعره قد اشرفت الارض بنور ربها بلند نمود. سبحان الله با وجود آن که تعرض شدید بود و عقوبت پدید و یاران هر یک در زاویه تقیه در نهایت خوف و بیم در چنین اوقاتی آن شخص کریم در نهایت شجاعت جسورانه حرکت می نمود و مردانه مقاومت هر ظالمی می کرد.

کسی که در عراق در تاریخ هفتاد شهیر به محبت نیر آفاق بود این ذات محترم بود چند نفسی دیگر که در دارالسلام و حوالی بودند در زوایای احتیاط و کتمان خزیده اسیر نسیان بودند.

باری این هُزبر فائق در هر کویی جسورانه و مردانه عبور و مرور می نمود و عوانان از قوت بازو و شدت باس او جرئت تعرض نمی نمودند و چون جمال قدم از سفر کردستان رجوع فرمودند جلوه مردانه آن شخص رشید در اعین و انظار بیفزود.

هر وقت ماذون میشد به حضور می شتافت و از فم مطهر اظهار عنایت می شنید.

اول شخص احباء در عراق بود و بعد از وقوع فراق و حرکت موکب مبارک به مدینه کبری در نهایت ثبوت و استقامت مقاومت

اعداء می نمود کمر بر خدمت بست و واضحاً مشهوداً نفوس را هدایت می نمود، چون اعلان من يظهره اللهی به مسامع اهل آفاق رسید جناب مشارالیه از نفوسی بود که قبل از اعلان مؤمن و موقن بود فرمود انا آمننا قبل ان يرتفع النداء، زیرا قبل از نداء نفس اشراق پرده از اهل آفاق برداشت هر بینائی مشاهده انوار می نمود و هر طالبی جمال مطلوب میدید.

باری به نهایت قوت بر خدمت امر برخاست و شب و روز آرام نداشت بعد از حرکت جمال قدم به سجن اعظم و اسیری یاران از زوراء به حدباء و خصومت مشاهد اعداء و تعرض اهل بغداد در دارالسلام باز فتور نیاورد بلکه به کمال استقامت مقاومت می نمود مدتی بر این منوال گذشت شوق لقاء چنان به هیجان آمد که فریداً وحیداً توجه به سجن اعظم نمود و در ایام شدت و ضیق به عگا وارد گشت و به شرف لقاء فائز گردید و خواهش سکنی در حوالی عگا نمود مازون به بیروت شده در آنجا به خدمت پرداخت و جمیع زائرین را حین حضور و رجوع خادم صادق بود و عابد فائق.

به نهایت مهربانی میزبانی می کرد و در تمشیت امور حین عبور و مرور جانفشانی می نمود تا شهیر آفاق گشت و چون شمس حقیقت افول نمود و نیر ملاء اعلیٰ صعود فرمود برعهد و میثاق چنان ثبوت و استقامت بنمود که متزلزلین جرئت نفس نداشتند مثل شهاب ثاقب رجم شیاطین بود و مانند سیف قاطع ناقم ناکثین، هیچ يك از ناکثین جرئت عبور و مرور از کوی او نمی نمود و اگر تصادف می کرد صم بکم عمی فهم لایرجعون بودند مظهر لاتاخذة فی الله لومة لائم بود، و لایزعزعه صولة شاتم ظاهر و آشکار بود.

باری بر نمط و اسلوب سابق بقلبی فارغ و نیتی صادق خادم یاران ثابت بود و قاصدان تربت پاك و طائفان مطاف ملاء اعلیٰ را به

جان و دل خدمت می نمود و از بیروت به اسکندرون نقل و حرکت نمود و در آنجا ایامی بسر برد و منجذباً الی الله و منقطعاً الیه و مستبشراً به بشارات الله و متشبثاً بالعروة الوثقی شهیر تقدیس بگشود و به رفیق اعلی پرواز نمود.

رفعه الله الی الارجح الاعلی و الرفیق الابهی و ادخله فی عالم الانوار ملکوت الاسرار محفل تجلی ربه العزیز المختار و علیه البهائ الابهی” (تذکره الوفا از صفحه ۶-۲۰۲)

در کتاب چهار رساله تاریخی درباره طاهره قره العین چنین مذکور گشته:

”صعود مرحوم بغدادی موجب حزن و تحسر قلب حضرت عبدالبهاء شد و گذشته از زیارتنامه مخصوص که به اعزاز او نازل شده است تحسرات قلبی وجود مبارک را ضمن تلگرافی بشرح ذیل به ابناء او ابلاغ فرموده اند:

”اسکندرون حسین اقبال علی افندی ایرانی، باسف شدید تلونا تلغرافکم بخبر فوت والدکم الجلیل نحن شریک و سهیم فی هذا الحزن العظیم افرغ الله علیکم بصبر جمیل. عباس” بعد از مخابره تلگراف مندرجه در فوق عبارتی به شرح ذیل نازل شده که بر لوح حجر مرقد آن نفس نفیس نقش شود.

”و ان محمد افندی مصطفی قد خدم عتبه السامیه بعبودية وافیة ثم سمع النداء من الملاء الاعلی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فی جنة العالیه فادرك لقاء ربه فی محفل التجلیات الربانیة فاتحة”

جناب حسین افندی اقبال و علی افندی احسان بر حجر قبر منور آن متصاعد جوار رحمت کبری عبارت بالا را مرقوم نمائید، زود قبر را بسازید. ع ع” (چهار رساله تاریخی درباره طاهره صفحه ۹)

## منابع و مأخذ

- تاریخ نبیل صفحات ۲۶۵، ۲۶۲  
تذکره الوفا صفحه ۲۰۲  
چهار رساله تاریخی درباره قره العین صفحه ۹  
زندگانی ابوالفضائل صفحه ۱۴  
ظهورالحق جلد ۲ صفحه ۶۰-۲۵۹  
کتاب طاهره صفحه ۵۲  
مجله عندلیب شماره ۱۲ صفحه ۶۸  
مشاهیر امر در دوران حضرت بهاءالله صفحه ۲۷۰  
منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله صفحه ۲۰۲

## جناب مشکین قلم

حضرت عبدالبهاء درباره این هنرمند نامی می‌فرمایند:  
"خطاط شهیر میرعماد ثانی حضرت مشکین قلم است. قلم مشکین بود و جبین روشن به نور مبین، از مشاهیر عرفا و سرحلقه ظرفا بود. این عارف سالک صیتش به جمیع ممالک رسید. در ایران سرور خطاطان بود و معروف در نزد بزرگان... جمیع خطاطان حیران از مهارت قلم او زیرا در جمیع خطوط ماهر بود و در کمالات نجمی باهر"  
(تذکره الوفا صفحه ۱۵۲)

جناب مشکین قلم از جمله مؤمنین و مخلصین امر اعظم است که از خطاطان طراز اول و از خوشنویسان بنام کشور ایران بود که نزد بزرگان و اعیان مملکت معروف و مشهور و نزد اعظام و اکابر قوم مورد احترام و ثقه بود. پدر والاگهرش حاجی محمد علی تاجر اصفهانی در زهد و پرهیزگاری شهره شهر و در کار و کسب از اعتبار خوبی برخوردار و معروفیت خاصی داشت.

آقا میرزا حسین اصفهانی بر اثر ترسیم تصویر صدر اعظم ایران به دربار شاه بار یافت و به حضور ناصرالدین شاه معرفی گردید. شاه از صنعت و هنر این خطاط ماهر به اعجاب افتاد و دستور داد انعام گرانبھائی به او بدهند و او را به معلّمی خط ولیعهد خویش مظفرالدین شاه که در تبریز اقامت داشت منصوب کرد. از آن پس مشکین قلم نزد وزراء و ارکان دولت مقام والائی کسب کرد و در دربار قدر و منزلتی خاص یافت و از شهرت و ثروت سرشاری بهره مند شد.

ایشان در اصفهان ندای امر را شنید و در طهران توسط جناب آقا میرزا مهدی مبلّغ از امر مبارک مطلع و راهی دیار بغداد گشت و با ملاقات نبیل زرنندی و زین المقربین و زیارت الواح و آثار مبارکه

به ایمان و ایقان رسید و قلبش ملامال از عشق حضرت بهاء‌الله گردید.

حضرت عبدالبهاء درباره اش می‌فرمایند:

“این شخص کامل صیت امرالله را در اصفهان شنید لهذا عزم کوی جانان نمود مسافت بعیده طی کرد و دشت و صحرا پیمود و از کوه و دریا گذشت تا آن که به ارض سرّ وارد شد و به منتهی درجه ایمان و ایقان واصل گشت. صهبای اطمینان نوشید و ندای رحمن شنید. به حضور مثل یافت و به اوج قبول عروج نمود... مدّتی در جوار عنایت بسر می‌برد و هر روز مورد الطاف جدید میشد و به تزئین و تنمیق قطعه‌های رنگین می‌پرداخت... به جمیع آفاق می‌فرستاد. پس مأمور سفر به اسلامبول گردید و با حضرت سیاح همراه شد”  
(تذکرة الوفا صفحه ۱۵۲)

جناب مشکین قلم که بدون اطلاع زن و فرزند عازم بغداد شده بود اکنون مدّت قریب به ۲۰ سال از آنان خبر نداشت و هر چه آن عائله محترمه جویا شدند اثری از ایشان نیافتند ضمناً از طرف دربار هم عکس او را به تمام دروازه‌های شهر الصاق کردند که هر کس از او خبر و یا نشانی دارد به اطلاع دولت برساند.

پس از مدّتی طولانی جناب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء از دیدن عکس ایشان در جوار مقامات متبرکه متوجه شدند که مشکین قلم در ارض اقدس ساکن است و این در موقعی بود که جناب میرزا حیدر علی اصفهانی به اصفهان ورود فرمود و چون با خانواده او تماس گرفتند بر اثر مذاکره و تبلیغ جمله خانواده به امر مبارک مؤمن و به شرف ایمان فائز گردیدند و حسب الدستور با اعانت حضرات سلطان الشهداء و محبوب الشهداء آن عائله محترمه عازم عکاشدند. جناب مشکین قلم بی‌خبر از این واقعه سرمست از باده لقاء





میرزا حسین اصفهانی ملقب به مشکین قلم

شب و روز با شیرین زبانی و بذله گوئی سبب تسریر خاطر عائله مبارک را فراهم می‌نمود که ناگاه با ورود زن و فرزندان مواجه گردید. خانم مشکین قلم افتخار خیاطی ملبوس جمال اقدس ابهی نصیبش شد که با دل و جان از این موهبت خدادادی شاکر و راضی بود.

مشکین قلم همانطوری که قبلاً ذکر گردید قبل از حرکت حضرت بهاء‌الله از ادرنه به عکا مأموریت یافت که به اسلامبول برود تا توطئه های سید محمد اصفهانی و وسوسه ناقضین را خنثی کرده باعث دلگرمی احباب را فراهم نماید ولی در نتیجه تحریکات و تفتین همان سید محمد و دستیارش آقاچان کج کلاه و گزارش کذب و عاری از حقیقت که توسط یکی از افسران توپخانه عثمانی به مقامات عالیه میداد دستگیر و زندانی گردید.

حضرت مولی‌الوری در این باره می‌فرمایند:

”چون به آن مدینه عظمی رسید در بدایت جمیع بزرگان ایرانی و عثمانی کل نهایت احترام مجری داشتند و شیفته خط مشکین او گردیدند ولی لسان بلیغ گشاد و بی‌محابا به تبلیغ پرداخت سفیر ایران در کمین بود حضرت مشکین را در نزد وزراء متهم به این نمود که این شخص از طرف حضرت بهاء‌الله به جهت فساد و فتنه و ضوضاء به این مدینه کبری آمده... این بود که جناب مشکین را مسجون نمودند و به گالیپولی فرستادند و به این مظلومان هم داستان شد او را به قبرس فرستادند و ما را به سجن عکا.

در جزیره قبرس در قلعه ماغوسا محبوس گردید و از سنه

۸۵ تا ۹۴ در ماغوسا مسجون و اسیر بود“

(تذکره الوفا صفحه ۱۵۵، ۱۵۲)

چنانچه گذشت جناب مشکین قلم در قسطنطنیه گرفتار و

زندانی شد دولت عثمانی بر آن شد تا او و سه نفر دیگر از احبای الهی را به نامهای محمد باقر قهوه‌چی، آقا عبدالغفار اصفهانی و میرزا علی سیاح مراغه‌ای معروف به آدی‌گزل را تبعید به قبرس نماید لذا آن چهار نفر مؤمن مخلص را گرفته هر کدام را در زندانی جداگانه محبوس ساخته آنها را نگاهداشتند اما پس از چندی آنان را به گالیپولی فرستادند و این واقعه یک روز قبل از ورود حضرت بهاء‌الله به بندر گالیپولی بود.

پس از چند روز توقف هیکل مبارک در آن بندر همه مسجونین را با کشتی به صوب عگّا روانه کردند ولی وقتی سفینه حامل حضرت بهاء‌الله به بندر حیفا رسید چون حکم بر آن بود که عدّه‌ای مسجونین را جدا کنند لذا یحیی ازل و آن چهار نفر را به جزیره قبرس فرستادند.

معلوم است که بر آن چهار مؤمن مخلص چه گذشت ولی جمال مبارک به آنها وعده دادند که به زودی به ایشان ملحق خواهند گردید. این تبعید و سرگونی که در سال ۱۸۶۸ میلادی اتفاق افتاد علاوه بر این که علاقه آنها از محبت جمال مبارک کم نشد بلکه تصمیم گرفتند که به هر نحو شده از زندان فرار کرده خود را به عگّا برسانند.

مدّت ۹ سال این تبعید طول کشید تا آن که در سال ۱۲۹۴ هجری قمری مطابق ۱۸۷۸ میلادی جزیره قبرس از دست عثمانیان خارج شد و جناب مشکین قلم به عگّا رفت و با اجازه حضرت بهاء‌الله ساکن خوان عوامید گشت و مشغول خطاطی و تذهیب شد الواح و آثار بسیاری توسط مشکین قلم ترسیم شده که از آن جمله طرح اسم اعظم است. این آثار گرانقدر در تاریخ عالم بهائی تا ابدآباد زنده و جاودان خواهند ماند.

پس از صعود جمال مبارک به مصر و سوریه و بعد در سنه ۱۲۲۲ به هندوستان سفر نمود و در چاپخانه ناصری در شهر بمبئی که الواح و آثار امری به چاپ رسیده به خدمت مشغول گشت در آن دیار با یار و اغیار معاشر و مصاحب و کلمات حقّ را به آنان القاء می‌نمود و چند کتاب امری از جمله کتاب ایقان، اقتدارات، اشراقات، مقاله شخص سیاح را با خطّ خویش نوشت و به چاپ رسانید.

در بمبئی روی صندوق مرمری که آقا سید مصطفی رنگونی با کمک احبای دیگر برای استقرار جسد مطهر حضرت ربّ اعلیٰ حاضر نموده بودند قطعات یا بهاء‌الابهی و یا علی الاعلی مرقوم داشت و بر صندوق محکوک کرد سپس از حضرت عبدالبهاء درخواست کرد که امضاء خویش را بر آن بنهد هیکل مبارک تمنیٰ او را اجابت فرمودند و او نوشت بنده عبدالبهاء مشکین قلم، حضرت عبدالبهاء متغیر شدند فرمودند لازم نیست، مشکین قلم به اقدام مبارک افتاد و توبه نمود حضرت عبدالبهاء به او فرمودند به یک شرط و آن این است که همان امضائی را که در زمان جمال مبارک می‌کردی بنویسی او اطاعت نمود و نوشت "بنده باب و بهاء مشکین قلم" و چون به سن کهولت رسید در سال ۱۹۰۵ دستور فرمودند به ارض اقدس مراجعت نماید.

حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرمایند:

"چون خبر ناتوانی او به این عبد رسید فوراً او را احضار نمودم مراجعت به این سجن اعظم کرد، یاران شادی نمودند و کامرانی کردند شب و روز همدم و همراز بود و هم نغمه و هم آواز، حالت غریبی داشت و انجذاب شدیدی، جامع فضائل بود و مجمع خصائل، مؤمن و موقن و مطمئن و منقطع بود، بسیار خوش مشرب و شیرین سخن و اخلاق مانند بوستان و گلشن، ندیم بینظیر بود و قرین بی‌مثیل،

در محبت الله از هر نعمتی گذشت و از هر عزتی چشم پوشید، راحت و آسایش نخواست ثروت و آرایش نجست، به این جهان تقیدی نداشت و شب و روز خویش را بر تبّتل و تضرع می‌گماشت، همیشه بشوش بود و در جوش و خروش، محبت مجسم بود و روح مصوّر، در صدق و خلوص بی‌نظیر بود و در صبر و سکون بی‌مثیل، به کلی فانی بود و به نَفَسِ رحمانی باقی” (تذکره الوفا صفحه ۱۵۶)

زمانی که هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء در غرب تشریف داشتند در سن متجاوز از ۹۵ سالگی در سنه ۱۹۱۲ در ارض اقدس صعود فرمود و در جوار رحمت کبری فیض نامتناهی یافت علیه رحمة الله و ثناء.

جناب مشکین قلم اصلاً شیرازی بود ولی به سبب اقامت در اصفهان به آقا میرزا حسین اصفهانی نامیده شد، او از صوفیان نعمت الهی بشمار میرفت و چون در دربار شاهی راه یافت و با بزرگان و اعیان مملکت حشر و نشر نمود طبع سرشار از تواضع و فروتنی او را از تجملات درباری بیزار نمود لذا آن نفس بزرگوار به عنوان درویشی آواره و صوفی بلند آوازه به سیر و سفر در انفس و آفاق پرداخت تا این که آشفته روی دلبر روحانی و سرگشته و شیدائی امر مبارک شد و از سلك درویشان خارج و به خدمت مالک انام مشغول گردید.

سبک هنری و ذوق شاعری و روش و اخلاق روحانی او جالب توجه همگان بود، بسیار بذله گو و شوخ طبع و خوش مشرب بود. او از تکریم و احترام خاص احباء برخوردار و مورد تعظیم و تحبیب احباب بود و پیوسته ایام سعی در ایجاد محبت و الفت می‌نمود حضرت عبدالبهاء درباره اش می‌فرمایند:

”در اصلاح می‌کوشید نه در فساد در الفت بین ادیان سعی

می‌نمود نه کلفت بین مردمان، غریبان را می‌نواخت به تربیت اهل وطن می‌پرداخت، بیچارگان را ملجاء و پناه بود و فقیران را گنج روان، به وحدت عالم انسانی دعوت می‌نمود و از بغض و عداوت بیزار بود... عاقبت در غیاب این عبد از این جهان تاریک و تنگ به عالم نورانی شتافت و در جوار رحمت کبریٰ فیض نامتناهی یافت”  
(تذکره الوفا صفحات ۱۵۸، ۱۵۴)

در تاریخ ظهورالحق آمده است که خلاصه‌اش چنین است:  
آن بزرگوار حکایات و اعمالش از ظرافت و لطافت خاصی برخوردار بود قطعات خط زیبایش و تصاویر روحانیه اش زیب منازل اهل بهاست. پسرش میرزا علی اکبر شغل قنادی پیشه گرفت و در عکا می‌زیست.

صاحب کتاب پیدایش خط و خطاطان درباره اش می‌نویسد که میرزا محمد حسن مشکین قلم درحُسن خطوط هفت گانه یگانه زمان واز نوابغ دوران بشمار میرفته است اکنون خطوطش که در زیبائی بینظیر است در کلیه صفحات سوریه و شامات و مصر زینت بخش کتب خانه هاست. صاحب کتاب احوال و آثار خوشنویسان درباره اش نوشته است که مشکین قلم همه اقلام را خوش می‌نوشت و مدتها در عثمانی و مصر بوده و خطوطش درکتاب پیدایش خط و خطاطان هست. کتیبه‌های مقبره میرزا مسلم در جوار مزار سید حمزه در سرخاب تبریز که در روی کاغذ نگاشته و در زیر شیشه به دیوارهای مقبره زیر سقف به ترتیب الصاق و نصب گردیده به خط اوست. آن نفس نفیس در امرالهی مقام والائی دارد و به این شرافت مفتخر است که شرح احوالش به قلم حضرت عبدالبهاء نگاشته شده و حضرت ولی امرالله او را جزءحواریون حضرت بهاء‌الله تسمیه فرموده اند. جناب مشکین قلم بسیار بذله گو و شوخ طبع بود می‌گویند

روزی سخت مریض و بستری می‌گردد در آن حال همسرش را صدا زده به او می‌گوید که آرایش کند و لباس نو بپوشد و در کنارش بنشیند و تأکید می‌کند که با عطر و گلاب سر و صورت و پیراهنش را صفا بدهد خانمش که تاکنون در زندگی زناشوئیش چنین حرفی از شوهر نشنیده بود و هرگز در فکرش چنین درخواستی خطور نکرده بود با تعجب و حیرت از مشکین قلم علت این امر را سؤال می‌نماید، آن مرد شوخ طبع که اصرار و ابرام در توالی و استعمال عطر و گلاب را از خانمش می‌کرد و به او می‌گوید که چون حالم خیلی بد است و بیم آن دارم که عزرائیل سررسیده جانم را بگیرد می‌خواهم وقتی ما هر دو را در کنار هم دید تو زیباتر جلوه کنی و خوشگلتر از من باشی بلکه انشاء‌الله تو را انتخاب کند و جانم را بگیرد.

جناب فاضل مازندرانی در کتاب ظهورالحق چنین مرقوم

داشته:

”و از بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهاء در شأن اوست“ زن مشکین قلم دائماً با او مشاجره داشت نوبتی هم به خانه اش رفتم مشغول کتابت بود و زنش ناله و گریه می‌کرد و از واقعه پرسیدم زن گفت دیشب به من اذیت کرد و بد گفت به پدر و مادرم لعن کرد پس به شوهرش میرزا توجه کرده پرسیدم تو چه می‌گوئی؟ پس قلم و کاغذ از دست خود کناری گذاشته با کمال احترام نشست و گفت از خیلی مدّت پیش که شروع به گریه گذاشت پرسیدم چه می‌خواهی؟ گفت که می‌خواهم منزلم را تغییر بدهم گفتم برای چه ما اولاً در مسافرخانه احباء هستیم و ثانیاً سه حجره بزرگ با ماست و فقط در ماهی سه بشلیک می‌دهیم. گفت این همسایه هایم را خوش ندارم و خانه دیگر می‌خواهم لذا خانه دیگر برایش اجاره کردم و سالی ۱۴ لیره اجاره قبول کردم باز هم گریه می‌کرد سبب پرسیدم گفت

می‌خواهم برای پسر هم خانه ای اجاره کنی که او هم از مسافرخانه بیرون بیاید ناچار خانه دیگری برای او اجاره کردم به سالی ۱۲ لیره باز دیدم گریه می‌کند گفتم دیگر چه می‌گویی؟ گفت با پسر همراهی کن که دارای شغلی باشد ناچار به او ۵۰ لیره دادم باز هم دیدم می‌گیرید گفتم باز چه می‌گویی؟ گفت فرشهای لازم ندارم، نه آرد، نه قند، نه چای، نه روغن، نه برنج و غیره و غیره نداریم و ناچار همه را خریدم معذالك شب گذشته بعد از نیمه شب داد و ناله و گریه اش مرا بیدار کرد و پرسیدم حالا دیگر چرا می‌گیری؟ گفت تو مرا در جوانیمان ۱۱ سال گذاشتی و پزشکان گفتند اگر چند اولاد بیاورم در صحتم بهتر می‌شد و حالا در سن پیری هستم و از این جهت زجر و ستم کردم و پدر و مادرش را لعن کردم و گفتم مرا از شرت رها کن”

(پیام بدیع شماره ۷۱ صفحه ۱۸)

حضرت عبدالبهاء در مورد خوش نویسی او می‌فرمایند:

”هوالبهی ای مشتاق جمال نیر آفاق، جناب مشکین قلم حاضر و خطاط شهیر است و به تحریر آثار باهره ربّ قدیر شب و روز در جهد و فیر است و فی‌الحقیقه آثاری در عالم وجود گذاشته که ابدالآباد چون نور منیر است زیرا خطوطش آئینه آیات معانی حضرت ملیک کریم است و در دل چنان خواهش دارد که این عبد نیز به خوشنویسی در این تحاریر مشغول گردد. این عبد در جواب گوید جناب خطّ به جهت بیان و معانی است نه معانی به جهت ظهور خطوط از شکسته و نستعلیق و کوفی و ریحانی و اگر چنانچه این عبد به تحسین خطوط پردازد چگونه پرده براندازد و هر روزی کتابی بنگارد و با شرق و غرب مخابره نماید و در جمیع آفاق آتش محبت الله برافروزد و حجابات شبهاست بسوزد. اگر چون شما هر روزی سطری بنگارد و یا مکتوبی تحریر نماید و یا ساعتی تقریر کند



بلکه تربیت ممکن شود، تمنیق و تزئین خطوط متصوّر، امّا به شما بگویم که چاپخانه مهیا کن و کارخانه موجود و مشهود نما شاید از عهده برآید و هر روز این محررات بنگاردن نیز فرصت یابم و به خطوط پردازم امّا الان خط این عبد باید ما هو یقرء باشد تا کلمات خوانده شود و معانی مفهوم گردد چه که این قلم باید در جمیع نقاط عالم متصل به حرکت پردازد، از جهتی نار موقده الهیه برافروزد و از جهتی نفحات قدس منتشر گرداند، در اقلیمی خوان نعیم بگسترده، در کشوری دانشوری تربیت نماید در بحری لولو لالا بپرورد و در نهری میاه عذب روح بخشا جاری نماید، گمگشتگان را به سر منزل هدایت کبری هدایت نماید و تشنگان را به سلسبیل بقا دلالت کند مریضان را دریاق اعظم بنماید و علیلان را داروی اکبر بخشاید باری صد هزار مشاغل عظیمه را انجام دهد با وجود خوشنویسی ممکن و خطاطی متصوّر لا والله انصاف بده، جناب میرزا قانع شد و ما معذور گردیدیم. ع ع“ (پیام بدیع شماره ۸۹ صفحه ۲۸)

### منابع و مأخذ

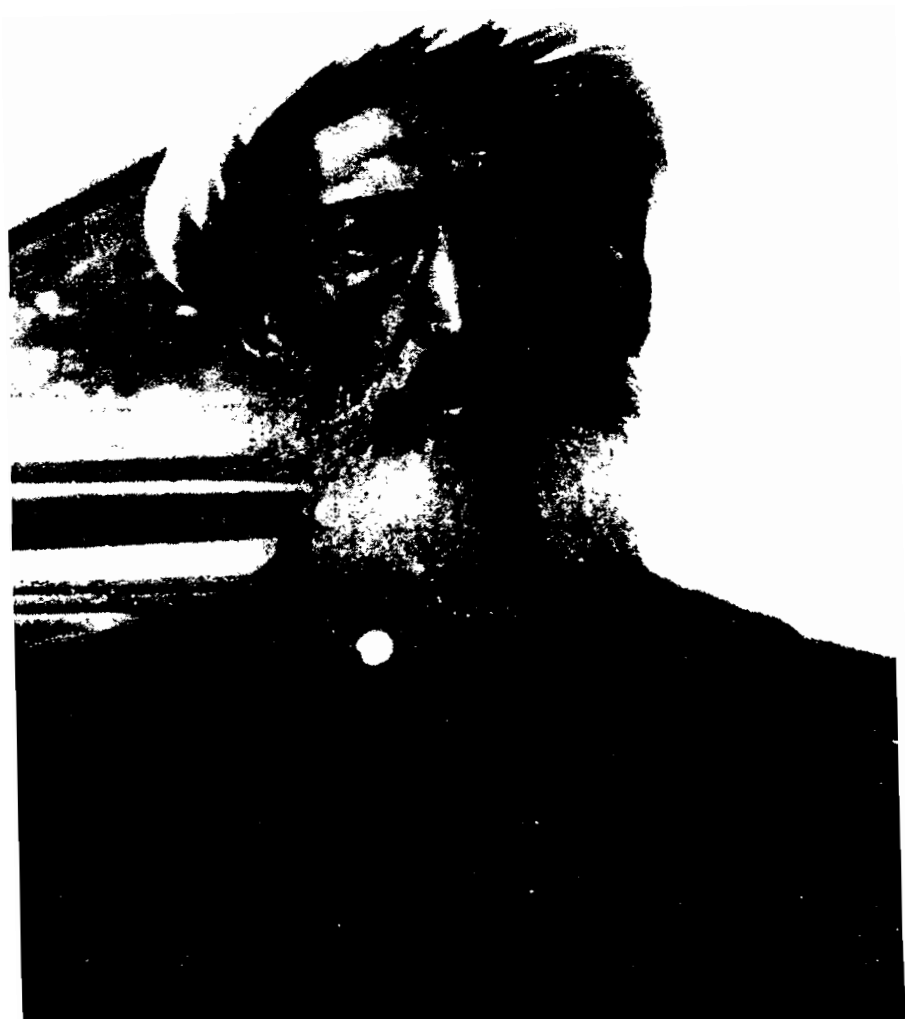
- بهاء‌الله شمس حقیقت صفحات ۳۴۷، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۱۹، ۳۱۳  
 تذکرة الوفا صفحه ۱۵۸، ۶-۱۵۲  
 خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر شماره ۱ صفحات ۱۴۸، ۱۴۶  
 مجله پیام بدیع شماره های ۸۹، ۷۷، ۷۱  
 مجله پیام بهائی شماره ۱۲۰ صفحه ۱۲  
 مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله صفحه ۲۷۰

## جناب حسن ادیب طالقانی

جناب ادیب که در غالب الواح مرکز میثاق به خطاب "حضرت ادیب دبستان الهی" مخاطب گشته در ماه شوال سال ۱۲۶۴ هجری قمری مطابق ۱۸۴۸ میلادی در قریه کرکبود از قراء تابعه طالقان در خانواهای معروف به علم و دانش دیده به جهان گشود. در کودکی بنا بر قاعده آن زمان به تحصیل علوم دینی مشغول و در طهران و مشهد نزد مدرسین آن زمان به فراگیری علم صرف و نحو پرداخت و چون در سال ۱۲۷۵ هجری پدرش فوت کرد مطابق معمول آن ایام با این که بیش از ۱۱ سال نداشت عمایه پدر را بر سر گذاشت و از آن پس نزد دایی بزرگوارش جناب ملاعبدالغنی هشائی که از علماء طالقان و یکی از برجسته ترین شاگردان پیشوای مسلمانان جهان مجتهد عالیمقام جناب شیخ مرتضی انصاری بود به تحصیل مشغول گشت.

خاندان جناب ادیب که از مشاهیر و معاریف بشمار می‌رفتند همه از اعداد مجتهدین بنام بودند که نه تنها در طالقان مشهور و معروف بودند بلکه در تمام آن صفحات مشتهر به زهد و تقوی و فضیلت بودند.

پدر جناب ادیب میرزا محمد تقی در دربار قاجار شخصیت ممتازی داشت به همین سبب به فرمان فتحعلی شاه سلطان ایران مأمور تعلیم زینت الدوله دختر شاه گردید این پدر والا مقام نسبت به استعداد و هوش فرزندش مطمئن و خاطر جمع بود و به واسطه علاقه‌ای که به او داشت برایش مقامات عالیه و شخصیت ممتازی پیش بینی می‌کرد ولی افسوس که عمرش کفاف نداد تا ترقیّات فرزند دلبنده را مشاهده نماید و بالاخره در سال ۱۲۷۵ هجری قمری در



حاجی میرزا حسن ادیب طالقانی معروف  
به ادیب العلماء، ایادی امراللہ

حواریون حضرت بهاء الله

طالقان صعود کرد و ناچار سرپرستی خانواده به عهده جناب ادیب افتاد.

همانطوری که در فوق متذکر گردید دانی جناب ادیب از محضر شیخ مرتضی انصاری که الواح بسیاری از قلم اعلیٰ درباره اش نازل گشته در نجف و کربلا تحصیل نمود شیخ مذکور را حضرت عبدالبهاء "عالم نحیر و فاضل شهیر خاتمة المحققین" یاد فرموده و حضرت ولی مقدّس امرالله درباره اش می‌فرمایند:

"شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه که رئیس مقدّم و مجتهد اعظم محسوب و به عدل و نصفت و زهد و حکمت موصوف و مشهور بود"

(قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۱۰۷)

جناب ادیب در سن ۱۵ سالگی برای تکمیل معلومات خود به طهران رهسپار شد و در مدرسه میرزا صالح وارد گشت. معلّمین این مدرسه چون نسبت به والد ماجدشان ارادت و صمیمیت خاصی داشتند در تعلیم ایشان سعی بلیغ مبذول داشته از هیچ کوششی برای این شاگرد ممتاز فروگذاری ننمودند.

پس از چندی برای ادامه تحصیلات وارد مدرسه خان مروی شد در این مدرسه بود که ریاضیات و ادبیات، فقه و اصول و حکمت و فلسفه را آموخت و به مقام استادی رسید در سال ۱۸۷۴ نزد وزیر علوم و فرهنگ آن زمان علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه رفته شریک و سهیم او در تألیفات کتب مهمّه از جمله کتاب دانشوران گشت این کتاب از جمله کتابهای مهمی بشمار می‌رود که با کمک ایشان تألیف و تنظیم گشته و نام جناب ادیب در آن مذکور گشته.

پس از فوت اعتضادالسلطنه نزد عموی ناصرالدین شاه فرهاد میرزا معتمدالدوله که از دانشمندان عصر بود رفته در تألیف کتاب قمقام با او همکاری نمود در واقع این کتاب از تألیفات جناب ادیب

است که به نام آنان چاپ و نشر یافته. با انتشار این کتب مهم درجه فضل و دانش آن بزرگوار بر همگان واضح گشت و او را جزء اعظم علماء منظور داشتند و چون به این درجه از علم و کمال رسید تربیت و تعلیم شاهزادگان را به عهده ایشان گذاردند و فرزندان اعیان و اشراف شهر نزدش به فراگیری دروس و علوم مشغول شدند از این جهت به جمع بزرگان و درباریان راه یافت و صیت عزت و رفعت مقامش همه جا پیچید.

جناب ادیب برای تدریس در مدرسه دارالفنون که تنها مدرسه در آن زمان بود گماشته گشت و به امام جماعت مدرسه برگزیده شد و با شروع معلّمی در مدرسه دارالفنون بر شهرت و اعتبارش افزود و چون به تدریس حوزه طلاب علوم دینی انتخاب گشت به نام ادیب العلماء ملقب و مشتهر شد و بطوری که در کتاب مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله به قلم ایادی امر جناب بالیوزی نگاشته شده در همام اوان با یکی از معاریف مشهور به نام شیخ هادی نجم آبادی آشنا و محشور گشت. این مجتهد بزرگ به جناب ادیب متذکر می‌گردد که نظریات شما شبیه حرفهای بابیه است این اشاره با آن که مورد پسند جناب ادیب واقع نگشت و باعث کدورت قلب ایشان شد مع الوصف شعله عشق و تحری حقیقت را در دل او برافروخت و وادارش نمود که بطور جدّی به تحقیق و تفحص پردازد. ابتداء با دوستی که بهائی بود مطلب را در میان گذاشت و تقاضای کتاب امری نمود و پس از مطالعه کتبی چند و مذاکره با مبلغین بالاخره با استفاده و استفاضه از محضر آقا محمد قاننی نبیل اکبر در سال ۱۲۰۶ هجری به امر مبارک مؤمن و به حقانیت ظهور حضرت بهاء‌الله مقرر و معترف گردید و از آن پس چون کره نار برافروخت و به تبلیغ و نشر کلمات الهی پرداخت شب و روز آرام و قرار نداشت و در خدمات

امری ساعی و کوشا بود.

جناب ادیب با وجودی که ۲ سال قبل از صعود جمال اقدس ابهی مؤمن گشت ولی در اثر درجات علم و لیاقت و درایتی که داشت از جانب حضرت بهاء‌الله به سمت ایادی امرالله انتخاب گردید. جمال قدم چند سنه قبل صعود مبارک ۴ نفر از مؤمنین و احبای مخلص رابه عنوان ایادی امرالله انتخاب فرمودند این ایادی بجز جناب ادیب همگی به حضور جمال اقدس ابهی مشرف و دیده به دیدار محبوب عالمیان روشن نمودند فقط جناب ادیب از این موهبت و عنایت محروم شد اما در عوض در سال ۱۲۱۵ هجری مطابق ۱۸۹۷ میلادی بنا به دستور حضرت عبدالبهاء با ۲ نفر دیگر ایادی جنابان حاجی آخوند، ابن ابهر و ابن اصدق تشکیل مجمع ایادی دادند و مشغول رسیدگی به امور احباء و موظف به اجرای نشر نفحات الله و ترتیب ایجاد کلاسهای امری جهت اطفال و بزرگسالان گردیدند و پیوسته گزارش امور و پیشرفت جامعه رابه ساحت اقدس مولی‌الوری می‌دادند.

جناب ادیب علی رقم محرومیت از زیارت حضرت بهاء‌الله دیده به دیدار حضرت عبدالبهاء روشن و منور فرمود.

جانی تازه گرفت و نشئه جدیدی یافت و به امر مبارک به اتفاق تنی چند از احباب که از جمله جناب شیخ محمد علی قاضی بود به اصفهان سفر کرد و با ورود ایشان به اصفهان شعله بغض و حسد دشمنان برافروخت و باعث غضب شیخ محمد تقی معروف به نجفی و ملقب به ابن ذئب شد و هیاهو و جنجال به راه افتاد این اقدام مصادف با ضوضاء یزد گردید که خون جمعی بیگناه ریخته شد. شیخ محمد تقی قراولانی چند معین نمود تا جنابش را دستگیر و تحویل حکومت دهند ولی خواست خداوند نبود و اراده حق به امر دیگری

تعلق گرفته بود لذا آن جان پاک مخفیانه از اصفهان حرکت و به سوی آباءه و شیراز رهسپار گشت در این دو شهر موفق به تبلیغ عده‌ای شد و سپس با جناب میرزا محمود زرقانی از طریق بوشهر به بمبئی و از آن شهر به ارض اقدس حرکت کرد و به زیارت حضرت عبدالبهاء نائل گشت مدتی در آنجا مقیم و از فیض حضور حضرت مولی‌الوری شاد و مسرور و از زیارت بقاء متبرکه بی‌نهایت مسرور و مشعوف گشت تا این که مأمور به بازگشت به ایران و سیر و سفر به نقاط مختلفه شد.

الواح متعددی از یراعه مرکز میثاق به افتخارش نازل گشته که اکثراً به خط مبارک است و در آن الواح از فضل و کمال علم و دانش آن عزیز یاد گردیده و به القاب منادی میثاق، منادی پیمان، حضرت ادیب دبستان الهی ملقب شده است.

جناب ادیب طبع شعر نیز داشته و اشعاری شیوا سروده که در کتاب شعرای قرن اول بهائی جلد ۲ همراه با عکس و شرح حالش درج گردیده است.

حضرت عبدالبهاء در مورد اشعارش در یکی از الواح می‌فرمایند:

”هوالله یا منادی المیثاق لئالی منظومه که هر یک دُری

درخشنده بود ملاحظه گردید در نهایت لطافت و تئلا و لعمان بود“  
(موسسه ایادی امرالله صفحه ۴۵۶)

در سال ۱۹۰۴ جناب صدرالصدور که یکی از مبلغین طراز

اول بود موفق به تشکیل کلاسی جهت تعلیم امر تبلیغ به جوانان گشت و چون پس از مزی ۵ سال که این گونه کلاسها دائر بود جناب صدرالصدور صعود فرمود جناب ادیب تصمیم گرفت که این کلاسها را اداره کند لذا با تنی چند از احبای سرشناس تا مدت مدیدی این کلاسها برجا بود و باعث تشویق جوانان به امر تبلیغ و مطالعه

آنان به آثار و الواح مبارکه فراهم بود و بعلاوه در این کلاسها بحث و مذاکرات و مناظرات دینی انجام می‌گرفت و طرز تبلیغ و نشر نفحات الله تدریس می‌گشت.

جناب ادیب در تأسیس مدرسه تربیت طهران که در سال ۱۳۱۷ هجری تأسیس شد سهم بسزائی داشت. این مدرسه که جزو اولین مدرسه در ایران محسوب بود بچه های احباب و اغیار در آن مشغول تحصیل بودند که در آن زمان مورد توجه ارباب فضل و دانش قرار گرفت و اغلب خانواده های غیر بهائی فرزندان خویش را به آن مدرسه می‌فرستادند. مدرسه تربیت سالها به کار خود ادامه داد تا این که در سال ۱۹۲۴ به دستور حکومت تعطیل و بسته شد.

چون جناب ادیب در تأسیس این مشروع عظیم سهم بسزائی داشت و مشوق دیگران در این امر خیر بود لوح مبارکی از یراعه فضل و عطای مرکز عهد و پیمان الهی به اعزازش نازل شد قوله الاحلی:

”هو الله حضرت ادیب علیه بهاء الله الابهی.

هو الله یامن قام بکلّیته علی خدمت امر الله آن چه درخصوص دارالتعلیم مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید مورث فرح و سرور شد و محرک وجد و حبور.

جمیع یاران خرم و شادمان گشتند. دبستان ازتأسیسات اصلیه اساسیه است و فی الحقیقه سبب استحکام بنیان عالم انسانست انشاء الله ازهر جهت تکمیل گردد چون این دبستان در هر خصوص مکمل و معمور و فائق بر سایر مکاتب و مدارس گردد دیگری و دیگری بالتتابع تأسیس شود مقصود این است که یاران باید در فکر تربیت و تعلیم عموم اطفال ایران افتند تا کل در دبستان عرفان چشم و گوش باز نموده و به حقایق کائنات پی برده کشف



رموز و اسرار الهی نمایند و به انوار معرفت و محبت حضرت احدیت نور گردند و این بهترین وسیله به جهت تربیت عموم و البهائ علیک ع ” (کتاب مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۵۵)

از جمله خدمات قابل تحسین آن فاضل شهیر تألیف استدلالیه و نگارش شرح حیات خویش و سرودن اشعار گهربار تاریخ امر است. حضرت عبدالبهاء درباره رساله استدلالیه او می‌فرمایند:

”هوالله ای منادی پیمان نامه رسید مرقوم فرموده بودید که رساله‌ای به قواعد فلسفه در اثبات حقیقت مظاهر قدسیه و این ظهور اعظم نگاشته‌اید و تدریس به جوانان این عصر رحمانی و نورسیدگان باغ الهی می‌نمائید. این خبر سبب سرور بود زیرا وظایف اصلیه ایادی امرالله تألیف کتاب مفیده و رسائل بدیعه در اثبات الوهیت و وحدانیت و حقیقت مظاهر مقدسه است علی‌الخصوص در این ایام به قواعد فلسفه طبیعی و دلایل عقلی و براهین منطقی زیرا اکثر اهل عالم از منقول دور و به معقول متشبث و مقنع و مسرور. باری تا توانید براهین قاطعه و دلایل واضحه عقلی و نقلی بر اثبات الوهیت و وحدانیت الهی و حقیقت مظاهر مقدسه سبحانی نمائید” (کتاب مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۵۷)

این دانشمند گرانقدر که از فضیلت بنام عالم امر است در سال ۱۳۲۷ هجری قمری در سن ۷۲ سالگی در طهران صعود فرمود و در بقعه امامزاده معصوم مدفون شد مناجات طلب مغفرت از کلک اطهر میثاق درباره اش نزول یافت بعداً رمس مطهر این رجل رشید و ایادی معزز امرالله در جوار ۲ ایادی همتای خویش در گلستان جاوید دفن گردید.

این نفس مقدس که مورد الطاف حضرت بهاء‌الله و یکی از ایادی منتخب ایشان بود و در زمان حضرت عبدالبهاء رکن رکین

امر محسوب می‌گردید از قلم توانای حضرت ولی مقدّس امرالله جزو حواریون حضرت بهاء‌الله تسمیه شده است.

### منابع و مأخذ

شعراى قرن اول بهائى جلد ۲

کتاب حضرت عبدالبهاء

کتاب نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله جلد ۴ صفحه ۳۱۲

کتاب مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۵۱

مجله آهنگ بدیع شماره ۹ سال ۱۲۰ بدیع

مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله صفحه ۲۷۲

## آقا شیخ محمد علی قائنی

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به شیخ محمد قائنی

می‌فرمایند:

”الحمد لله جمال مبارك چنین بنده ای دارد که او را جز رضای او مقصدی نه و جز فنای محض آرزویی نیست، در سبیل الهی جانفشان است و در محبت الله سرگشته و پریشان“

(مکاتیب جلد ۲ صفحه ۲۶۷)

آقا شیخ محمد علی در سنه ۱۲۷۷ هجری در قریه نوفرست نزدیک بیرجند از توابع خراسان به دنیا آمد، هنوز در سنین جوانی بود که والدینش را از دست داد و تحت سرپرستی عمویش ملا آقا علی قرار گرفت در همان ایام برای تحصیل علوم دینی و فراگیری صرف و نحو و ریاضیات به مشهد رفت و مشغول درس خواندن شد ولی به زودی از امر مبارک مطلع و جزو مؤمنین محسوب گشت و از آن پس در معیت و خدمت دائی بزرگوار خویش جناب نبیل اکبر بسر برد و پیوسته از آن جناب تحصیل کمالات نموده اطلاعات خود را در امر مبارک فزونی داد و تا آخر حیات خال جلیش همدم و همراه او بود تا آن که آن دلباخته جمال مبین در سال ۱۸۹۲ به ملکوت ابهی صعود نمود. آقا شیخ محمد علی در طهران با دختر جناب نبیل اکبر ازدواج کرد و شروع به تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله نمود.

آن فاضل جلیل در فنّ سخنرانی و خطاطی و موسیقی مهارت بسزائی داشت و در آن زمینه‌ها استاد ماهر بود.

در سال ۱۹۰۲ برحسب امر حضرت عبدالبهاء همراه ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب به هندوستان سفر کرد و در آن

صفحات به نشر و ابلاغ کلمه‌الله و تبلیغ دین‌الله مشغول گردید. زمانی که در اصفهان بود چون با ضوضاء و اغتشاش مردم روبرو شد توسط حکومت آنجا دستگیر و گرفتار گشت و با خوردن کتک مفصل همراه دیگر احباء به صدمات شدید و به لطمات زیاد مبتلا شد تا این که از آن معرکه جان سالم بدر برد و از آن گرفتاری و مشقت و زجر و عذاب رهائی یافت.

حضرت عبدالبهاء اشاره به صدماتی که متحمل گشته می‌فرمایند: "هو الله ای مبلغ حقیقی و هادی صمیمی و دلیل جلیل سبیل امرالله در سفر به طهران نهایت زحمت و مشقت تحمل فرمودی و استقامت و ثبوت در مورد امتحان بنمودی، هر چند مدتی در شدت عسرت گذراندی ولی الحمدلله به خدمت عظیمی موفق گشتی. عبدالبهاء این خدمت را همواره در نظر دارد و هر وقت که به خاطر آرد فرح و سرور رخ نماید که الحمدلله جمال مبارک چنین بنده ای دارد که او را جز رضای او مقصدی نه و جز فنای محض آرزویی نیست. در سبیل الهی جانفشان است و در محبت‌الله سرگشته و پریشان. حقا که شمع حضرت بی‌مثیل نبیل جلیل را برافروختی و نورانیّت اخلاق با شرف اعراق جمع نمودی از شدت آلام محزون مباش. این سبیل الهی است لابد زحمت و مشقت دارد و صدمه و بلا.

اگر چنین نبود نکهتی نداشت و حلاوتی نه. بالبلا یضنی وجه البهء. باری در این سنین متتابعه انقلاب شدت اضطراب جمیع خلق را احاطه نمود بخصوص احبای ترکستان را که همواره در خطر عظیم بودند ولی الحمدلله بی‌خوف و بیم و اهل ملاء‌اعلی را همدم و ندیم. امید چنان است که آفات منتهی شود و تلافی مافات گردد جمیع احبای ترکستان را از قبل عبدالبهاء تعلق قلب و تحیت و اشتیاق برسان"



شیخ محمد علی قاننی

زمانی که در طهران بود به دستور حضرت عبدالبهاء به اتفاق جنابان آقا سید مهدی گلپایگانی و نعیم و شیخ کاظم سمندر مأمور گشت که جوابی بر مندرجات کتاب نقطه الکاف بنویسد این کارچند ماه به طول انجامید و شب و روز کوشش کرد و بقدر مقدور موفق گردید.

آقا شیخ محمد علی درسفر هندوستان که به امر مولای عزیز انجام گرفت مدت یکسال و نیم در آن صفحات از شهری به شهری رفته مردم را هدایت و راهنمایی نمود که این عمل مورد قبول و رضای هیکل مبارک قرار گرفت و اظهار عنایت و مرحمت فرمودند پس از آن سفر پر اثر و نتیجه به ارض اقدس رفت و مدتی را در جوار مبارک گذراند تا آن که مأمور سفر به عشق آباد شد و عهده دار تشکیل کلاس درس اخلاق برای نوجوانان و اطفال گشت و چون در آن زمان کتاب درس اخلاق وجود نداشت او کتاب دروس الدیانه را بنگاشت و این تألیف گرانبها را از خود به یادگار باقی گذاشت. آن فاضل جلیل چون در سخنوری و ایراد خطابه استاد و ماهر بود کلاسهای مختلف برای همه طبقات تأسیس کرد و نیز به سیر و سفر در شهرهای روسیه جهت تبلیغ پرداخت تا این که حکومت روسیه تغییر نمود و مشکلاتی پیش آورد. در این حال عریضه ای نوشت و شرح ماوقع را نگاشت حضرت عبدالبهاء در لوحی که در تاریخ رمضان سال ۱۲۲۷ عز نزول عنایت شد چنین مرقوم فرمودند:

"هو الله ای منادی پیمان نامه ای که به تاریخ ۲۲ ربیع الآخر سنه ۱۲۲۷ به افغان آقا میرزا محسن مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید و همچنین نامه ای که به خود من نگاشته بودی فی الحقیقه در این سنین خمس شداد به نهایت مشقت و زحمت و اضطهاد افتادند محن و آلام شدید بود و بلایا و رزایا از هر طرف محیط ولكن

الحمد لله که آن حبیب صبور و وقور و شکور بودند جانفشانی نمودند و از فدائیان حضرت رحمانی بودند و البته این صبر و قرار را نتایج عظیمه و پایدار خواهد بود «و ان یمسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و سنیسره لیسری»

کتاب مرسل رسید در خصوص آن چندی پیش مکتوب مفصل به هر یک از شما و جناب آقا سید مهدی مرقوم گردید، هر دو مکتوب بسیار مفصل بود نسخه ثانی ارسال می‌گردد. کتب حال در عشق آباد باشد تا خبر ثانی از اینجا برسد. از هرج و مرج بلشفیگی مرقوم نموده بودید نصوص مبارکه تحقق یافت که بی‌دینی سبب هرج و مرج گردد و انتظام حال به کلی بهم خورد، مراجعت به اشراقات نمایند الحمد لله که مدینه عشق از این گروه و سطوت حزب مکروه محفوظ و مصون ماند.

احبای الهی باید ملاحظه نمایند که در این طوفان عظیم و اضطراب شدید که جمیع ملل عالم به نهایت آلام و محن افتادند کرورها از خاندان محترم و دودمان مکرم هدف رصاص و معرض شمشیر گشتند، نفوس تلف شدند، بنیانهای عظیم برافتاد جوانان در خاک و خون غلطیدند و پدران مهربان گریستند و مادران عزیز جامه دریدند و اطفال معصوم بی‌کس و یتیم گردیدند. شهرها ویران گردید، قریه‌ها قاعاً صاف شد فریاد و فغان از جمیع جهان برخاست، خسران و زیان توانگران را از پای برانداخت با وجود این اضطراب و انقلاب احبای الهی در هر نقطه‌ای محفوظ و مصون ماندند و این محفوظی و مصونی نتیجه تعالیم جمال مبارک بود والا در سایر امور با جمیع طوائف هم عنان بلکه در تدابیر آنان بیشتر و پیشتر بودند پس واضح و مشهود است که در صون حمایت وصایا و نصایح حضرت بیچون کل محروس و مصون ماندند پس باید

ما به آن تعالیم متمسک و متحرک گردیم و مقدار شعره‌ای تجاوز نمائیم و از اعتدال حقیقی نگذریم و طریق اعتساف نپوئیم زیرا بعضی از احباء اندکی تجاوز نمودند و نتایج سوء واضح و مشهود شد. جمیع یاران الهی علی‌الخصوص نفوس مخلصین را از قبل عبدالبهاء تحیت مشتاقانه برسان و عليك البهء‌الابهی عکا ۸ رمضان ۱۲۲۷ ع ع

(مکاتیب جلد ۲ صفحه ۲۶۹)

آقا شیخ محمد علی قائنی بقیه عمر را در عشق آباد ماند و به دستور حضرت عبدالبهاء پس از صعود جناب ابوالفضائل برای اتمام و اکمال کتب و رسائل آن دانشمند ارجمند با مساعدت تنی چند از بزرگان راهی ارض اقدس گردید و مدت یکسال و نیم در ارض مقصود ساکن و به اتمام آنها پرداخت سپس به عشق آباد مراجعت نمود که پس از مدت کوتاهی صعود مبارک اتفاق افتاد. آن نفس نفیس چندی در فراق محبوب گذراند پس از بیماری طولانی در سال ۱۹۲۴ در همانجا صعود نمود و به این منقبت ممتاز شد که حضرت ولی مقدس امرالله نامش را جزو حواریون حضرت بهاء‌الله تسمیه فرمودند در مورد اتمام کتب جناب ابوالفضائل و شرح احوال اواخر حیاتش در کتاب زندگی میرزا ابوالفضل چنین نقل شده است:

ابوالفضائل در اواخر ایام خود مشغول تألیف کتبی بود و تألیف آنها را درهم نموده بود از جمله "کتاب ردّ الردود"، "کتاب جواب ابن اثیم" و "کتاب ابرار" و "کتاب کشف الغطاء" بود تا آن که چراغ عمر آن شمع احباب خاموش گردید و کارهایش ناتمام ماند و این آثار که همراه آن شمس پرانوار بود در منزل آقا محمد تقی اصفهانی یعنی آنجائی که ایشان به علت بیماری در اواخر ایام منتقل شده بودند حفظ می‌شدند ولی مقداری از این آثار به وسیله دکتر امین الله فرید فرزند میرزا اسدالله اصفهانی که بعداً مردود



شد به سرقت رفت.

منظور دکتر فرید این بود که بتواند بعضی از آن آثار را به نام خود منتشر کند.

آقای فضل الله شهیدی نقل می‌کردند که بعد از آوردن آثار به ارض اقدس حضرت عبدالبهاء به یکی از احواء می‌فرمایند ببین چه کتبی در جعبه است چون شمرده می‌شود و به عرض میرسد وجه مبارک برافروخته شده بالا و پائین قدم زده می‌فرمایند:

”این کتب را سرقت کرده اند، برداشته اند که بنام خودانتشار دهند من میدانم این کار کیست“

جناب محمد پرتوی نقل می‌کرد که آقا محمد تقی مذکور کلید اطلاق جناب ابوالفضائل را داشته و به کسی نمی‌داد. بعد از سرقت آثار من به ایشان مراجعه و تحقیق نمودم اظهار کرد من کلید را به نیر افندی دادم بعد معلوم شد او برداشته به پسر میرزا اسدالله داده... جناب شیخ محمد علی قائنی آن آثار را مصحوب خود به عشق آباد برد و سید مهدی قسمتی از آن را به ایران آورده کتاب کشف الغطاء را تهیه نمود اما آثار باقیه در نزد شیخ محمد علی قائنی بود و ایشان آن را به کسی نمی‌دادند بلکه همیشه زیر بالش خود نهاده و می‌فرمودند اینها امانت الله است تا این که موقع صعود جناب شیخ محمد علی قائنی رسید، محفل روحانی عشق آباد مرا (آقای پرتوی) احضار نموده فرمودند که جناب شیخ محمد علی در حال احتضار است خوبست که به منزل ایشان رفته و آثار مذکوره را گرفته فهرستی تهیه نمائی من رفتم تمام رامطالعه کردم و یادداشتهای زیادی برداشتم ولی این یادداشتهای متأسفانه در باکو ماند... تا آن که حضرت عبدالبهاء آنها را به حسب بیانات مبارکه ذیل که در لوح آقا سید مهدی نازل فرمودند طلب کردند می‌فرمایند:

”و اصل یادداشت‌های ابوالفضائل و رسائلی که ارسال شده است حکماً باید به ارض اقدس اعاده گردد حتی ورقه واحده در دست کسی نماند تا جمیع در محل محترمی محفوظ و مصون گردد و باقی و برقرار ماند چه که آثار قلم آن بزرگوار است“  
(زندگانی ابوالفضائل گلپایگانی صفحه ۲۷۶)

### منابع و مأخذ

دروس الدیانه

زندگانی ابوالفضائل صفحات ۷-۲۷۶

محاضرات صفحه ۲۸۸

مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله صفحه ۲۷۲

مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحات ۲۶۹، ۲۶۷

مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۵۸

## جناب زین المقربین

جمال اقدس ابھی در لوحی درباره زین المقربین می‌فرماید:  
”یا زین طوبیٰ لك و لمن احبك و يحبك و يسمع قولك انا  
وجدناك شاكرًا صابرًا راضيًا فى الشدة و الرخاء و المصیبت و  
البلاء انت الذى نصرت ربك بلسانك و يدك و قلمك و بصرك انه  
زينك بطراز الغفران و قدر لك ما ابتسم به ثغر الامكان لو يظهر ما  
قدر لك لترى العالم فى فرح مبين الحمد لله رب العالمين“  
(تاریخ امر در نجف آباد صفحه ۹)

جناب زین المقربین مجتهدی بود فاضل و مقتدائی کامل که  
نزد اکابر و اعظام بلاد معزز و محترم و نزد مردم عادی مرجع خاص  
و عام. پدرش آقا محمد از علماء اعلم و پیشنماز مسجد بازار نجف  
آباد بود که به همت خود او آن مسجد بنا شد و سرپرستی آن به  
عهده خودش بود و هم اکنون آن مسجد موجود و به نام مسجد آقا  
محمد معروف و مشهور است.

آقا محمد در سال ۱۲۵۳ هجری قمری عازم زیارت مکه معظمه  
و عتبات عالیات گردید و امور مسجد و منبر را به پسر خود ملا  
زین العابدین که در آن زمان درجه اجتهاد و اجازه منبر گرفته بود  
سپرد و خود در سفر مکه وفات یافت.

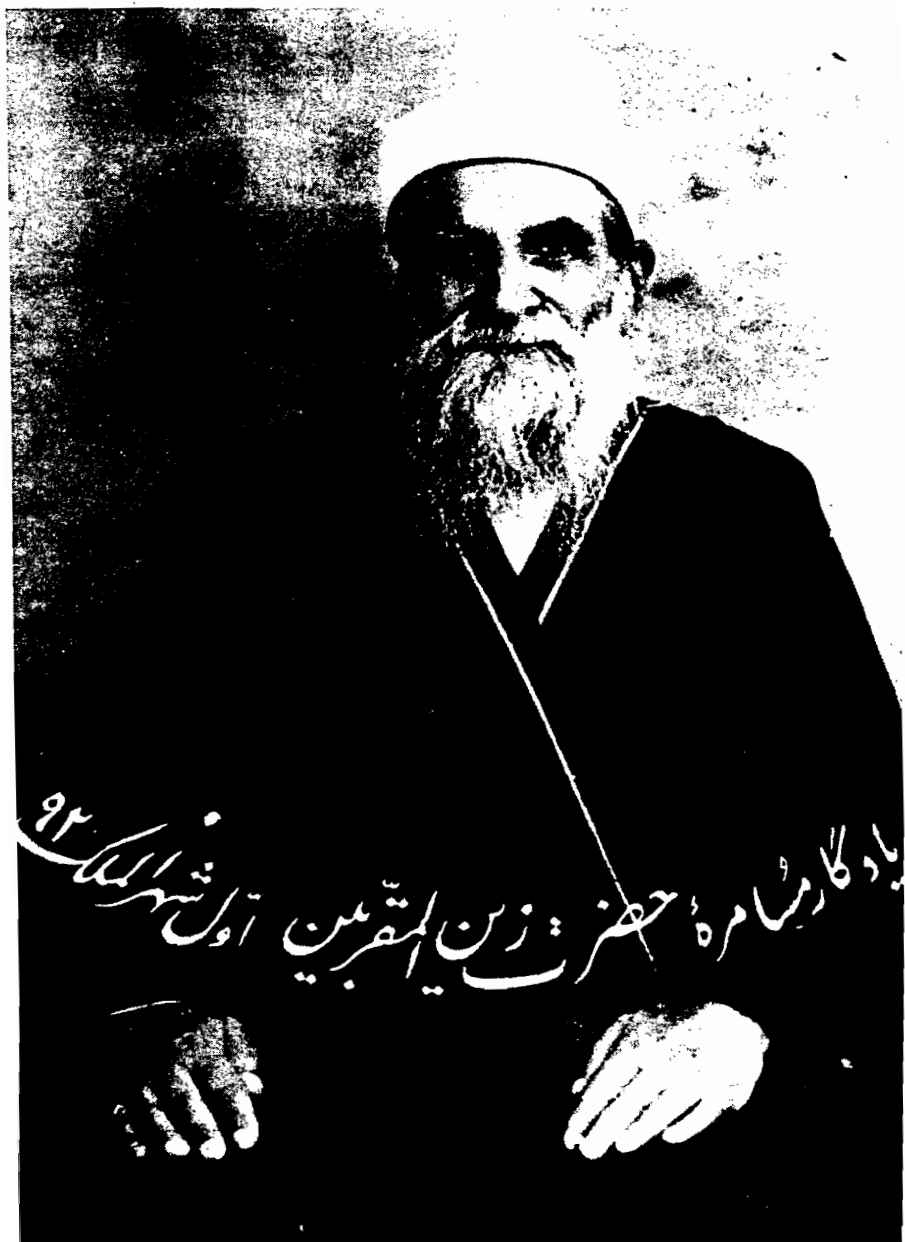
پس از فوت آقا محمد مردم نجف آباد جمع شده رسماً امامت  
مسجد را به ملا زین العابدین دادند و او امامت جماعت را قبول کرد.

ملا زین العابدین که بعدها از طرف جمال اقدس ابھی به  
زین المقربین ملقب و به این نام مفتخر گشت در رجب سال ۱۲۲۲  
هجری مطابق سنه ۱۸۱۸ میلادی در قریه نجف آباد از قراء تابعه  
اصفهان متولد گردید. او در زهد و تقوی نظیر و مثیل نداشت و

بی‌اندازه مورد توجه و احترام مردم بود.

چنانچه اغلب صبحها او را می‌دیدند که از کوهستان به طرف منزل روان است معلوم میشد که سحرگاه از منزل خارج شده در خلوتگاه با خدای خویش به راز و نیاز پرداخته در سال ۱۲۶۹ همزمان با اظهار امرخفی حضرت بهاء‌الله در سیاه چال طهران یکی از مبلغین دوره حضرت باب به نام میرزا سلیمانقلی ترك ملبس به لباس معمولی با کلاه و زلف آراسته وارد قریه نجف آباد گردید ابتداء به مسجد میدان بالای منبر رفته و در سرّ سرّ مردم را به ظهور حضرت باب بشارت داد و سپس به منزل جناب ملا احمد که یکی از متدینین نجف آباد بود رفته او را بشارت به ظهور جدید داد و چون پس از ساعتی بحث عاجز و درمانده شد دست استعانت به مجتهد بلد جناب زین‌المقربین دراز نموده طلب کمک کرد.

جناب زین‌المقربین به منزل ملا احمد رفت و مدّت سه شبانه روز با میرزا سلیمانقلی ترك مذاکره و مباحثه نمود تا آن که حقانیت ظهور حضرت باب و حضرت بهاء‌الله بر او مکشوف و عیان گردید. جناب میرزا سلیمانقلی ترك بنا بر خواهش جناب زین یکی دو منبر هم در مسجد ایشان بالای منبر رفت و به اصفهان مراجعت نمود از آن پس جناب زین‌المقربین به بعضی از خاصان خویش بشارت این ظهور اعظم را داد و به تدریج در نجف آباد و قراء اطراف برای تحرّی حقیقت به ایشان رجوع نمودند در نتیجه علمای آن دیار شکایت به حاکم اصفهان بردند چراغعلی خان حاکم اصفهان مأمورینی به نجف آباد فرستاد و خواستار ملاقات با جناب زین گردید وقتی که زین‌المقربین در محضر حاکم حاضر گردید با مذاکرات و مباحثاتی که نمود و سؤالاتی که فیما بین رد و بدل شد مطالب جنابش مورد تقدیر حاکم قرار گرفت و به او خلعت بخشید و يك طاق عبای



ملاّ زین العابدین ملقب به زین المقرّبین

مرغوب به رسم هدیه تقدیمش نمود.

جناب زین‌المقربین در شرح تصدیق خویش می‌نگارد که شبی که به منزل ملا احمد برای مذاکره رفتم پس از گفتگوی بسیار موقع وداع میرزا سلیمان قلی به من گفتم که شما را بشارت جدیدی بدهم که تا به حال از آن غافل بوده‌اید از او پرسیدم چه بشارتی او مژده ظهور حضرت باب را به من داد و من چون سؤالاتی در این باب از او نمودم او چنان در نهایت لطف و محبت پاسخ کافی و وافی به من داد که من مات و مبهوت به خانه بازگشتم مدتی در سرگردانی و پریشانی بسر بردم ولی در تمام احوال از خدا مسئلت می‌کردم که مرا به راه راست هدایت فرماید و اگر حقیقتی وجود دارد مرا آگاه نماید تا این که شبی در خواب جوانی را دیدم که با عمامه و عبا بر من وارد شد نزد آن جوان نورانی نشستم، عرض کردم چه ادعائی بود که در عالم واقع شد با انگشت مبارک اشاره به چراغ فرمودند و اظهار کردند که همین روشنی چراغ خود دلیل امر اوست سپس از علامات جويا شدم اشاره به خدّ مبارک نموده سپس عمامه بلند کرده خطّ سفید مقوسی را نشان دادند و آنگاه قیام فرموده به سمت شیراز اشاره فرمودند بدین ترتیب به ظهور جدید مؤمن و موقن گشتم.

حضرت عبدالبهاء در شرح احوالش می‌فرمایند:

”این شخص جلیل از اجله اصحاب حضرت اعلیٰ و اعظم احباب جمال ابهی بود در کور فرقان مشهور به تقدیس و تزهّد بود و در فنون شتی مهارت تامه داشت مقتدای جمیع اهل نجف آباد بود و در نزد اکابر و اعظام بلاد بی‌نهایت محترم. کلمه اش کلمه فصل بود و حکمش نافذ و جاری زیرا مسلم عموم بود و مرجع خاص و عام به مجرداستماع خبر از ظهور حضرت اعلیٰ روحی له الفداء ربنا انا

سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنو بربکم فآمننا از جان برآورد و جمیع حجابات بدرید و کشف سبحات نمود و دفع شبهات کرد و به تسبیح و تقدیس جمال موعود برخاست و به تبلیغ ظهور حضرت مقصود در موطن خویش و اصفهان شهره آفاق شد و مورد طعن و لعن و اذیت اهل نفاق“ (تذکره الوفا صفحه ۲۲۰)

جناب زین المقربین بسیار دلرحم و رئوف بود شبی دزدی به منزلش می‌رود و مقداری اثاثیه جمع کرده می‌خواهد خارج شود که ایشان از خواب بیدار می‌گردد و چون دزد را می‌بیند او را صدا زده پهلوی خویش می‌نشانند و به او می‌گویند که اگر تو محتاج نبودی در این وقت شب به این کار مبادرت نمی‌نمودی پس هر چه از این اثاثیه به دردت می‌خود بردار و همراه ببر.

زمانی دیگر با عده‌ای از دوستان به باغ خود میرفته از دور مشاهده می‌کند که یک نفر در باغش مشغول چیدن پنبه و بادام است به همراهان خود می‌گوید که کلید باغ را همراه نیاورده‌ام شماها صبر کنید تا من کلید را بیاروم و به این بهانه از ورود آنها به باغ جلوگیری کرده صبر می‌کند تا آن شخص از باغ خارج شود آنگاه رفقا را به داخل باغ راهنمایی می‌نماید.

الواح بیشماری از جمال اقدس ابهی به افتخارش نازل شده  
قوله الجمیل:

”یا ایها الناظر الی وجهی و الشارب کاس عنایتی و کوب رحمتی و افضالی و الساکن فی ظلّ عظمتی و المستنشق نفحات قمیصی و المتغمس فی بحر ذکری و المتعارج الی معارج امری و الذاکر بثنائی بین عبادی اسمع ندائی عن یمین بقعة الفردوس علی کثیب القدس من سدرة الرحمن انه لا اله الا انا العزیز الکریم...“

(آثار قلم اعلیٰ جلد ۱ صفحه ۱۷۲)

و نیز در لوحی به اعزازش نازل قوله الاحلی:

”بسم الله العزيز العليم ان يا زين المقربين ذكر من قبلي  
عبادی ثم بشرهم برحمتی و عنایتی ثم فضلی و مكرمتی لئلا ییاس  
احد عن رحمة التي سبقت العالمین“

(رحیق المختوم جلد ۲ صفحه ۱۷۵)

کم کم آوازه ایمانش به امر جدید در نقاط اطراف پیچید و علم مخالفت بلند گردید لهذا جناب زین مصمم شدند که به حسب ظاهر به عزم عتبات عالیات ولی در باطن به قصد زیارت حضرت بهاء‌الله رهسپار بغداد گردد چون به بغداد رسید مقارن ایامی بود که جمال ابهی به کوههای سلیمانیه تشریف برده بودند. جناب زین در ملاقات اولیّه با پیروان حضرت باب با میرزا یحیی مواجه شدند و چون در مذاکرات با او خود را افضل و اعلیٰ از ازل دید مایوس شده قصد مراجعت به ایران نمود ولی چون دارای خطی خوش بود در عتبات چندی مقیم و مشغول تسوید آثار دینی گردید.

حضرت عبدالبهاء در مورد آن ایام می‌فرمایند:

”در ایامی که جمال مبارک در کردستان بودند و مغاره سرگلو خلوتگاه نموده بودند جناب زین به بغداد وارد ولی مایوس و متأثر شد زیرا دید از امرالله نه صدائی، نه ندائی، نه جمعی و نه انجمنی، نه صوتی و نه صیتی، یحیی در گوشه خوف و خمول غائب و در زاویه خمود و خسوف آفل، هر چه تحری نمود نفسی نیافت يك مرتبه با حضرت کلیم ملاقات کرد و چون تقیه بسیار بود سفر به کربلا نمود و مدتی در کربلا به تحریر آیات و کلمات مشغول گشت“

(تذکرة الوفا صفحه ۲۲۲)

سپس عازم ایران می‌گردد و چون در کاظمین از زوار ایرانی شرح مظالم وارده بر احواء و شدت تضییقات و غارت اموال و ضبط



الواح را می‌شنود رفتن به ایران را صلاح نمی‌بیند لذا به کربلا مراجعت کرده از راه نوشتن آیات قرآنیه امرار معاش می‌نماید تا این که حضرت بهاء‌الله مراجعت می‌فرمایند و باب لقاء بر وجه اهل بهاء مفتوح می‌گردد حضرت بهاء‌الله جناب زین‌المقربین را در کاظمین احضار و ابواب معانی و عرفان الهیه را بر وجه منیرش می‌گشایند. آثار هیمنه و جلال جمال ابهی پرده‌های شک و تردید را به کنار زد و او را به مقام حق‌الیقین فائز گردانید سپس به او امر فرمودند که به ایران مراجعت کرده به نشر نفحات مشغول گردد. آن عاشق صادق با قلبی مالامال از عشق و محبت به زادگاهش مراجعه کرد و مخفیانه وارد نجف آباد گردید در این هنگام لوحی از کلك عنایت مظهر امر به اعزازش نازل شد که مورث سرور و شادی و موجب تقویت بنیه ایمانیش گردید ولی دشمنان پی به وجودش بردند و بنای مخالفت و لجاج گذاردند تا بالاخره حکومت جمعی از احباء را دستگیر و به زندان انداخت ولی جناب زین با مشورت جنابان نورین نیرین سلطان الشهداء و محبوب الشهداء مدّتی مخفیانه در اصفهان گذراند تا این که وسایل حرکتش به بغداد فراهم گشت و زمانی به بغداد رسید که حضرت بهاء‌الله به اسلامبول و ادرنه حرکت فرموده بودند لذا چندی در بغداد ماند و تأهل اختیار کرد تا این که در سال ۱۲۸۲ به تفتین کارپرداز ایران و شیخ عبدالحسین قریب ۲۰ نفر از احباء منجمله جناب زین‌المقربین را دستگیر و به موصل تبعید نمودند این جمع قریب ۲۰ سال در موصل بودند و جناب ایشان در آن دیار به امر جمال ابهی به کتابت و تنسیخ آثار و الواح مشغول بود.

حضرت بهاء‌الله الواح زیادی به افتخار جناب زین نازل

فرمودند:

”ای زین المقربین این نفوس لله و فی سبیل الله بشرافت اسیری فائز شده اند و در دیار غربت ساکن گشته اند اسامی آن نفوس در ملاء اعلی مشهورتر است از ذکر انجم ما بین اهل ارض طوبی لهم و حسن مأب“  
(تاریخ امر در نجف آباد صفحه ۱۸)

در موصل جناب زین علاوه بر استنساخ آیات مسئول ارسال و ایصال عرایض یاران به ساحت اقدس بود تا می توانست رفع مشکل احباء را می نمود و به آنها خدمت می کرد حضرت عبدالبهاء در مورد اسیری موصل می فرمایند:

”سردار اسیران شد و سرور مظلومان گشت مدتی در موصل تسلی خاطر منفیان بود و حلّ مشاغل یاران می کرد قلوب را الفت میداد و نفوس را به یکدیگر مهربان می نمود“

(تذکرة الوفا صفحه ۲۲۴)

جمال ابهی در مورد کثرت الواح منزله به ایشان می فرمایند:  
”آن چه به جناب زین علیه بهائی از ملکوت وحی الهی ارسال شده نزدیک به آن رسیده که معادله نماید به آن چه از سماء مشیت بر رسل نازل گشته له ان یحمد الله ویشکره بدوام الملك والملكوت“  
(تاریخ امر در نجف آباد)

و در مقامی دیگر نازل:

”یا زین لدى العرش مذکور بوده و هستی و ذکر هر نفسی که در کتابت بوده به ذکر الله فائز ان ربك لهو الفضال الکریم انشاء الله در لیالی و ایام به نصرت امر مشغول باشید باید به فرح اکبر ظاهر باشی چه که به کلمه رضا فائز گشتی“

(تاریخ امر در نجف آباد صفحه ۱۰)

پس از ۲۰ سال اقامت در موصل لوحی نازل و اجازه تشرّف

و لقاء صدور یافت:

”یا زین لازال ذکر توجه آن جناب در ساحت اقدس بوده لو شاء الله یقربک الیه و یقدرک خیرالآخره والاولی اگر حکمت موافقت نماید و احبای آن ارض مختلف نشوند و سفر به روح و ریحان واقع شود توجه نمائید و متوکلاً علی الله المهیمن القیوم“  
(تاریخ امر در نجف آباد صفحه ۱۸)

بنابراین جناب زین المقربین پس از ۲۰ سال در سنه ۱۲۰۲ هجری با ۲ نفر احباب به ارض مقصود رفت و به امر حضرت بهاء الله در خوان عوامید منزل نمود و یکسال بعد اهل و عیال ایشان به عگا توجه نمودند. جناب زین پیوسته مورد عنایت و الطاف بود و به تسوید و تنسیخ آیات مشغول و دائم به تحریر و کتابت مألوف. حضرت عبدالبهاء در این مورد می‌فرمایند:

”به حضور حضرت مقصود مثل یافت و به تحریر آیات مشغول بود و به تشویق اصحاب مألوف، مهاجرین را رشته الفت بود و مسافرتین را شعله محبت، آنی از خدمت فراغت نداشت و هر روز مورد عنایت میشد و کتب و الواح به کمال دقت صحیح مرقوم می‌نمود. باری این شخص جلیل از بدایت حیات تا نَفَسِ اخیر در خدمت نور مبین فتور و قصور ننمود و بعد از صعود چنان به آتش حسرت برافروخت که هر روز می‌گریست و می‌گداخت و یوماً فیوماً انحلال جسم تزئید می‌یافت در نهایت ثبوت و استقامت بر عهد و میثاق بود و مونس و انیس این بنده نیر آفاق“

(تذکرة الوفا صفحه ۲۲۴)

جناب زین المقربین دارای ۲ اولاد به نامهای ملا رضا، ملا باقر و سکینه خانم بود و چنانچه قبلاً ذکر شده در تبعید ۲۰ ساله موصل عیال دیگری اختیار نمود به نام نیره خانم که از او هم دارای ۲ اولاد به نامهای نورالدین، منیر، بشری گردید.

نورالدین که در سال ۱۲۰۲ به اتفاق پدر به ارض اقدس رفت به خدمت امر مشغول بود تا صعود پدر واقع گشت و از آن پس طبق فرمان حضرت عبدالبهاء منشی هیکل مبارک شد و پس از صعود حضرت عبدالبهاء در خدمت حضرت ولی امرالله به همین سمت مشغول بود و توقیعات مبارک به خوبی روشن می‌نماید که در زیر آنها جمله (حسب الامر مبارک مرقوم گردید نورالدین زین).

پس از تشکیل دولت اسرائیل جناب نورالدین به امر مبارک به بیروت رفت و تا آخر حیات یعنی سال ۱۲۴۱ شمسی مطابق ۱۱۹ بدیع در سن ۸۵ سالگی صعود نمود از ایشان ۵ اولاد باقی ماند به نامهای نگارخانم، نهایت خانم، مهرانگیز خانم و روحیه خانم و تنها پسرش جناب پروفیسور زین استاد تاریخ و ادبیات دانشگاه در بیروت می‌باشد.

و اما از اولادان دیگر جناب زین المقربین ملا باقر و ملا رضا به خدمات امری مشغول بودند ملا رضا در نجف آباد اطفال بهائی را تعلیم میداد که در سال ۱۲۲۲ هجری صعود نمود و ملا باقر هم چند سال قبل از فوت برادر صعود کرد و مناجات طلب مغفرت در حقش نازل شد.

جناب زین المقربین مدت ۱۸ سال که در عگا بسر برد در خدمت جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء قائم و مفتخر بود و عنایات بیشماری در حقش مبذول گردیده از جمله حضرت مولی الوری درباره اش می‌فرمایند "نَفَسِ بِيْرَضَى الْهَى بَرْنِيَاوَرْد" و "الْوَا ح و آثاری که به خط جناب زین المقربین است کاملاً صحیح و بدون اشتباه است" ایشان در موقع حیات سؤالاتی مطرح نمود که جواب آن از ساحت قلم اعلیٰ نازل و جمع آوری گردید و بنام رساله سؤال و جواب معروف است.

حضرت بهاءالله در این باره می‌فرمایند:

”جناب زین المقربین انشاءالله تعالی به عنایت الله در کل عوالم فائز باشید سؤالات شما لدى العرش مقبول است چه که منفعت خلق در اوست و مخصوص امر نمودیم تو را که در احکام و آیات الهیه سؤال نمائی انا جعلناک مطلع الخیر للعباد“

(رساله سؤال و جواب صفحه ۱)

این آیت خلوص و انقطاع دارای فامیلی بزرگ بوده که فامیل‌های مقرّبی، مقرّبین، جانمی، مدرس، رحمانی، درخشان، فروتن منسوب به این خاندانند و جمال مبارک در حقّشان چنین عنایت فرموده‌اند:

”ذکر شما و دوستان شما و ذریه شما کل از قلم جاری و در کتاب ثبت شده و در جمیع عوالم فائز بوده و هستید“

(تاریخ امر در نجف آباد صفحه ۱۰)

و نیز می‌فرمایند:

”از حقّ می‌طلبیم از برای منتسبین زین المقربین علیه بهائی و عنایتی مقدر فرماید آنچه را که باقی و دائم است انه علی کل شئی قدیر“

(تاریخ امر در نجف آباد صفحه ۶۱)

جناب زین المقربین تا آخر عمر به خدمات مرجوعه قائم و مدّت ۱۲ سال هم در دوره میثاق به این خدمت ادامه داد تا این که در سال ۱۲۲۱ هجری قمری در سن ۸۸ سالگی در عگا صعود نمود و رمس مطهرش در قبرستان نبی صالح دفن گردید.

حضرت عبدالبهاء مناجات مغفرتی در حقّش نازل و در شرح

احوالش می‌فرمایند:

”هر روز منتظر صعود بود و هر دم آرزوی عروج می‌فرمود عاقبت در نهایت روح و ریحان و بشارت به ملکوت رحمن پرواز به

ملکوت راز کرد و از هر غمی آزاد شد" (تذکرة الوفا صفحه ۲۲۵)

### منابع و مأخذ

آثار قلم اعلیٰ جلد ۱ صفحه ۱۷۲

اقتدارات

بهجت الصدور

تاریخ امر در نجف آباد صفحات متعدد

تذکرة الوفا صفحه ۲۲۰

چهار و نیم سال در نجف آباد صفحات متعدد

رحیق مختوم جلد ۲ صفحه ۱۷۵

رساله سؤال و جواب صفحه ۱

گنج شایگان

مائده آسمانی جلد ۲

مجموعه الواح چاپ مصر

منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله

## جناب ابن اصدق

جمال اقدس ابھی در لوحی می‌فرمایند:

”این خادم فانی از حقّ باقی سائل و آمل که اولیاء را یعنی نفوسی که ایادی امرند و به طراز تبلیغ مزینند و بر خدمت امر قائم موفق فرماید بر آنچه که سبب اعلاء کلمه اوست“

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۷۰)

جناب ابن اصدق میرزا علی محمد ایادی امرالله در سال ۱۲۶۷ هجری قمری در طهران در خانواده‌ای مؤمن و خدوم پا به عرصه وجود گذاشت هنوز طفلی صغیر بود که همراه پدر ارجمندش به بغداد سفر نمود و به زیارت حضرت بهاءالله نائل گشت. این زیارت که در کودکی میسر شد چنان در روح و جسمش اثر گذاشت که حلاوتش تا آخر عمر گرانبیاهش در مذاق جانش بود و اثراتش باعث خدمت طولاتی در تمام عمر گردید. در همان اوان که این طفل مجذوب جمال جانان گشت لسان عظمت به این بیان احلی در حقش ناطق گردید:

”فسبحانک اللهم یا الهی ان هذا عبدک و ابن عبدک الذی حرك الی المحبة ابحر عنایتک و سافر فی صغره عن وطنه طلباً للقائک و قطع السبیل حتی دخل فی عرش الدلیل و فاز بنور القرب فی ساحة عز جلیل و اشراق طلعة جمیل اذا اسئلک یا الهی بان تشربه من لبن عنایتک لیرفع اعلام نصرتک فی و یقیم فی کبره علی امرک كما قام فی صغره علی حکمک لیتم برهانک فی حقه و یاخذه نفحات القرب بعنایتک انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت المحبوب“

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۶۶)

این مناجات حیات بخش که هدیه آسمانی و برکات سماوی

همراه داشت آن جوهر وفا و عبودیت را به مقام ایادی امرالله رسانید و به خدماتی بس رفیع در امر مبارک فائق و مفتخر گردانید. جناب ابن اصدق در همان اوان طفولیت همراه پدر جلیل القدرش گرفتار ظلم ظالمان و اذیت و مشقت اهل عدوان قرار گرفت و در بند زندان اسیر و بدن نحیفش و جسم لطیفش به دست دشمنان خونخوار تازیانه خورد و مورد شکنجه و آزار واقع گشت اما فتور نیاورد و شکایت ننمود.

پدرش جناب ملا محمد صادق مقدّس خراسانی که از قلم حضرت بهاء‌الله به لقب و منقبت اسم الله الاصدق مفتخر و متباهی گردید جزء اولین مؤمنین امر مبارک بود که مورد شکنجه و آزار قرار گرفت بطوری که در شیراز آن سرو ناز را مهار کرده در کوچه و بازار گرداندند و به اهانت و تحقیر پرداختند به همین سبب الواح بسیاری از کلک مطهر جمال مبارک و خامه مشکین حضرت عبدالبهاء به اعزازش نازل شده.

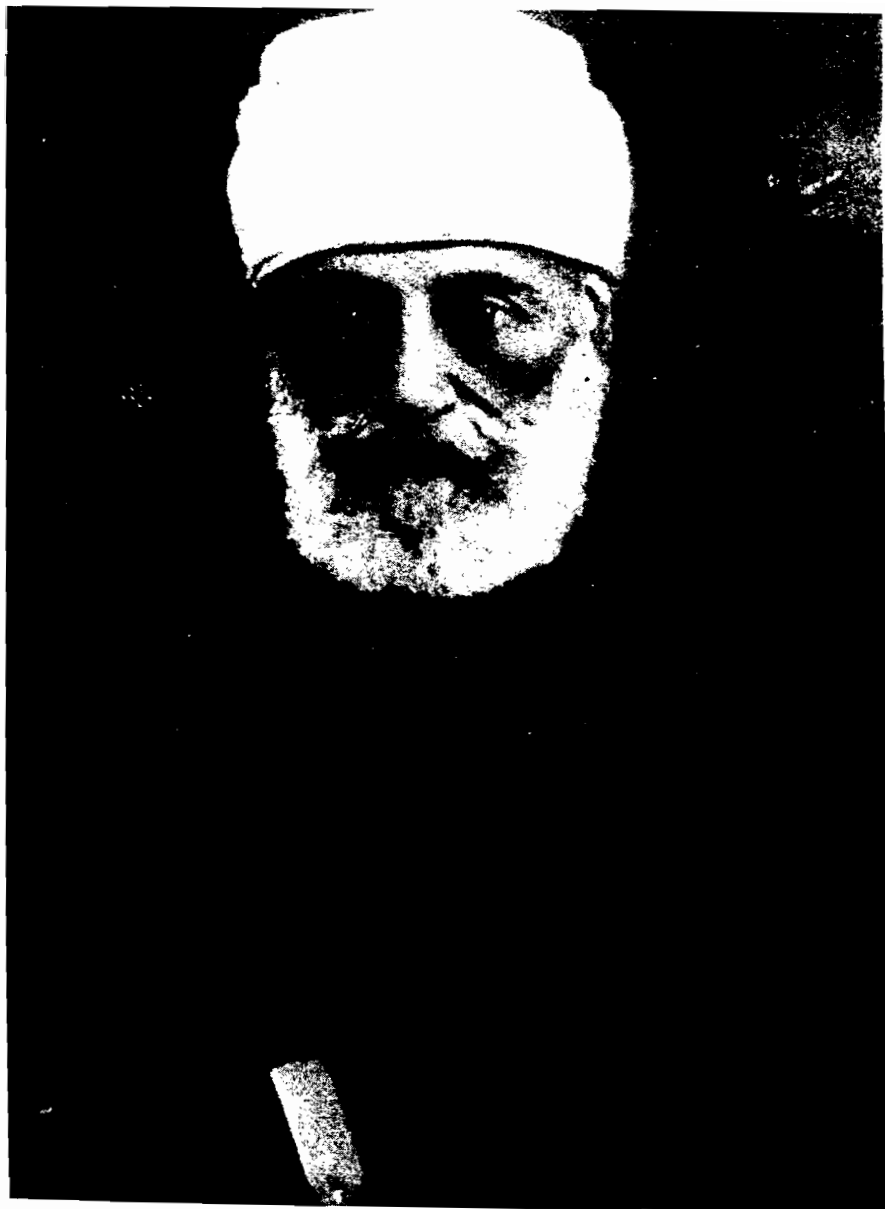
حضرت عبدالبهاء درباره اش می‌فرمایند:

فی الحقیقه فاضل نحیر بود و از مشاهیر علماء بی‌مثیل و نظیر... لسانی فصیح و بلیغ و قوت و استقامتی عجیب، چون زبان به تبلیغ می‌گشود برهان مانند سیل روان بود و چون به دعا و مناجات می‌پرداخت چشم گریان مانند ابر نیسان بود چهره نورانی بود، اخلاق رحمانی بود، علم کسبی و لدنی بود، همت آسمانی بود، انقطاع و زهد و ورع و تقوی ربّانی بود"

(تذکرة الوفا صفحه ۱۷ . ۱۴)

شرح حال جناب اسم الله الاصدق به قلم توانای حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفا ثبت است و در اواخر ایام از جانب حضرت بهاء‌الله به ارض اقدس احضار و به تشرف نائل سپس به





میرزا علی محمد معروف به ابن اصدق و  
ملقب به شهید ابن شهید، ایادی امرالله

ایران مراجعت فرموده در سال ۱۲۰۶ در همدان صعود فرمود.  
جناب ابن اصدق که در دامان چنین پدری تربیت یافته بود  
در جوانی فردی برومند و در جامعه امر و در بین یاران شخصیتی  
ممتاز گردید تا این که به سجن اعظم رهسپار و به شرف زیارت  
مظلوم آفاق نائل شد و به این بیانات احلی از فَمِّ مبارک مفتخر  
گشت "نشهد انك دخلت السجن و حضرت و قمت لدى الباب و سمعت  
باذنك هذا المظلوم الذى اوحد كل سراج"

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۶۷)

مادر جناب ابن اصدق نیز همواره مورد الطاف و مكرمت  
حضرت بهاء‌الله بود و نظر عنایت و لحظات عین موهبت شامل  
حالش بود از جمله در لوحی می‌فرمایند:

"یا ورقتی و یا امتی عليك بهائی و عنایتی انا ذكرك من  
قبل بذكر انجذبت به افئدة الاشياء انزلناك ماقرت به عيون الملاء  
الاعلی افرحی بما نزل لك ثم اشكری ربك العزیز الوهاب"

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۷۲)

دیگر منتسبین آن جان پاك همه به عنایت لاتحصی مفتخر  
گشتند از جمله:

"ذکر منتسبین مرحوم مرفوع حضرت اسم الله الاصدق علیه  
من كل بهاء ابهاء را نموده بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد  
فرمودند نظر عنایت به ایشان بوده و لحاظ فضل قطع نشده و  
نخواهد شد... از قبل و بعد ذکر ایشان در کتاب الهی نازل و الواح  
مقدسه هم از قبل ارسال شده" (مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۸۹)  
جناب ابن اصدق دارای ۴ دختر نیک اختر بودند که جملگی  
به خدمات باهره موقّق و الواح بیشماری در حقّشان نازل شده است.  
روحا اصدق یکی از دختران جناب ابن اصدق است که از فم مبارک

به بنت شهید لقب گرفته و شرح تشرّف ۷۲ روزه اش را که در سن ۱۶ سالگی در معیت والدین و خواهرانش به حضور حضرت عبدالبهاء و به خصوص زیارت عائله مبارکه انجام گرفت در کتابی به نام "یک عمر یک خاطره" نوشته است خواندنی است در آن کتاب شرح تصدیق خدمتگذار قدیمی خانواده خود را چنین نگاشته است:

"مشهدی اکبر جوان شروری بود که به علت فرار از مجازات در حرم حضرت رضا در مشهد متحصن شده بود آزادی خود را در قبال تعهد قتل جناب ابن اصدق که عازم طهران بودند بدست آورد و به عنوان خدمتگذار همراه ایشان گردید. بین راه با لگد اسب از پا درآمد و مجروح و بیهوش گردید. وقتی بیهوش آمد خود را در جمع مردم مهربانی دید که از او پرستاری می نمودند. محبت احباء در وی تأثیر شدیدی نمود بطوری که او را موقتاً از تصمیمش منصرف ساخت و تا به مقصد رسید خلعت جدید یافت و فدائی امر شد از آن پس در همه جا در رکاب پدرم به خدمت مشغول بود چندین بار مشرف شده و این بار نیز در مسافرخانه شرقی به خدمت مشغول بود حضرت عبدالبهاء او را پهلوان خطاب فرموده بودند"

(یک عمر یک خاطره صفحه ۲۲)

جناب ابن اصدق در سال ۱۲۹۷ هجری قمری در سن ۲۰ سالگی

از ساحت اقدس تمنا نمود که به افتخار شهادت نائل گردد.

حضرت بهاء‌الله در پاسخ به آن تمنا می فرمایند:

"از حقّ منیع جلّ کبریائو و عظم اجلاله سائل شدید که آن جناب را به مقامی فائز فرماید که در سبیل حبش از جان و روان و اسم و رسم و هستی و نیستی و نام و ننگ از کل بگذرید این مراتب به تمامها در ساحت اقدس امنع اعز ابهی جلت عظمة عرض شد. 'هذا ما نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان' انشاء‌الله به

کمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم الله مشاهده شود و به مقام شهادت کبری فائز گردد الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است باید نفوس مطمئنانه به کمال حکمت به تبلیغ امرالله مشغول شوند تا نفاتح قمیص رحمانی در جمیع جهات متضوع گردد. این شهادت محدود به ذبح و انفاق دم نبوده چه که می‌شود انسان با نعمت حیات از شهداء در کتاب مالک الاسماء ثبت شود طوبی لك بما اردت انفاق مالک و منك و عندک فی سبیلی. انتھی.

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۶۸)

و در بیان دیگری از جمال قدم خطاب به ابن اصدق که قریباً "شهید ابن شهید" لقب می‌گیرد چنین مذکور است:

"و این که در شهادت فی سبیل الله مرقوم داشتید عرض شد قال جل کبریائه: انا کتبنا له هذا المقام الاعلی و هذا الذکر الاسنی طوبی بما فاز به قبل ظهوره و قبلنا منه ما اراد فی الله الواحد الفرد العلیم الخبیر"

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۶۸)

حضرت عبدالبهاء نیز ایشان را در لوحی شهید خطاب می‌فرمایند:

"ایهالشهید المجید الفرید. در این عصر جدید و قرن بدیع الحمدلله به آن چه لایق و سزاوار است قیام نمودی و به خدمت ملکوت ابهی پرداختی. گهی در ایران نطق و بیان گشودی و گهی در این بقعه مبارکه به زیارت عتبه مقدسه پرداختی. گهی به عربستان و هندوستان سفر فرمودی و نشر نفاتح الله نمودی و گهی به ترکستان شتافتی و به اعلاء کلمه یزدان برخاستی. این خدمات مشکوره باید سبب سرور قلوب گردد زیرا در عتبه مقدسه الهیه مقبول و عنقریب نتایج موفوره مشهود گردد و فوز عظیم این فیض را مشاهده خواهید نمود"

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۷۹)

بدین ترتیب شهادت جناب ابن اصدق مورد قبول واقع شد و پدر نیک گهرش نیز به مقام شهید نائل آمد آن نفس نفیس یکی از ایادی منتخب از جانب جمال مبارک بود این ایادی که مأمور تبلیغ و نشر معارف امری بودند در مجمعی گرد هم جمع شده درباره تشکیل کلاسهای امری و تأسیس مدارس و همچنین درباره حفظ و صیانت جامعه امر مذاکره و تبادل نظر می‌کردند و نیز تماس با اولیاء امور داشتند تا بدخواهان رخنه در امر ننمایند و سعی داشتند که ذهن افراد حکومتی را به مقاصد عالیه امر مبارک آشنا نمایند به همین جهت جناب ابن اصدق در بین رجال و معاریف قوم شروع به تبلیغ کرد تا آن نفوس برگزیده در ظلّ امر ابهی وارد گردند.

حضرت عبدالبهاء روحی فداه در لوحی خطاب به ایشان

میفرمایند:

”مسئله تبلیغ را اهمّیت بدهید و در فکر آن باشید که نفوس مهمّه تبلیغ شوند زیرا نفوس مهمّه سبب گردند که سایرین فوج فوج به معین هدایت کبری وارد شوند“

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۷۷)

در حقیقت از عهده این کار به خوبی برآمد غالباً می‌فرمود که شکار شیر شایسته است نه شکار روباه و چون در این راه موفق گردید چنین مورد خطاب واقع شد:

”خدمات آن حضرت در ساحت اقدس مثبت و مذکور و زحمات آن جناب در درگاه احدیت معروف و مقبول در مخابره با ارکان حقیقتاً خوب از عهده برآمدید و ذلك من تائیدات الملكوت الابهی اختصک بها فاشکرالیه علی هذا الموهبة الکبری و المنحة العظمی فسوف یعطیک ربک فترضی“

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۷۷)

از جمله اقدامات بسیار ارزنده آن جناب تهیه مقدمات تأسیس

مشرق الانکار در مرو بود که نقشه آن را فراهم آورد و مباشرت به ساختن مسافرخانه و مکتب خانه در آن محل نمود که از طرف دولت روسیه زمینی جهت بنای مشرق الانکار در اختیار گذاردند تا در آینده ایام ساخته شود و از جمله از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور گشت که رساله سیاسیة را به سلطان ایران و اولیاء امور بدهد و همچنین در سال ۱۹۱۹ مأمور شد تا از طرف حضرت مولی‌الوری در معیت جناب یزدانی به انجمن صلح لاهه رفته حامل پیام حضرت عبدالبهاء به آن انجمن باشد.

جناب ابن‌اصدق پیوسته در سیر و سفر تبلیغی بود از جمله مسافرتهاى داخل ایران، خراسان، اصفهان، شهمیرزاد، همدان، کرمانشاه، شیراز و درخارج از ایران به کشور روسیه، برما، اروپا، عراق، عربستان، مرو، هندوستان بود و در هندوستان با طوایف مختلف راجع به امر مبارک گفتگو نمود از جمله در گجرات، بمبئی، لاهور، دهلی، رنگون، مندلی.

حضرت بهاء‌الله در لوحی به افتخارش می‌فرمایند:

“این که درباره توجه به جهات مرقوم داشته‌اند این فقره لازم است چه که غفلت در انسان بوده و هست توجه آن محبوب به جهات البتة سبب آگاهی و ثبوت و رسوخ می‌گردد یا ابن‌اسمی علیک بهائی نفس حرکت لوجه الله در عالم مؤثر بوده و هست و در کتب قبل مقام توجه مخلصین به اطراف لاجل هدایت عباد مذکور و مسطور”  
و حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

“باید در نقاطی که صیت حق منتشر نه علمی بلند نمائید که تا ابدالآباد پرچمش موج زند و این ممکن نه مگر به تائیدات ملکوت ابهی”  
(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۸۱، ۴۷۸)

جناب ابن‌اصدق را همسر نیک اختری بود بنام عذرا و ملقب

به ضیاءالحاجیه که سالها شریک زندگی و مونس و انیسیش بود. ضیاءالحاجیه دختر آغا جان ملقب به شهنشاه بیگم دختر ضیاءالسلطنه که خواهر ناصرالدین شاه و دختر محمد شاه قاجار بود در واقع همسر جناب ابن اصدق نتیجه محمد شاه سلطان ایران بود و به این ترتیب آن جناب در دربار ایران و نزد بزرگان مملکت رفت و آمد داشت و سبب عزت و شوکت امر مبارک بشمار میرفت. مادر ضیاءالحاجیه آغا جان شهنشاه بیگم مورد توجه و عنایت جمال مبارک بود و نیز حضرت عبدالبهاء نسبت به او مرحمت و محبت بی اندازه داشتند. مناجات مغفرتی از قلم اعلی در حقش نازل:

”الهی الهی تری ورقه من اوراقك قصدت سدره امرک و اقبلت الی افقک الاعلی“ و نیز ”از فضل حقّ جلّ جلاله به مقامی فائز شدی که فخر ملکه های عالم است“ (مؤسسه ایادی امر اللّٰه صفحه ۶-۷۵) شهنشاه بیگم در اوایل سنه ۱۲۲۸ هجری قمری صعود کرد و این مناجات به اعزازش نازل گردید.

مناجات طلب مغفرت جهت شهنشاه بیگم نازله از قلم حضرت عبدالبهاء:

”اللهم یا جلیل العطیه و یا ذاالرحمة الوفیة انی ادعوك بلسان مندلع بذکرک و قلب متولع بحبک ان تغفر لامتک الزکیه ام الحاجیه“ و نیز می فرمایند:

”شکر کن حضرت ذوالجلال را که خدماتت در دیوان الهی به قلم جلی مقید و مثبتوت و در ایوان روحانی رحمانی اجر جزیلت مقدر و موجود“ (مؤسسه ایادی امر اللّٰه صفحه ۷۶) روحا خانم دختر ابن اصدق در کتاب یک عمر یک خاطره درباره مادر بزرگش آغا جان شهنشاه بیگم چنین نوشته است:

”لطف خاص حضرت ورقه علیا در تمام دوران تشرّف شامل

همه فامیل بود. انگشتر تقدیمی مادر بزرگم آغاچان بنت ضیاء السلطنه را در تمام این مدت از راه لطف و عنایت خاص در انگشت داشتند يك روز حضرت عبدالبهاء به پدرم فرمودند که از خانم خواستم انگشتر تقدیمی آغاچان را بدهند می‌خواستم به کسی هدیه کنم این عز امر است ولی ایشان امتناع ورزیدند“

(يك عمر يك خاطره صفحه ۵۴)

و نیز در همان کتاب آمده است که:

“در مراجعت حامل تحفه بسیار نفیسی جهت مادر بزرگم آغاچان بودیم. حضرت عبدالبهاء تاج مبارک را به مادر بزرگ ما عنایت فرمودند شعرات درون آن چون گوهری تابناک می‌درخشید. چه شور و شعفی از دریافت آن به آغاچان دست داد هرگز نمی‌توانم آن را تشریح کنم. این هدیه نفیس را پس از صعود جدّه ام چون جان شیرین همیشه در آغوش دارم“ (يك عمر يك خاطره صفحه ۶۲)

همسر جناب ابن اصدق ضیاء‌الحاجیه زمانی که آن جناب در سفر شیراز بود در سال ۱۲۴۲ هجری قمری صعود نمود و حضرت ولی عزیز امرالله در تسلیت ایادی امرالله چنین مرقوم فرمودند:

“حبيب روحانی را از این بقاع مقدّسه به تجلیات قلبیه ذاکر و در این مصیبت عظمی صعود آن امه مظلومه ورقه مبتله موقنه بالله با آن جناب و صبایای محترمه سهیم و شریکم محزون و دلشکسته نگریدید در جوار این سه بقعه نوره دعا و تضرع نمایم که آن مخدره متصاعده را در جوار رحمت خویش مسکن و مأوی بخشد ابداً مغموم و پریشان مشوید صبایای محترمه را به تحیات قلبیه ذاکرم. بنده آستانش شوقی“

(مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۸۷)

جناب ابن اصدق بارها به ارض اقدس سفر نمود حتی قبل از



صعود حضرت عبدالبهاء مدّت مدیدی به شرف لقاء فائز گشت و در آنجا رساله ای بر ردّ مفتریات اهل عدوان تألیف کرده آن را به ایران فرستاد که چاپ و نشر گردید علاوه بر آن با کمک دیگر ایادی امرالله رساله ای بر ردّ مفتریات براون و جوابی بر ردّ مندرجات تاریخ حاجی میرزا جانی مرقوم داشت آن جان پاک در سال ۱۳۰۷ مطابق ۱۹۲۸ در عالم خواب به ملکوت ابھی صعود فرمود و در آشیان قدس مقرّگزید علیه رحمة اللّٰه و ثناء.

### منابع و مأخذ

بهاء اللّٰه شمس حقیقت صفحات ۴۷ ، ۲۷

تذکره الوفا صفحات ۱۷ ، ۱۴

مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء اللّٰه صفحه ۱۷۱

مؤسسه ایادی امرالله صفحه ۴۶۵

نفحات ظهور حضرت بهاء اللّٰه جلد ۴ صفحه ۲۰۱

یک عمر یک خاطره صفحات ۶۲ ، ۵۴ ، ۲۲

## مشخصات کتب و مآخذ

### آثار حضرت بهاء الله

آثار قلم اعلیٰ «کتاب مبین» (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات ۱۲۰ ب) ج ۱، ۴۲۲ ص

مجموعه الواح جمال اقدس ابهی که بعد از نزول کتاب اقدس نازل شده (لانگنهاین، لجنه آثار امری به لسان فارسی و عربی ۱۳۷ ب) ۱۷۵ ص  
مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر (قاهره، مطبعه سعاده ۱۹۲۰ م) ۴۱۲ ص  
مجموعه الواح مبارکه «عندلیب» (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۲ ب) ۲۷۴ ص

منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله (لانگنهاین، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی ۱۴۱ ب) ۲۲۲ ص

رساله سؤال و جواب (محلّ طبع و تاریخ ندارد) ۴۲ ص

اقتدارات (محلّ طبع ندارد ۱۳۱۰ هـ.ق) ۲۲۹ ص

اشراقات (محلّ طبع و تاریخ ندارد) ۲۹۵ ص

مائده آسمانی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۸ ب) ج ۱، ۸۲ ص

مائده آسمانی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب) ج ۴، ۲۷۲ ص

مائده آسمانی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب) ج ۷، ۲۵۵ ص

مائده آسمانی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب) ج ۸، ۱۹۲ ص

لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی (لانگنهاین، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی ۱۳۸ ب) ۱۱۷ ص

### آثار حضرت عبدالبہاء

تذکرۃ الرفا (حیفا، المطبعة العباسیہ ۱۲۴۱ ھ.ق) ۲۱۶ ص  
مجموعہ خطابات حضرت عبدالبہاء (لانگنہاین، لجنہ نشر آثار امری  
بہ لسان فارسی و عربی ۱۴۰ ب) ۷۹۰ ص

مفاوضات حضرت عبدالبہاء (لیدن بریل ۱۹۰۸ م) ۲۳۵ ص  
سفرنامہ مبارک «بدایع الآثار» (بمبئی، مطبوعہ ایلگیت فوتولیتھو  
۱۹۱۴ م) ج ۱، ۴۲۲ ص

سفرنامہ مبارک «بدایع الآثار» (بمبئی، کریمی پرس ۱۹۲۱ م) ج ۲،  
۳۹۲ ص

مکاتیب حضرت عبدالبہاء (قاہرہ، کردستان العلمیہ ۱۲۴۰ ھ.ق) ج  
۵۷۶، ۲ ص

مکاتیب حضرت عبدالبہاء (طہران، مؤسسہ ملی مطبوعات امری ۱۲۱  
ب) ج ۴، ۲۰۲ ص

مائدہ آسمانی (طہران، مؤسسہ ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب) ج ۲،  
۱۱۰ ص

مائدہ آسمانی (طہران، مؤسسہ ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب) ج ۵،  
۲۹۴ ص

مائدہ آسمانی (طہران، مؤسسہ ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب) ج ۹،  
۱۵۸ ص

### آثار حضرت ولی امر اللہ

قرن بدیع (طہران، مؤسسہ ملی مطبوعات امری ۱۲۲ ب) ج ۲، ۲۲۶ ص  
قرن بدیع (طہران مؤسسہ ملی مطبوعات امری ۱۲۲ ب) ج ۲، ۲۵۶ ص  
توقیعات مبارکہ (طہران، مؤسسہ ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب) ج ۲  
۲۲۰ ص

### بیت العدل اعظم الہی

مجموعه ای از نصوص مبارکه و دست خطهای بیت العدل اعظم الهی درباره حقوق الله دست خط مورّخه ۱۶ می ۱۹۹۱ در جواب سؤالات نویسنده این مجموعه

### از آثار نویسندگان بهائی

مؤسسه ایادی امرالله (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۰ ب) ص ۸۲۲

اقلیم نور (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۱۵ ب) ۲۵۸ ص  
اختران تابان (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۲ ب) ج ۱، ص ۴۴۱

به یاد محبوب (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۱ ب) ۲۹۶ ص  
خاطرات حبیب (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ ب) ج ۲، ص ۴۰۸

قافله سالار بندگی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۲ ب) ۱۵۹ ص  
داستان دوستان (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۱ ب) ۱۱۲ ص  
تاریخ نبیل (طهران، لجنه نشر آثار امری ۱۲۲ ب) ۶۷۴ ص  
بهاء‌الله شمس حقیقت (آکسفورد مؤسسه جرج رونالد ۱۹۸۹ م) ۶۶۹ ص  
بهجت الصدور (لانگنهاین، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی ۱۳۹ ب) ۵۲۰ ص

امر و خلق (لانگنهاین، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی ۱۴۱ ب) ج ۱، ۲۳۵ ص

امر و خلق (لانگنهاین، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی ۱۴۱ ب) ج ۲، ۲۶۰ ص

چهار سال و نیم در نجف آباد (طهران، محل طبع و تاریخ ندارد) ص ۴۹

تاریخ امر در نجف آباد (هنوز مطبوع نگشته ۱۲۲ ب) ۱۰۷ ص

- يك عمر يك خاطره (محل، طبع ندارد ۱۹۸۷ م) ۶۴ ص
- حكايت دل (آكسفورد مؤسسه جرج رونالد ۱۹۸۱ م) ۲۰۱ ص
- طاهره قره‌العین (محل طبع ندارد ۱۴۰ ب) ۲۰۴ ص
- ظهور الحق (محل طبع و تاریخ ندارد) ج ۳، ۵۲۱ ص
- زندگانی میرزا ابوالفضائل گلپایگانی (لانگنهاین، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی ۱۴۵ ب) ۴۸۴ ص
- خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر (لانگنهاین، مؤسسه چاپ ریحانی ۱۴۷ ب) ۱۸۲، ۱ ص
- خاطرات ۹ ساله (طهران، دفتر ملی نشر آثار امری ۱۰۹ ب) ۵۸۰ ص
- نار و نور (لانگنهاین، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی ۱۲۹ ب) ۹۸ ص
- حضرت بهاء‌الله (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۵ ب) ۲۷۷ ص
- حیات حضرت عبدالبهاء (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۸ ب) ۲۷۵ ص
- رحیق مختوم (طهران، لجنه نشر آثار امری ۱۰۲ ب) ج ۱، ۶۲۵ ص
- رحیق مختوم (طهران، لجنه نشر آثار امری ۱۲۱ ب) ج ۲، ۷۰۲ ص
- محاضرات (لانگنهاین، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی ۱۴۲ ب) ۱۱۲۸ ص
- گنجینه حدود و احکام (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۱۹ ب) ۴۶۶ ص
- گنج شایگان (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ ب) ۲۱۴ ص
- ایام تسعه (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۱ ب) ۵۷۶ ص
- مصابیح هدایت جلد ۲
- شعرای قرن اول بهائی جلد ۲
- شجره نامه خاندان مبارک حضرت بهاء‌الله

خاطرات مالمیری (لانگنهاین، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی ۱۴۹ ب) ۲۲۶ ص

چهار رساله تاریخی درباره طاهره قره‌العین (انجمن ادب و هنر، آکادمی لندگ ۱۴۸ ب) ۱۱۲ ص

کتاب مشاهیر امر در دوران حضرت بهاء‌الله به زبان انگلیسی

کتاب نفعات ظهور حضرت بهاء‌الله به زبان انگلیسی

کتاب عالم بهائی جلد ۲ به زبان انگلیسی

کتاب اسامی و نمرات به زبان انگلیسی

فرهنگ لغات بهائی به زبان انگلیسی

#### مجلات امری

عندلیب نشریه محفل مقدّس ملی کانادا

پیام بهائی نشریه محفل مقدّس ملی فرانسه

پیام بدیع نشریه محفل مقدّس ملی آمریکا

بانگ سروش نشریه محفل مقدّس ملی پاکستان

اختر جوان نشریه محفل مقدّس روحانی نورت ایون انگلستان

آهنگ بدیع نشریه محفل مقدّس ملی ایران

نجم باختر نشریه جامعه بهائی آمریکا به زبان انگلیسی و فارسی

تأسیس ۱۹۱۰ میلادی

«آ»

۲۷۱	ابراہیم ابہری	۱۱۶ . ۲۲۱	آبادہ
۱۶۰	ابراہیم پروین قزوینی	۴۲ . ۱۴۱	آثار قلم اعلیٰ (کتاب)
۷۲	(آقا میرزا)	۱۴۵ . ۲۰۲ . ۲۰۵ . ۲۴۷ . ۲۵۴ . ۲۶۶	
۴۴ . ۴۶	ابراہیم نہری (میرزا)	۲۸ . ۶۰	آذربایجان
	ابوالحسن اردکانی (میرزا).	۷۹ . ۱۶۷ . ۱۷۰ . ۱۹۲ . ۲۰۸	
۱۴	حاجی امین	۱۹۶	آستانہ
۵۷-۸ . ۶۰-۶ . ۹۰ . ۱۲۰	ابوالفضائل گلپایگانی (محمد).	۲۶۲	آغا جان . شہنشاہ بیگم
	ابوالفضل)	۶۲ . ۹۰	آقا استاد عبدالکریم
۱۴ . ۶۲ . ۶۸		۶۲ . ۹۰	آقا بالا
۷۰-۸۲ . ۸۵-۶ . ۸۸-۹۰			آقا بالا بیک نقاش باشی
۱۱۲ . ۱۴۲ . ۲۰۲ . ۲۴۴-۲	ابوالقاسم خمار	۱۰۰ . ۱۲۱	(شیشوانی)
۱۱۲-۵	ابوالقاسم شیرازی (حاجی)		آقا جان (میرزا) . کاتب وحی .
۱۸۹	ابوالقاسم فیضی (ایادی)	۱۲۹ . ۱۶۴ . ۱۸۸	خادم اللہ
	امراللہ)	۲۱۸	آقا جان کج کلاہ
۲۱ . ۱۲۰	ابہر	۲۷	آقا رسول
۱۶۰ . ۱۶۲ . ۱۶۷	احساء	۶۲ . ۹۰	آقا علی اشرف
۲۰۴	احمد (لوح احمد عربی بہ	۱۵۶	آقا کیش
	اعزازش نازل گشتہ)	۲۴۲	آقا محمد
۱۰۷	احمد ازغندی (میرزا)		آقا محمد قاننی . نبیل اکبر .
۱۰۶	احمد پورت سعید (آقا)	۱۴ . ۸۲ . ۱۳۶	فاضل قاننی
۲۹	احمد قاننی (ملا)	۱۳۸-۹ . ۱۴۱-۵ . ۲۲۹ . ۲۳۵	
۱۲۶	احمد یزدانی	۱۵۶	آقا موسی
۲۶۲	ادرنہ (ارض سرّ)	۱۵۱	آقا میرزا آقا
۱۷ . ۲۱ . ۱۲۰		۲۱۵	آقا میرزا مهدی مبلغ
۱۸۲ . ۱۸۵ . ۲۱۶ . ۲۱۸ . ۲۴۹	ادوارد براون	۶۱	آقا میرزا نوراللہ
۲۶۵	اراک		آمریکا . ایالات متحدہ ۵-۷۴ . ۱۲
۷۰	اردکان	۷۹ . ۸۴-۶ . ۱۱۰ . ۱۶۷ . ۲۷۰	
۵۷	ارسطو	۱۸۹	آناطولی
۱۴۱	ارض اقدس . ارض مقدس		
۲۷ . ۶۰ . ۸۲ . ۸۴ . ۸۶-۷ . ۹۲			«الف»

۵۵ . ۷۰ - ۱ . ۷۶ . ۷۹ . ۹۵ . ۱۰۴  
 ۲۰۸ . ۲۱۵ - ۶ . ۲۲۱ . ۲۲۰ - ۱  
 ۲۲۶ . ۲۴۲ - ۴ . ۲۴۷ . ۲۴۹ . ۲۶۲  
 ۲۹ . ۵۳ اعظم  
 ۱۰۸ . ۲۲۷ . ۱۴۲ . ۱۴۵ . ۱۵۰ - ۱  
 ۱۵۰ . ۱۶۵ . ۱۷۲ . ۱۸۶ . ۲۱۵  
 ۲۲۵ . ۲۲۸ . ۲۲۲ . ۲۴۴ . ۲۶۰  
 اعلیٰ . رب اعلیٰ (حضرت) ۱۷ . ۴۴  
 ۴۶ . ۵۸ . ۱۰۰ . ۱۰۴ . ۱۰۷  
 ۱۱۸ . ۱۲۱ - ۲ . ۱۴۷ . ۱۵۲  
 ۱۵۶ . ۱۶۰ . ۱۷۸ - ۹ . ۱۸۷ . ۱۹۲  
 ۱۹۴ . ۲۰۶ . ۲۰۸ . ۲۲۰ . ۲۴۶  
 - باب (حضرت) ۴۴ . ۱۶۰ . ۱۷۶ . ۱۸۱  
 ۱۹۲ . ۲۰۶ . ۲۲۰ . ۲۴۴ . ۲۴۶ . ۲۴۸  
 - نقطه اولیٰ (حضرت) ۲۴ . ۴۴ . ۴۶ . ۶۸  
 ۱۰۰ . ۱۲۲ . ۱۴۷ . ۱۵۶ . ۱۵۸ . ۲۰۶  
 ۱۴۱ افلاطون  
 ۲۲۸ افنان (آقا میرزا محسن)  
 امام جمعه میر محمد حسن .  
 ۴۷ - ۵۰ . ۵۵ رقصاء  
 ۱۲۲ . ۲۲۲ امامزاده معصوم  
 ۲۴۰ - ۱ امین اللہ فرید (دکتر)  
 ۱۲ . ۸۶ انجیل (کتاب مقدس)  
 ۱۵ انجیل لوقا  
 ۱۵ انجیل متی  
 ۱۵ انجیل مرقس  
 ۲۰ . ۲۲ ایران . مهد امراللہ  
 ۳۵ - ۶ . ۶۸ . ۸۴ . ۹۴ . ۱۰۲ . ۱۱۲  
 ۱۱۶ . ۱۲۰ . ۱۲۸ . ۱۲۲ . ۱۲۶ . ۱۲۹  
 ۱۴۲ . ۱۴۸ . ۱۶۴ . ۱۶۷ . ۱۷۶

۹۵ - ۶ . ۱۰۰ . ۱۰۸ . ۱۱۰ . ۱۱۲  
 ۱۱۵ - ۷ . ۱۱۹ - ۲۱ . ۱۲۹ . ۱۳۱ . ۱۴۱  
 ۱۵۲ . ۱۵۷ . ۱۶۸ - ۷۰ . ۱۷۲ . ۱۹۷  
 ۱۹۹ - ۲۰۰ . ۲۰۹ . ۲۱۶ . ۲۲۰ - ۱  
 ۲۲۸ . ۲۴۰ - ۲ . ۲۵۱ - ۲ . ۲۵۶ . ۲۶۴  
 ارض خاء رك خراسان  
 ارض سرّ رك ادرنه  
 ارض صاد رك اصفهان  
 ارض قاف رك قزوین  
 ارض مقصود رك ارض اقدس  
 اروپ . اروپا ۱۲ . ۶۱ . ۲۶۲  
 استاد حسین نعلبند ۷۱ - ۲  
 استاد مولیٰ ۲۶  
 اسد اللہ اصفهانی (میرزا) ۲۴۰ - ۱  
 اسرائیل ۲۵۲  
 اسکندرون ۲۱۰ . ۲۱۲  
 اسکندریه ۷۹  
 ۸۶ . ۸۸ . ۱۱۱ . ۱۸۷ . ۱۸۹  
 ۱۰۰ اسکو  
 اسلامبول . استامبول ۱۷ . ۲۱ - ۲ . ۴۲  
 ۱۸۲ - ۴ . ۱۹۵ . ۱۹۹ . ۲۱۶ . ۲۱۸ . ۲۴۹  
 - مدینه کبیره (کبریٰ) ۲۱۱ . ۲۱۸  
 - مدینه السلام ۱۸۲  
 اسم اعظم ۲۰ . ۱۰۹ . ۱۵۲  
 ۱۵۵ - ۶ . ۱۷۲ ۱۸۶ . ۲۱۹  
 اسماعیل (حضرت) ۲۹  
 اسماعیل زواره ای (میرزا) .  
 ۵۵ ذبیح  
 ۴۸ . ۵۱ اسماعیل (میرزا)  
 ۴۴ . ۴۷ - ۸ . ۵۲ - ۲ اصفهان



بہاء رك بہاء اللہ (حضرت) ۹  
 بہاء اللہ (حضرت) ۹  
 ۱۲-۴ . ۱۷-۸ . ۲۲ . ۲۶ . ۲۸ . ۳۰  
 ۳۲ . ۳۵ . ۳۹-۴۱ . ۴۶-۷ . ۵۳ . ۵۸  
 ۹۰-۱ . ۶۴ . ۶۶ . ۷۱-۶ . ۷۹ . ۹۲  
 ۹۴-۵ . ۹۷ . ۱۰۱-۲ . ۱۸۴ . ۱۰۶-۹  
 ۱۱۰ . ۱۱۲-۴ . ۱۱۷-۹ . ۱۲۲-۴  
 ۱۲۸-۳۵ . ۱۳۸-۹ . ۱۴۱ . ۱۴۴  
 ۱۴۷ . ۱۵۱ . ۱۶۰ . ۱۶۴-۷۰ . ۱۷۲  
 ۱۷۶ . ۱۷۸-۸۲ . ۱۸۶-۹۰ . ۱۹۲  
 ۱۹۵-۶ . ۱۹۸-۲۰۰ . ۲۰۲ . ۲۰۵  
 ۲۰۸-۱۰ . ۲۱۶ . ۲۱۸ . ۲۲۹-۲۰  
 ۲۳۲ . ۲۴۴ . ۲۴۸-۹ . ۲۵۱ . ۲۵۲  
 ۲۵۵-۶ . ۲۵۸-۹ . ۲۶۲ . ۲۶۶  
 ۱۰۷ . ۱۱۷ . ۱۴۵ - بہاء  
 ۱۷۴ . ۲۲۰ . ۲۲۲ . ۲۴۹ . ۲۵۸  
 - من يظهرہ اللہ  
 ۱۰۷ . ۱۷۹-۸۰ . ۱۸۶ . ۲۱۲  
 ۱۱۲ - میرزا حسینعلی  
 ۱۴۷ بی بی زہرا بیگم  
 ۹ . ۱۰ . ۱۲ . ۲۶۸ بیت العدل اعظم  
 ۱۸۱ . ۱۸۶ بیت مبارک بغداد  
 ۱۸۵-۶ بیت مبارک شیراز  
 ۱۳۶ . ۲۳۵ بیرجند  
 بیست و چہار پیر (ادلاء اسم  
 اعظم)  
 ۱۵۵-۶ . ۱۵۸  
 ۲۹ . ۷۵ بیروت  
 ۷۹ . ۸۶ . ۲۰۹ . ۲۱۲-۳ . ۲۵۲  
 «پ»  
 ۲۲-۴ . ۲۸ . ۷۹ پاریس

۱۸۰ . ۱۸۲ . ۱۸۷-۹۰ . ۱۹۶-۷  
 ۱۹۹-۲۰۰ . ۲۰۸ . ۲۱۵ . ۲۱۸  
 ۲۲۶ . ۲۳۱-۲ . ۲۴۱ . ۲۴۸-۹  
 ۲۶۰ . ۲۶۲-۲ . ۲۶۵ . ۲۷۰  
 ۲۲ ایلخانی (علیقلی خان)  
 ۱۷۸ ایلدرم میرزا  
 «ب»  
 باب (حضرت) رك حضرت اعلی  
 باب الباب رك حسین بشرویه ای  
 ۲۶ بابا قدرت  
 ۲۴ بایل  
 ۱۰۹ باجگیران  
 ۱۶۷ . ۱۷۲ بادکوبہ  
 ۱۸۴ باغ رضوان  
 ۶۳ . ۹۰ باقر افغان (میرزا)  
 ۲۴۱ باکو  
 ۷۷ . ۷۹ . ۸۲ . ۱۴۳-۴ . ۱۵۲ بخارا  
 ۴۶ بدشت  
 ۸۴ . ۲۶۲ برما  
 بزرگ نیشابوری . جناب بدیع  
 ۱۴ . ۲۴ . ۲۶-۸ فخرالشیہاء  
 ۳۰-۴ . ۳۹-۴۲ . ۱۶۴ . ۱۸۶  
 ۱۱۹ بشرویه  
 ۲۵۱ بشری  
 ۱۷-۸ . ۲۲ . ۲۷ . ۴۶ . ۱۲۸ بغداد  
 ۱۴۷ . ۱۸۰-۱ . ۱۸۳-۶ . ۱۹۴ . ۲۰۶  
 ۲۰۸ . ۲۱۲ . ۲۱۵ . ۲۴۸-۹ . ۲۵۵  
 ۱۴۱ بقراط  
 ۲۲۰ . ۲۳۱ . ۲۶۲ . ۲۶۷ بمبئی  
 ۱۴۷ . ۲۳۱ بوشہر

۱۱۶-۷. ۱۱۹. ۱۲۱. ۱۲۳. ۱۲۶	
۱۲۷. ۱۳۲. ۱۳۹. ۱۴۱-۲. ۱۴۴	
۱۵۰. ۱۵۲-۴. ۱۵۸. ۱۶۰. ۱۶۳	
۱۶۵. ۱۶۷-۹. ۱۷۲-۲. ۱۷۸. ۱۸۰	
۱۸۲-۷. ۱۸۹-۹۰. ۱۹۲. ۱۹۵	
۱۹۹-۲۰۰. ۲۰۲. ۲۰۵. ۲۰۹	
۲۱۱-۲. ۲۱۸-۲۰. ۲۳۰. ۲۳۵	
۲۳۹. ۲۴۳. ۲۴۶-۵۰. ۲۵۲-۳	
۲۵۵-۶. ۲۶۰-۱. ۲۶۲. ۲۶۶	
۱۷	جمال الدین (میرزا)
	جمال بروجردی (آقا)
۱۱۵-۶. ۱۲۲. ۱۶۰	
۱۷	جمیل (میرزا)
	جناب امین
	رك ابو الحسن اردکانی (میرزا)
۹۸	جناب سینا
۹۸	جناب نیر
۱۵۱	جنرال کروپاتکین
۲۲	جواد طباطبائی (حاجی سید)
۶۲	جواد قزوینی
	«ج»
۲۲۰	چاپخانه ناصری
۲۴۴	چراغعلی خان
	چهار رساله تاریخی در مورد
۲۱۳-۴. ۲۷۰	طاهره (کتاب)
	چهار سال ونیم در نجف آباد
۲۵۴. ۲۶۸	(کتاب)
۸۴	چین
	«ح»
۹۶	حاجی امام

۲۵۲	پروفیسور زین
۱۱۱	پورت سعید
۸۶	پولس رسول
۱۷۱	پونہ
	«ت»
۲۶۵	تاریخ حاجی میرزا جانی
۲۹. ۹۲. ۹۴-۶	تبریز
۱۴۲. ۱۸۰. ۱۹۷. ۲۱۵. ۲۲۲	
۵۱	تخت فولاد (مقبرہ)
۱۰۴	تربت حیدریہ
۸۲-۴	ترکستان
۱۵۱. ۱۶۷. ۲۳۶. ۲۶۰	
	توقیعات حضرت ولی امر اللہ
۱۵. ۲۶۷	(کتاب)
	«ج»
۸۴	جامع الازھر
۲۵۳	جانمی
۱۵۶	جز (بندر)
۶۶. ۲۰۵	جزوہ حقوق اللہ (کتاب)
۹۷-۹	جعفرقلی خان (حاجب الدولہ)
۱۷	جلال (میرزا)
۵۶	جلفا
۱۵	جلیل
	جمال ابھی. جمال اقدس ابھی.
	جمال مبارک. جمال قدم.
۹. ۱۲. ۱۷-۸. ۲۰	جمال مبین
۲۲-۴. ۲۸. ۳۰. ۳۳. ۴۱-۲. ۴۴	
۴۶. ۴۹. ۵۱-۲. ۵۴. ۵۷-۸. ۶۰	
۶۲. ۶۵. ۷۰. ۷۴. ۷۹. ۸۰. ۸۲-۲	
۹۱. ۹۵. ۹۸-۹. ۱۰۱-۲. ۱۰۹	

۱۵۹ . ۲۶۹	حکایت دل (کتاب)
۲۰۴	حکیم باشی
۹-۱۴	حواریون حضرت بہاء اللہ
۵۵ . ۶۶ . ۷۰ . ۱۰۱ . ۱۴۴ . ۱۵۸	
۱۹۱ . ۲۰۵ . ۲۱۱ . ۲۲۲ . ۲۲۴ . ۲۴۰	
۱۲	حواریون حضرت عبدالبہاء
۱۲ . ۱۵	حواریون حضرت مسیح
	حیات حضرت عبدالبہاء
۹۰ . ۱۵۹ . ۲۶۹	(کتاب)
	حیدر علی اصفہانی (حاجی میرزا)
۲۸ . ۸۶-۷ . ۱۸۷ . ۱۸۹ . ۲۱۶	
۲۹ . ۸۶ . ۱۱۹	حیفا
۱۲۱ . ۱۵۷ . ۱۸۴ . ۱۹۰ . ۲۱۹	
	«خ»
۱۵۹ . ۲۶۹	خاطرات ۹ سالہ
۱۸۱	خانہ علی مدد
۴۰ . ۱۰۹ . ۱۱۷ . ۱۱۹-۲۰	خراسان
۱۲۳-۴ . ۱۲۶ . ۱۲۹ . ۲۰۸ . ۲۳۵ . ۲۶۲	
۱۸۹	خرطوم
۱۷۸	خرم آباد
۲۹	خلیل (حضرت)
۹۶	خلیل
۲۱۹ . ۲۵۱	خوان عوامید
	خوشہ ہائی از خرمن ادب و
۲۲۵ . ۲۶۹	ہنر
	«د»
۲۱ . ۱۴۸ . ۱۸۲-۲ . ۲۱۱	دارالسلام
۲۲۹	دارالفنون (مدرسہ)
۸۵	دانشگاہ کلمبیا
۸۵	دانشگاہ ہاروارد

۲۹	حاجی علی مرحوم
۶۴	حاجی غلامرضا (امین امین)
۲۸	حاجی شاہ محمد امین (منشادی)
۱۰۰	حاجی مصطفیٰ
	حاجی ملا ہادی . حکیم
۱۲۶	سبزواری
۱۸۵	حافظیہ
۱۹۰	حبرون
۶۴ . ۷۵	حبیب مؤید (دکتر)
۲۱۲	حدباء
۱۸۶	حرم حضرت اعلیٰ
۲۰۶	حروف حی
۱۴۰	حسام السلطنہ
	حسن ادیب طالقانی (حاجی
	میرزا) . ادیب العلماء
۱۵ . ۲۲۶ . ۲۲۸-۲۲ . ۲۲۵	
	حسن بالیوزی (ایادی امراللہ)
۱۲۸ . ۱۸۰ . ۲۲۹	
۱۸۷	حسن خان (میرزا)
	حسن خراسانی (حاجی میرزا)
۱۱۱-۲	
۱۷۶	حسن زوارہ ای (سید)
۱۴۷	حسن علی میرزا (خال اصغر)
	حسین اصفہانی (آقا میرزا) .
	مشکین قلم . میرعماد ثانی
۱۵ . ۲۱۵-۶ . ۲۱۸-۲۵	
۲۱۲	حسین اقبال علی افتندی
	حسین بشرویہ ای (ملا)
۲۴ . ۴۶ . ۱۰۴ . ۱۰۶ . ۲۰۸	
۱۲۸	حسین رشتی (ملا)
۱۹۲	حسین یزدی (سید . کاتب وحی)

۲۶۲	رنگون	۲۵۲	درخشان
	«ز»	۱۸۵	دروازہ اللہ اکبر
۱۷۶ . ۱۷۹	زرنند	۱۷۹	دروازہ نو
۹۶-۷ . ۱۰۰	زنجان	۱۵ . ۲۶۸	دست خط بیت العدل اعظم
۱۰۲ . ۱۴۲ . ۱۶۰ . ۱۶۲ . ۱۶۷		۱۰۴ . ۱۱۷ . ۱۱۹	دوغ آباد، فروغ آباد
۹۷ . ۱۶۸	زنجیر قرہ کھر	۲۶۲	دہلی
۷۲ . ۹۰	زندگی ابوالفضائل (کتاب)	۲۲	دیار بکر
۱۴۶ . ۲۰۵ . ۲۱۴ . ۲۴۰ . ۲۴۲ . ۲۶۹			«ز»
۲۱۲	زوراء	۱۹۹	نکریہ خانم
۱۸۷	زیارتنامہ حضرت بهاء اللہ		«ر»
	زین العابدین (ملا)	۱۷۶	رباط کریم (قریہ)
۱۵ . ۲۱۵	زین المقربین	۲۵۲	رحمانی
۲۴۳-۴ . ۲۴۶-۵۲		۸۱ . ۲۲۲	رسالہ استدلالیہ
۲۲۶	زینت الدولہ		رسالہ سؤال وجواب (کتاب)
	«س»	۲۵۲ . ۲۵۴ . ۲۶۶	
۸۵	سارا فارمر	۲۶۲	رسالہ سیاسیہ (کتاب)
۱۹۹	سازجیہ		رسول مختار رک محمد
۲۴	ساعدا الدولہ سردار	۶۶ . ۱۶۷ . ۱۷۲	رشت
۱۲۸	سامرہ	۲۵۹	رضا (حضرت)
۱۲۶	سبزوار	۲۵۱-۲	رضا (ملا)
	سجن اعظم . سجن عکا . قشلہ	۱۶۲	رکن الدولہ
۱۷ . ۲۲	عسکریہ	۲۵۸ . ۲۶۲	روحا اصدق
۲۸ . ۲۹ . ۴۱ . ۵۴ . ۵۸ . ۱۸۲		۷۲	روح اللہ مہرابخانی
۲۰۲ . ۲۱۲ . ۲۱۸ . ۲۲۰ . ۲۵۸		۹۵-۱۰۲ . ۲۰۰	روح اللہ ورقا
۲۲۲	سرخاب	۲۵۲	روحیہ خانم
۱۸۲	سعدی	۱۸۱	رود دجلہ
	سفرنامہ حضرت عبدالجہا	۸۲ . ۱۰۹	روس . روسیہ
۱۵ . ۱۰۲ . ۲۶۷	(بدایع الآثار)	۱۴۸-۵۰ . ۱۵۲ . ۲۲۸ . ۲۶۲	
۲۵ . ۲۷	سفید آب	۲۰۱	روضہ مبارکہ
۱۴۱	سقراط (سید الفلاسفہ)	۱۶۹	روم

۲۴	شاهزاده مهدیقلی میرزا
۹۵-۶	شاهسون خانم
۱۲۲	شاه عبدالعظیم
	شاه محمد امین منشادی
۲۸. ۵۸. ۶۰. ۶۴. ۱۲۲	(حاجی) شجره نامه خاندان مبارک
۲۲. ۸۹. ۲۶۹	(نسب نامه) شمیران
۴۰. ۴۲	شوقی ربّانی (حضرت)
	رك حضرت ولی امرالله
۱۷۶	شهداء سبعة طهران
۱۲۲. ۱۲۶. ۲۶۲	شهمیرزاد
۱۹۲	شیخ احمد احسانی
۱۶۲	شیخ الاسلام
۱۸۵	شیخ سلطان
۲۴۹	شیخ عبدالحسین
۶۰	شیخ عبیدالله
۲۷	شیخ فانی
۴۸-۹. ۵۱. ۵۵	شیخ محمدباقر (ذنب)
۲۰۶. ۲۰۸. ۲۱۱	شیخ محمد شبل
	شیخ مرتضی انصاری
۱۲۸-۹. ۲۲۶. ۲۲۸	شیراز
۴۴. ۱۴۷. ۱۸۵-۶	شیشوان
۲۰۸. ۲۳۱. ۲۵۶. ۲۶۲. ۲۶۴	شیعه
۱۰۰	شیکاگو (شیکاگو)
۶۸. ۷۰. ۱۲۸	صحنه
۷۹. ۱۰۱	صدرالصدور (جناب)
۶۴	
۲۳۱	

۲۵۱	سکینه خانم
	سلطان الشهداء و محبوب
۴۸	الشهداء. نورین نیرین
۵۱-۲. ۵۵. ۱۹۹. ۲۴۹	سلطان عبدالعزیز
۲۸	سلطان عثمانی
۲۴۴. ۲۴۶	سلیمانقلی ترک (میرزا)
۱۰۴	سلیمانی (جناب)
	سلیمانیه (کوه)
۱۸. ۱۷۹. ۱۸۱. ۲۰۸. ۲۴۸	سمرقند
۷۷. ۷۹. ۸۲. ۱۴۲	سنائی
۲۱	سیاه چال
۱۶۸-۹. ۱۷۴. ۲۴۴	سودان
۱۸۷	سوره الدم
۱۸۵	سوریه
۸۴. ۲۲۰. ۲۲۲	سید الشهداء (حضرت)
۲۹	سید جمال الدین افغانی
۱۱۶	سید جواد (حاجی)
۱۸۵	سید علی
۱۱۲	سید کاظم رشتی
۴۶. ۱۹۲	سید محمد (میرزا). خال اکبر
۱۴۷	«ش»
۲۲۲	شامت
۲۴	شانزه لیزه (خیابان)
۱۷۸	شاهروید
۱۶۲	شاهزاده رکن الدوله
۷۶	شاهزاده کامران میرزا
	شاهزاده محمد مهدی میرزای
۷۷	مؤیدالسلطنه

## حواریون حضرت بهاء اللہ

۱۲۶ . ۱۲۰ - ۱ . ۱۲۲ . ۱۲۶ . ۱۲۸ - ۹  
 ۱۴۰ . ۱۴۴ - ۵ . ۱۴۷ - ۸ . ۱۵۱ - ۲  
 ۱۵۴ - ۵ . ۱۵۷ - ۸ . ۱۶۵ . ۱۶۸ - ۹  
 ۱۷۰ . ۱۷۲ - ۴ . ۱۷۶ . ۱۷۹ . ۱۸۲  
 ۱۸۶ - ۸ . ۱۹۰ . ۲۰۰ - ۵ . ۲۰۶ . ۲۱۰  
 ۲۱۱ . ۲۱۲ . ۲۱۵ - ۶ . ۲۲۰ - ۴ . ۲۲۸  
 ۲۳۰ - ۳ . ۲۳۵ - ۶ . ۲۳۸ . ۲۴۰ - ۱ . ۲۴۶  
 ۲۴۸ . ۲۵۰ - ۳ . ۲۵۶ . ۲۵۹ - ۶۵ . ۲۶۷  
 ۱۱۰ . ۱۸۱ . ۱۸۵ - غصن اعظم -  
 ۱۱ - ۲ - مرکز میثاق  
 ۳۲ . ۸۱ . ۹۱ . ۱۰۸ . ۱۲۱ - ۲  
 ۱۴۵ . ۱۵۸ . ۱۷۴ . ۲۰۰ . ۲۲۶  
 ۱۲ . ۶۲ - مولى الوری (حضرت)  
 ۶۸ . ۷۹ . ۸۴ . ۸۶ - ۷ . ۱۱۰ . ۱۱۶ . ۱۴۵  
 ۱۵۴ . ۱۵۷ . ۱۷۱ . ۲۱۸ . ۲۳۰ . ۲۵۲  
 ۵۴ . ۱۹۹ - عبدالحسین (میرزا)  
 ۱۴۴ - عبد الحمید اشراق خاوری  
 ۲۲۶ - عبدالغنی هشائی (ملا)  
 ۲۱۹ - عبدالغفار اصفهانی (آقا)  
 عبدالکریم قزوینی (میرزا)  
 ۱۷۶ . ۱۷۸ - احمد کاتب  
 ۷۲ - عبدالکریم ماهوت فروش (آقا)  
 عبدالمجید نیشابوری  
 ۲۴ . ۲۶ - ۷ (ابابدیع)  
 عبداللہ خان نوری مازندرانی  
 ۹۲ . ۹۴ . ۹۶ (میرزا)  
 ۱۷۸ . ۲۴۲ . ۲۴۸ - عتبات عالیات  
 ۲۶۲ - عذرا (ضیاء الحاجیہ)  
 ۲۰ . ۲۲ . ۵۲ . ۷۹ - عراق  
 ۱۴۸ . ۱۵۷ . ۱۸۲ . ۲۱۱ . ۲۶۲

«ض»

۲۶۲ - ۴ ضیاء السلطنہ  
 ۲۰۰ ضیاء اللہ

«ط»

۲۲۶ . ۲۲۸ طالقان  
 طاهرہ . قرۃ العین  
 ۱۹۴ . ۲۰۹ . ۲۱۳ - ۴  
 ۲۹ طرابزان  
 طراز اللہ سمندری (ایادی  
 امراللہ)  
 ۲۰۰ - ۱ . ۲۰۴  
 ۲۰ . ۲۹ . ۳۰ . ۳۲ طهران  
 ۲۶ . ۲۸ . ۴۰ - ۱ . ۴۹ . ۶۱ . ۶۵  
 ۷۱ . ۷۶ - ۷ . ۷۹ . ۹۷ - ۹ . ۱۰۲  
 ۱۱۲ . ۱۱۶ - ۷ . ۱۱۹ . ۱۲۶ - ۷  
 ۱۲۹ - ۲۲ . ۱۳۵ . ۱۴۰ . ۱۴۲ - ۲  
 ۱۶۲ . ۱۶۷ - ۷۲ . ۱۷۴ . ۱۷۶  
 ۱۷۸ - ۸۰ . ۲۰۲ . ۲۰۴ . ۲۰۸ . ۲۱۵  
 ۲۲۶ . ۲۲۸ . ۲۳۲ - ۳ . ۲۳۵ - ۶  
 ۲۳۸ . ۲۴۴ . ۲۵۵ . ۲۵۹ . ۲۶۶ - ۹

«ظ»

ظلّ السلطان . سلطان مسعود  
 میرزا  
 ۴۷ - ۸  
 ۵۰ - ۱ . ۵۵ . ۷۶ . ۹۵ . ۱۰۲

«ع»

۷۲ . ۲۰۲ عالی پاشا  
 ۱۱ . ۱۸ . ۲۰ . ۲۸ عبدالبہاء (حضرت)  
 ۳۳ . ۴۰ . ۴۴ . ۵۳ . ۵۵ - ۶ . ۵۸ . ۶۱  
 ۶۳ - ۵ . ۷۰ . ۷۷ . ۷۹ - ۸۲ . ۸۴ - ۹  
 ۹۱ - ۲ . ۹۵ . ۹۷ - ۸ . ۱۰۰ - ۱ . ۱۰۷  
 ۱۰۸ . ۱۱۰ - ۲ . ۱۱۵ - ۲۱ . ۱۲۲ - ۴

- ۱۸۵ . ۲۱۶ . ۲۱۹  
 علیقلی خان نبیل الدوله ۷۴ . ۸۵  
 علیقلی میرزا (اعتضادالسلطنه)  
 ۲۲۸  
 علی کنی (حاجی . ملا) ۷-۱۲۶ . ۲۸  
 علی محمد (میرزا) . ابن اصدق  
 ۱۵ . ۲۳۰ . ۲۵۵ - ۶ . ۲۵۸ - ۶۴  
 علی محمد ورقا (دکتر) ۶۴  
 علی محمد ورقا (میرزا) ۱۴ . ۶۴  
 ۹۱ - ۲ . ۹۴ - ۱۰۲ . ۲۰۰  
 عمر پاشا ۲۲  
 «غ»  
 غصن اطهر (میرزا مهدی) ۱۸۸  
 غصن اعظم رك حضرت عبدالبهاء  
 غصن اكبر (میرزا محمد علی)  
 ۱۱۰ ناقض  
 «ف»  
 ۱۷۰ فائزه خانم  
 ۱۱۲ . ۲۰۸ فارس  
 ۲۲۲ فاضل مازندرانى  
 ۵۲ - ۴ فاطمه بیگم  
 ۹۲ فاطمه خانم (همسر جناب ورقا)  
 فاطمه خانم (همسر شهمیرزادى)  
 ۱۲۷ - ۸  
 ۱۰۹ . ۲۲۶ فتحعلی شاه  
 فرامین تبلیغی حضرت  
 ۱۲ عبدالبهاء  
 ۲۲ . ۸۵ . ۲۷۰ فرانسه  
 فرقان رك قرآن  
 ۲۵۲ فروتن

- ۱۸۲ عراق عجم (اراك)  
 ۲۶۰ . ۲۶۲ عربستان  
 ۲۲۲ عزرائیل  
 ۹۵ - ۶ . ۱۰۲ - ۲ . ۲۰۰ عزیزالله ورقا  
 ۷۷ . ۷۹ عشق آباد  
 ۸۲ - ۴ . ۱۰۹ - ۱۰ . ۱۱۵ - ۷ . ۱۱۹  
 ۱۴۲ - ۴ . ۱۴۸ . ۱۵۰ - ۱ . ۱۵۲  
 ۱۶۵ . ۱۶۷ . ۱۶۹ - ۷۰ . ۲۲۸ - ۴۱  
 ۷۷ عطاءالله خان (دکتر)  
 ۱۷ . ۲۲ عکا  
 ۲۷ . ۳۵ . ۴۰ . ۵۸ . ۶۰ . ۹۲ . ۱۰۱ - ۲  
 ۱۳۱ . ۱۴۱ . ۱۸۲ . ۱۸۷ . ۱۸۹ - ۹۰  
 ۲۰۰ - ۱ . ۲۰۲ . ۲۰۹ . ۲۱۲ . ۲۱۶  
 ۲۱۸ - ۹ . ۲۲۲ . ۱۴۰ . ۲۵۱ - ۳  
 ۹۷ . ۱۰۰ علاءالدوله  
 ۱۹۶ علی  
 علی اشرف لاهیجانی  
 (عندلیب) ۱۹۵  
 ۲۱۲ علی افندی احسان  
 ۲۳۵ علی آقا (ملا)  
 ۲۲۲ علی اکبر (میرزا)  
 ۱۹۷ علی اکبر اردستانی (ملا)  
 علی اکبر شهمیرزادى (حاجی)  
 ۱۰۰ آخوند) . علی قبل اکبر  
 ۱۲۴ - ۴ . ۱۲۶ - ۳۴ . ۱۷۰ . ۲۲۰  
 علی اکبر معمار یزدى (استاد)  
 ۱۵۱ . ۱۶۵  
 ۲۰۶ علی بسطامی (ملا)  
 ۱۱۷ علی حائری (سید)  
 ۱۷ علیرضا (میرزا)  
 علی سیاح مراغه ای (آدی گزل)

۱۸ . ۲۹ . ۴۱ . ۴۴	قلم اعلیٰ
۴۶ . ۴۸ . ۵۰ . ۵۲ - ۳ . ۵۵ - ۶ . ۸۶	
۱۳۶ . ۱۴۱ . ۱۴۴ . ۱۴۷ . ۱۸۶ . ۱۸۹	
۱۹۴ . ۲۰۳ . ۲۲۸ . ۲۵۲ . ۲۶۲	
۱۷۶ . ۱۷۷ - ۸۰	قم
	«ک»
۱۷۸ . ۱۸۰	کاشان
۴۶	کاظم
	کاظم خان ترک (فراشباهی)
۳۴ - ۵ . ۳۷ - ۸	
	کاظم قزوینی . سمندر (شیخ)
۱۵ . ۷۳ . ۱۹۲ . ۱۹۵	
۱۹۷ - ۲۰۵ . ۲۲۸	
۷۰ . ۲۴۸ - ۹	کاظمین
	کامران میرزا (نایب السلطنہ)
۱۱۲ - ۵ . ۱۲۷ . ۱۲۹ - ۳۰	
۱۳ . ۲۷۰	کانادا
۲۴۰	کتاب ایرار
۲۲۲	- احوال و آثار خوشنویسان
۵۶ . ۱۷۳ . ۱۷۵ . ۲۶۸	- اختران تابان
۲۲۰ . ۲۲۹ . ۲۶۶	- اشراقات
۱۰۰	- اصول کافی
۲۲۰ . ۲۵۴ . ۲۶۶	- اقتدارات
۱۸۶	- اقدس
۲۳ . ۲۶۸	- اقلیم نور
۴۴ . ۵۲	- الصدق (لوح)
۱۳۵ . ۱۵۶ . ۱۵۸ . ۲۶۸	- امر و خلق
۱۹۱ . ۲۶۹	- ایام تسعه
۷۲ . ۱۲۳ . ۱۴۷ . ۲۲۰	- ایقان
۲۳ . ۲۸	- بهاء اللہ و شمس حقیقت

	فروغ آباد	رک دوخ آباد
۲۲۸	فرهاد میرزا (معتدالدولہ)	
۲۴۱	فضل اللہ شہیدی	
۱۵	فلسطین	
۲۰۲	فواد پاشا	
۱۷	فواد (میرزا)	
۱۴۱	فیثاغورث	
	«ق»	
۱۳۶ . ۱۳۹	قائن	
۸۲ . ۱۴۳	قارہ آسیا	
۷۹ . ۸۴ . ۸۶ . ۱۶۳ . ۲۶۶ - ۷	قاہرہ	
۱۸۹ . ۲۱۸ - ۹	قبرس	
۲۵۲	قبرستان بنی صالح	
۱۰۴ . ۱۰۷ . ۲۰۸	قدوس (جناب)	
۱۲ . ۸۶	قرآن . فرقان	
۱۶۶ . ۱۷۶ . ۱۸۲ . ۲۴۶		
۲۲۶	قریہ کرکبود	
۶۱ . ۶۵ - ۶ . ۱۳۰ . ۱۴۲ . ۱۶۰	قزوین	
۱۶۷ . ۱۹۲ . ۱۹۵ . ۱۹۷ . ۲۰۲ . ۲۰۸		
۲۱۸	قسطنطنیہ	
	قشلہ عسکریہ	رک سجن اعظم
۱۸۴	قصبہ صفد	
۹۵	قصر بہجی	
۹۲	قصر مزرعہ	
۱۴۵	قصيدہ ابن فارض	
۱۴۵	قصيدہ تائبہ	
۸۴ . ۱۶۷ . ۱۷۰	قفقاز	
۱۷۸	قلعہ ذوالفقارخان	
	قلعہ شیخ طبرسی	
۲۶ . ۱۰۶ - ۷ . ۱۲۰ . ۱۷۶		



- دروس الديانه ۲۲۸ . ۲۴۲
- دلائل السبعه ۱۷۸
- رحيق مختوم ۴۴ . ۵۰ . ۵۲ . ۵۶ . ۲۵۴ . ۲۶۹
- ردّ الردود ۲۴۰
- شعراى قرن اوّل بهائى ۲۲۱ . ۲۲۴ . ۲۶۹
- طاهره ۲۱۴ . ۲۶۹
- ظهور الحق ۱۲۱ . ۱۰۲ . ۷۲ . ۴۲ . ۲۲ . ۲۶۹
- ۲ . ۲۶۹ . ۲۲۲ . ۲۱۴ . ۱۵۹ . ۱۳۵
- عالم بهائى ۹ . ۱۲ . ۲۷۰
- فرائد ۸۱
- قافله سالار بندگى ۱۲۰ - ۱ . ۲۶۸
- قمعام ۲۲۸
- كشف الغطاء ۲۴۰ - ۱
- گنج شايگان ۱۴۴ - ۶ . ۱۹۱ . ۲۵۴ . ۲۶۹
- مائده آسمانى ۲ - ۴۳ . ۵۱ . ۴۰ . ۳۲
- ۱۲۷ . ۱۲۲ . ۱۰۶ . ۱۰۲ . ۹۸ . ۵۶
- ۱۵۶ . ۱۵۲ . ۱۴۶ . ۱۴۱ . ۱۳۵ . ۱۳۴
- ۷ - ۲۶۶ . ۲۵۴ . ۲۰۵ . ۲۰۴ . ۱۵۹
- مالك الاسماء ۲۶۰
- مبین (به آثار قلم اعلى) ۳۱ . ۶۸
- محاضرات ۲۳ . ۲۰ - ۱ . ۴۲ . ۵۶ - ۷ . ۶۲ - ۲
- ۱۲۲ . ۱۰۷ . ۱۰۳ . ۱۰۲ . ۹۹ . ۶۷
- ۵ - ۱۹۴ . ۱۹۱ . ۱۷۵ . ۱۶۵ . ۱۳۵
- ۲۶۹ . ۲۴۲ . ۲۰۵ - ۲ . ۲۰۲ - ۹ . ۱۹۸
- مشاهير امر در دوران حضرت بهاء الله ۹ . ۵۶ . ۶۷ . ۹۰
- ۱۲۸ . ۱۳۵ . ۱۲۲ . ۱۱۷ . ۱۰۹ . ۱۰۳

- ۴۲ . ۶۶ . ۹۰ . ۱۳۵ . ۱۴۵ . ۱۸۲
- ۱۹۰ - ۱ . ۲۰۵ . ۲۲۵ . ۲۶۵ . ۲۶۸
- بهجت الصدور ۲۰ . ۴۲ . ۲۵۴ . ۲۶۸
- به ياد محبوب ۶۲ . ۶۶ . ۲۶۸
- بيان ۱۷۹
- پيدايش خطّ و خطاطان ۲۲۲
- تاريخ امر در نجف آباد ۲۶۸ . ۴ - ۲۵۳ - ۱ . ۲۵۰ - ۲۴۲
- تاريخ نبيل (مطالع الانوار) ۲۲ . ۲۸ . ۴۲ . ۱۲۱ . ۱۴۵
- ۱۷۸ . ۱۹۱ . ۲۱۴ . ۲۶۸
- تذكرة الوفا ۹ . ۱۸ . ۲۲ . ۵۳ - ۴ . ۵۶
- ۱۲۴ . ۱۲۲ . ۱۰۲ - ۲ . ۹۱ - ۶ . ۶۵ - ۵۸
- ۴۰ - ۱۲۹ - ۶ . ۱۳۵ - ۱۲۲ . ۱۳۰ . ۱۲۶
- ۱۷۶ - ۹ . ۱۵۸ - ۸ . ۱۵۳ . ۱۴۷ - ۵ . ۱۴۴
- ۲۱۱ . ۲۰۶ - ۱ . ۱۹۰ - ۱۸۴ . ۱۷۹
- ۲۲۵ - ۲ . ۲۲۱ . ۲۱۸ . ۶ - ۲۱۳ . ۲۱۱
- ۶ - ۲۶۵ . ۲۵۶ . ۲۵۴ . ۸ . ۲۴۷ - ۱ . ۲۵۰
- جواب ابن اثيرم ۲۴۰
- حجج البهيه ۸۵
- حضرت بهاء الله ۲۲ . ۲۶۹
- خاطرات حبيب ۶۵ - ۶ . ۷۲ . ۹۰ . ۲۶۸
- خاطرات مالعيرى ۱۴۲ . ۱۴۶ . ۱۵۰ . ۱۵۹ . ۲۷۰
- داستان دوستان ۲۴ . ۳۲ . ۴۲ . ۶۶ . ۹۰ . ۲۶۸
- دانشوران ۲۲۸

- ۶۵ کنگاور ۱۴۶.۱۰۹.۱۷۵.۱۹۱.۲۰۰.۲۱۴
- ۱۹۰ کوه جلیل ۲۲۵.۲۲۹.۲۳۴.۲۴۲.۲۶۵.۲۷۰
- ۲۹.۱۲۱.۱۸۴.۱۸۹ کوه کرمل - مصابیح ہدایت  
«گ» ۷۲.۱۰۴.۱۲۲.۲۶۹
- ۲۱۸-۹ گالیپولی ۲۲.۱۵۶.۱۵۹.۲۶۷ - مفاوضات
- ۸۵ گرین ایگر (مدرسه) ۲۲۰ - مقالہ شخص سیاح
- ۲۶۲ گجرات - منتخباتی از آثار حضرت
- ۶۸.۷۸ گلپایگان بہاء اللہ ۲۱۰.۲۱۴.۲۵۴.۲۶۶
- ۲۲ گلندوک - مؤسسہ ایادی امراللہ
- گنجینہ حدود و احکام ۱۰۲.۱۲۲.۱۲۶.۱۲۸-۹
- ۶۷.۱۵۴.۱۵۹.۲۶۹ (کتاب) ۱۳۱-۲.۱۳۵.۱۶۰-۱.۱۶۴-۵
- «ل» ۱۶۷-۷۲.۱۷۴-۵.۲۲۱.۲۳۲-۴
- ۲۴-۵ لار ۲۴۲.۲۵۵.۲۵۸.۲۶۰-۵.۲۶۸
- ۲۶۲ لاهور - نفحات ظہور حضرت بہاء اللہ
- ۱۹۷ لاهیجان ۴۲.۵۶.۶۷.۹۰.۱۰۲.۱۳۵.۱۵۹
- لقائیہ خانم (دختر جناب کلیم) ۱۷ ۱۷۵.۱۹۱.۲۰۰.۲۳۴.۲۶۵.۲۷۰
- لقائیہ خانم (دختر حاجی امام) ۹۶ - نقطۃ الکاف ۲۰۲.۲۳۸
- ۸۶ لوگتسینگر کتابخانہ محمودیہ ۱۵۷
- ۱۵۲ لوح ابن ابہر ۲۴ کجور
- ۱۵۶ - احبای بادکوبہ ۱۹۲.۲۰۲ کرام الکاتبین
- ۱۰۷ - احمد عربی ۲۸.۴۶.۷۰.۱۱۸.۱۲۸.۱۷۸ کربلا
- ۱۸۷ - آقا بابا ۱۸۰-۲.۱۸۵.۲۰۶.۲۲۸.۲۴۸-۹
- ۲۴۱ - آقا سید مہدی ۲۰.۱۸۲.۲۱۱.۲۴۸ کردستان
- ۱۸۹ - اقدس ۱۷۸.۱۸۲.۲۶۲ کرمانشاہ
- ۱۳۶ - بسیط الحقیقہ ۲۰۲ کشتی سلتیک
- ۶۶.۱۷۲ - جناب سمندر ۱۸۹ کشیش فارس سوری
- ۱۵۶ - جناب محمّد عطار ۱۰۹ کلات
- ۵۱ - جناب ورقا ۱۱ کلیسای نوتردام
- ۱۸۵-۶ - حج ۱۷ کمال الدین (میرزا)
- ۱۴۱ - حکمت (حکماء) ۱۸۸ کنستانتین

- ۱۵-۶ - پیام بهائی
- ۶۸ . ۷۷ . ۸۲ . ۹۰ . ۲۲۵ . ۲۷۰
- ۶۷ . ۹۰ . ۱۰۲ - عندلیب
- ۱۴۶ . ۱۵۱ . ۱۵۹ . ۲۱۴ . ۲۷۰
- نجم باختر
- ۵۶ . ۸۷ . ۹۰ . ۱۷۵ . ۲۷۰
- مجموعه الواح مبارک (کتاب)
- ۱۴۰ . ۱۴۱ . ۲۵۴ . ۲۶۶
- مجموعه الواح مبارک (عندلیب)
- ۴۶ . ۵۶ . ۶۶-۷ . ۱۷۴-۵
- ۱۹۲ . ۱۹۵-۶ . ۲۰۲-۵ . ۲۶۶
- مجموعه خطابات حضرت  
عبدالہیاء (کتاب)
- ۱۶ . ۴۱ . ۴۲ . ۱۰۲ . ۲۶۷
- ۱۸۹ محلہ عزالدین
- محمد (حضرت). رسول مختار
- ۲۹ . ۴۸ . ۱۵۵
- ۱۸۷ محمد ابراہیم ناظر (آقا)
- محمد ابراہیم امیر نیریزی
- ۱۸۱ (آقا)
- محمد اصفہانی (سید)
- ۲۱ . ۱۸۱ . ۱۸۲ . ۲۱۸
- محمد باقر قزوینی (حاجی)
- ۶۲-۲
- ۲۱۹ محمد باقر قہوہ چی
- ۷۶ (ملا) محمد باقر ہائی نجف آبادی (ملا)
- ۲۴۱ محمد پرتوی
- محمد تقی ابہری (حاجی میرزا).
- ۱۴ . ۷۲ ابن ابہر
- ۱۴۱ . ۱۶۰-۸ . ۱۷۰-۴ . ۲۲۰
- محمد تقی اصفہانی (آقا) ۱-۲۴۰

- ۶۱ . ۶۷ . ۱۲۰ . ۱۲۵ دنیا -
- ۷۲ رئیس (عالی پاشا) -
- سلطان ایران (ناصرالدینشاہ) -
- ۲۴ . ۲۸-۹ . ۳۹-۴۱ . ۱۲۸ . ۱۸۶
- سلطان عبدالعزیز ۱۸۴
- شیخ نجفی (ابن نئب) -
- ۱۹۶-۷ . ۲۰۵
- علی ۵۲
- فواد ۲۰۲
- قرن بدیع ۱۸
- ۲۲ . ۲۶ . ۴۱-۲ . ۴۹ . ۵۵-۶
- ۶۰ . ۶۶ . ۸۲ . ۹۰ . ۹۹-۱۰۰
- ۱۰۲ . ۱۱۹-۲۱ . ۱۲۸ . ۱۴۱-۲
- ۱۴۶ . ۱۵۸-۹ . ۱۶۴-۵ . ۱۷۵ . ۱۸۰
- ۱۸۶ . ۱۸۹ . ۱۹۱ . ۲۲۸ . ۲۶۷
- ک. ظ (شیخ کاظم سمندر) ۷۲
- ناطق نیستانی ۱۵۶
- لورا دریفوس بارنی ۲۲ . ۲۸
- ”م“
- مازندران ۲۴ . ۱۰۴ . ۱۲۹
- ماغوسا (قلعہ) ۲۱۸
- ماکو ۱۹۲
- مالمیری (جناب) ۱۴۲ . ۱۴۸
- مجدالدین (میرزا) ۱۷-۸
- مجدالاشراف ۱۷۹
- مجلہ آہنگ بدیع ۹۰ . ۲۳۴ . ۲۷۰
- اختر جوان ۲۷۰
- بانگ سروش ۱۸۵ . ۱۹۱ . ۲۷۰
- پیام بدیع -
- ۱۰۸ . ۱۱۹ . ۱۲۲ . ۲۲۴ . ۲۷۰

۲۱۵	محمد علی (حاجی، تاجر اصفهانی)
۱۵۰	محمد علی (حاجی میرزا)
۱۵	محمد علی قاضی (شیخ)
۲۰۲. ۲۳۰. ۲۳۵. ۲۳۸. ۲۴۰ - ۱	محمد علی (میرزا)، ناقض اکبر
۱۷. ۱۱۰	محمد علی نبیل (شیخ)، نبیل ابن نبیل ۱۹۹. ۱۹۵-۶
	محمد فروغی (ملا، میرزا)
۱۰۴. ۱۰۶-۷. ۱۲۰	محمد قزوینی (ملا)
۱۴۷	محمد قلی (آقا میرزا)
۲۰	محمد مصطفی بغدادی (میرزا)
۱۵. ۲۰۶. ۲۰۸-۹. ۲۱۱. ۲۱۲	محمد نبیل قزوینی (شیخ)
۱۹۲	محمد ولی خان تنکابنی
۲۳-۴. ۲۸	(صدر اعظم)
۱۰۰	محمود (میرزا)
۱۶۷. ۲۳۱	محمود زرقانی (میرزا)
	محمود فروغی (میرزا)
۱۴. ۱۰۴-۲۱	مدرس
۴۵۳	مدرسه تائیدیہ
۱۷۲	- تربیت
۱۷۱. ۲۳۲	- خان مروی
۲۲۸	- میرزا صالح
۲۲۸	مدینة السلام
رك اسلامبول	مدینہ کبیرہ (کبری)
	رك اسلامبول

	محمد تقی افنان (حاجی میرزا، وکیل الدوله)
۱۴	۸-۱۵۰-۸. ۱۴۷-۸۰. ۹۰. ۶۳
۱۶۰	محمد تقی خان مجدالدوله
۲۴۱	محمد تقی اصفهانی (شیخ)
	محمد تقی نجفی (شیخ).
۲۳۰	ابن ذئب
	محمد حسن اصفهانی (میرزا).
۱۴	سلطان الشهداء، ذبیح
۴۴. ۴۶. ۴۸. ۵۰. ۵۲-۳	محمد حسن نجفی (شیخ).
۵۵. ۷۲. ۱۹۹. ۲۱۶. ۲۴۹	صاحب جواهر الکلام)
	محمد حسین (حاجی)، امین
۱۸	الرعايا
	محمد حسین (میرزا)، محبوب
۴۴. ۴۸	الشهداء
۵۵. ۱۹۹. ۲۱۶. ۲۴۹	محمد حسین (میرزا)
۷۷	مؤیدالدوله
۸۲	محمد رضا اصفهانی
	محمد رضا شریعتمدار (میرزا)
۶۸. ۷۰	محمد زرنندی (ملا)، نبیل اعظم
۱۴. ۲۶-۸. ۴۱. ۱۰۶. ۱۲۰	۲۱۵-۹۰. ۱۷۸-۱۷۶
	محمد شاه (قاجار)
۲۶۳	محمد صادق مقدس خراسانی
۲۵۶	(اسم الله الاصدق)
۴۴. ۴۶	محمد علی (آقا میرزا)

۱۵۵ . ۱۵۸	مکاشفات یوحنا
۲۴۲	مگہ
۲۴۴ . ۲۴۶	ملا احمد
	ملا مہدی یزدی (حاجی عطری)
۹۱ . ۱۰۱	
۲۴	منجیل
۶۲	منجستر
۲۶۲	مندلی
۲۵۱	منیز
	منیرہ خانم (ہمسر حضرت
۴۴	عبدالہیاء)
	منیرہ خانم (ہمسر ابن ابہر)
۱۷۰ - ۴	
	من ینظہرہ اللہ
	رک حضرت بہاء اللہ
۱۴۱	مورطس
۱۵۵	موسی (حضرت)
	موسی (حاجی میرزا)، ملقب
۱۸	بہ کلیم و ضیاء
۲۲	موسی خان قزوینی
۱۴	موسی کلیم (میرزا)
۱۷ - ۲۳ . ۱۷۹ . ۱۸۱ . ۱۹۴ . ۲۴۸	
۲۷ . ۲۴۹ - ۵۰	موصل
۱۵۱	مولونیک
	مولی الوری (حضرت)
	رک حضرت عبدالہیاء
	مہد امراللہ رک ایران
	مہدی گلپایگانی (سید)
۸۲ . ۲۰۲ . ۲۲۸ - ۹ . ۲۴۱	
۲۵۲	مہرانگیز خانم
۶۰	میاندوآب

	مرکز میثاق (مرکز عہد میثاق)
	رک حضرت عبدالہیاء
۲۶۲	مرو
۲۲۲	مزار سید حمزہ
۱۱۱	مسافر خانہ ارض اقدس
۲۵۹	مسافر خانہ شرقی
۱۶۷	مستر اوبر
۱۶۷	مستر ہریس
۲۸	مستوفی المعالک
۲۴۲	مسجد آقا محمد
۱۲۲	- ماشاء اللہ
۲۴۴	- میدان
۱۲ . ۱۵ . ۹۵ . ۱۵۵	مسیح (حضرت)
۶۲	مشرق الانکار آمریکا
	مشرق الانکار عشق آباد
۱۵۰ . ۱۵۴ . ۱۵۸ . ۱۶۵	
۲۴ . ۱۰۹ . ۱۱۷ - ۹ . ۱۲۲	مشہد
۱۲۴ . ۱۲۶ . ۱۴۰ . ۲۲۶ . ۲۳۵ . ۲۵۹	
۲۵۹	مشہدی اکبر
۷۷ . ۸۴ . ۱۱۱ - ۲ . ۱۱۹	مصر
۱۸۷ . ۱۸۹ . ۲۰۲ . ۲۵۴ . ۲۶۶	
۲۲۰	مصطفی رنگونی (آقا سید)
	مظفرالدین شاہ
۹۲ . ۹۴ - ۵ . ۱۰۸ . ۱۱۶ . ۲۱۵	
۱۸۲ . ۲۴۸	مغارہ سرگلو
۶۲ . ۶۵ . ۸۹ . ۱۵۷	مقام اعلیٰ
۱۵۷	مقام خضر
۲۵۲	مقربئی . مقربین
	مکاتیب حضرت عبدالہیاء
۱۶ . ۱۵۵ . ۱۵۹	(کتاب)
۲۳۵ - ۶ . ۲۴۰ . ۲۴۲ . ۲۶۷	

۲۵۱	نورالدين (زين)
۲۰۰-۱	نورانيه(ثريا)
	نورين نيرين رك سلطان
	الشهداء و محبوب الشهداء
۱۳۶ . ۲۳۵	نَوَافِرِست
۲۵۲	نهایت خانم
۴۶	نياالا
۴۰	نياوران
۲۴۱	نير افندی
۲۵۱	نيره خانم
۲۴ . ۲۶-۷	نیشابور
۷۹ . ۱۰۱	نیویورک
	«و»
۶۵	ورقائیه
۱۰۸ . ۱۷۰ . ۲۶۳	ورقه مبارکه علیا
	ولی اللہ خان ورقا(میرزا)
۶۴ . ۹۵ . ۱۰۱ . ۱۰۲	
	ولی امراللہ(حضرت). شوقی
۱۲-۴ . ۱۸	ربانی
۲۶ . ۲۸ . ۵۵ . ۵۸ . ۶۰-۲ . ۶۴	
۶۶ . ۷۰ . ۸۲ . ۹۹ . ۱۰۱ . ۱۰۸	
۱۱۹-۲۱ . ۱۳۵ . ۱۳۸ . ۱۴۱ . ۱۴۳-۴	
۱۵۸ . ۱۶۴ . ۱۸۰ . ۱۸۹ . ۱۹۰ . ۲۰۵	
۲۱۰-۱۱ . ۲۲۲ . ۲۲۸ . ۲۳۴ . ۲۴۰	
۲۵۲ . ۲۶۲ . ۲۶۴-۵ . ۲۶۷	
۹۸	ولید
	«ه»
۴۶	هادی(میرزا)
۲۲۹	هادی نجم آبادی(شیخ)
۳۴ . ۳۸	هتل آلب

۵۶	میدان شاه
۷۰	میرزا حسن
۱۳۲-۲	میرزا حسن وزیر
۱۰۲	میرزا حسینعلی
	میرزا حسینعلی
	رك حضرت بهاء اللہ
۲۲۶	میرزا محمد تقی
۱۵۷	میرزا محمود
۲۲۲	میرزا مسلم
۱۳۹-۴۰	میر علم خان(امیر قائن)
	«ن»
۲۰۴	نائین
	ناصرالدين شاه(شاه قاجار)
۲۸ . ۳۰ . ۳۲ . ۳۴ . ۳۸ . ۴۰-۱ . ۴۸	
۵۰ . ۵۴ . ۷۲ . ۹۷ . ۱۰۸-۹ . ۱۱۶	
۱۴۰ . ۱۶۱ . ۲۱۵ . ۲۲۸ . ۲۶۳	
۱۹۰	ناصره
۷۰ . ۱۳۸ . ۲۲۸	نجف اشرف
۷۶ . ۲۴۳-۴	نجف آباد
۲۴۶ . ۲۴۹ . ۲۵۲	
۲۰۲ . ۲۲۸	نعیم(شاعر)
	نقطه اولی(حضرت)
	رك حضرت اعلى
۲۵۲	نگار خانم
۴۰	نواب(شاهزاده)
	نواب والا عباس میرزا
۱۶۳	(ملك آراء)
۳۴	نور
۱۳۰	نورالدين(آقا میرزا)

همدان ۲۶۲ . ۲۵۸ . ۷۹ . ۷۷

هند. هندوستان ۱۶۷ . ۸۴

۲۶۲ . ۲۶۰ . ۲۳۸ . ۲۳۵ . ۲۲۰ . ۱۷۱

«ی»

یحیی ازل ۹۵ . ۹۲ . ۵۷ . ۲۱

۲۱۹ . ۱۹۸ . ۲ . ۱۸۰ . ۱۷۸

یزد ۱۴۲ . ۱۱۷ . ۱۰۱ . ۲۷

۲۳۰ . ۱۷۱ . ۲ . ۱۵۱ . ۸ . ۱۴۷

یزید ۹۸

یعقوب (حضرت) ۱۵۵

یک عمر یک خاطره (کتاب)

۲۶۹ . ۵ . ۲۶۴ . ۲۵۹

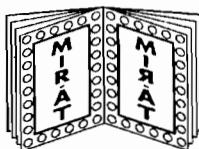
Ḥaváriyyún-i-Ḥadrat-i-Bahá'u'lláh  
(*Apostles of Bahá'u'lláh*)  
*Persian*

by

Húshang Guharriz

© 1994 Húshang Guharriz  
All rights reserved.  
ISBN: 81-901306-0-9

First Edition 1994, 151 B.E.  
Revised Edition 2001, 158 B.E.



Mir'at Publications

P.O. Box 4273, New Delhi - 110048, India

Email: [mirat@nde.vsnl.net.in](mailto:mirat@nde.vsnl.net.in)

Printed by Sai Printo Pack, New Delhi 110 020